بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد سوّم

شامل سوره‌های مائده و انعام

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی مائده

توضیحات کلّی در اطراف سوره

تمامی آیات این سوره دردوران مدینه نازل شده‌است.[۱] حتّی ازجانب امام صادق[ع] آورده‌اند که تمامی آیات سوره به یکباره بر پیامبر[ص] نازل گردیده است.[۲]

از امام علی[ع] روایت شده که سوره‌ی مائده ازآخرین سوره‌هایی است که برپیامبر[ص] فرود آمده است (آخرین سوره قبل‌از توبه) وسوّمین آیه‌ی سوره که از«**تکمیل دین**» سخن دارد، این‌خبر را تقویت می کند.

نام سوره بر گرفته ازآیات ۱۱۲ و ۱۱۴ سوره‌است که طی آنها به «**مائده‌ی آسمانی**» که خداوند بر مسیح[ع] نازل ساخت اشاره شده است. بر این مبنا یکی از «**محورهای سوره**» در تأکید بر نعمت إلهی به مسیحیان و یادآور پیمان‌های ایشان با خداست (تا بلکه آنان به خود آیند و به اصلاح عقاید و کردار خویش بپردازند).[۳] امّا سوره با ابلاغ احکامی به مسلمان‌ها آغاز می‌شود و ضمن سخن با اهل کتاب ـ به تناسب ـ مطالبی نیز خطاب به مسلمین دارد. ازاینرو مفاد سوره را می‌توان به‌طور کلّی ـ در **۹** بخش به قرار زیر درنظر گرفت :

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۱) با مسلمانان سخن داردکه به پیمان‌های خود عمل کنند و مقرّرات

---

(۱) ـ شایان توجّه است که بعداز هجرت به مدینه، پیامبر اکرم[ص] سفرهای متعدّد به مکّه داشت که در هریک از آنها مدّتی در مکّه اقامت نمود (عمره‌ی قضا بعداز صلح حدیبیه در سال هفتم هجرت، فتح مکّه در سال هشتم هجرت و حجّة الوداع درسال دهم هجرت) امّا تمامی آن‌موقعیّت‌ها جزءِ دوران مدینه محسوب می‌گردد و آیات نازل‌شده در آنها آیات مدنی درنظر گرفته می‌شود.

(۲) ـ به تفسیر مجمع البیان، ج۶ ، ص۶ نگاه کنید.

(۳) ـ به همین‌ترتیب سوره‌ی بقره نام خود را در ارتباط با یهودیان یافت و از اینجا به دست می‌آید که قرآن نه فقط کتابی برای مسلمان‌ها، بلکه گفتاری در زمینه‌ی «دین» به طور کلّی است و به پیروان همه‌ی ادیان خطاب دارد.

دینی را محترم شمرند و سپس پاره‌ای از احکام دین را در زمینه‌ی ذبیحه‌ی حلال و حرام، عدم تعرّض به زائران خانه‌ی خدا (هرچند قبلاً در جبهه‌ی دشمن بودند) طهارت قبل‌از نماز (احکام وضوء) و رعایت عدالت حتّی با دشمنان، یادآورمی‌شود. خاطرنشان می‌سازد که دین بدین‌ترتیب ـ با آیات قرآن که به سرانجام خود می‌رسد ـ بر مسلمانان کامل شد و اسلام، دین مورد رضایت و خشنودی خدا بر مردمان است.

بخش دوّم (آیات ۱۲ تا ۱۸) در این بخش ابتدا روی سخن با یهودیان و سپس با مسیحیان است. از پیمان‌شکنی‌های یهودیان سخن می گوید و پیامبر[ص] ومسلمانان‌را به گذشت ازخیانت‌های آنان فرا می‌خواند. سپس به پیمان‌شکنی مسیحیان اشاره می‌نماید که نعمت خدا (تعهّدات دینی خود) را به فراموشی سپردند و از اینرو دچار اختلافات و دشمنی با یکدگر شدند. آنگاه همگی اهل کتاب را به پیروی از پیامبر اسلام[ص] دعوت می کند و خاطرنشان می‌سازد که این رسول، حقایق دینتان را بر شما (اهل کتاب) بیان می کند؛ ازجمله این‌که عیسی[ع] و مادرش مریم[ع] جز بنده‌ای از بندگان خدا نبودند و سرانجامِ هرکس فقط دردست خداست.

بخش سوّم (آیات ۱۹ تا ۳۲) روی سخن اختصاصاً با یهودیان است و شمّه‌ای از تاریخ آنان و مشکلاتی را که برای پیامبرخود موسی[ع] ایجاد می کردند ـ که منجر به سرگردانی ۴۰ ساله‌ی آنها در بیابان سینا شد ـ یاد می کند. آنگاه به نقل داستان دیگری از دو فرزند آدم می پردازد که در آثار یهودیان (هابیل و قائن) نیز آمده است و ریشه‌ی خودخواهی‌ها و عناد دربرابر حق را در انسان نشان می‌دهد.

بخش چهارم (آیات ۳۳ تا ۴۵) به دنبال تقبیح قتل نفس در آخرین آیه‌ی فصل گذشته در این بخش، به حکم مجازات قتل نفس و مفاسد همردیف آن (فساد در زمین و سرقت) پرداخته است. به تناسب، مؤمنان را به تقوای دربرابر خدا فرا می‌خواند و کافران را به عذاب جاودان اُخروی هشدار می‌دهد. آنگاه از دو رویی یهودیان سخن به میان می‌آورد که باوجود آنکه تورات را در اختیار داشته و آن را حکم خدا می‌دانند، داوری از پیامبر اسلام می‌جویند و سپس حکم قصاص عضو را چنانکه در تورات آمده است، بیان می‌دارد.

بخش پنجم (آیات ۴۶ تا ۵۶) در موضع سخن از ادیان پیشین و دورویی یهودیان، تصریح می نماید که خداوند ـ در پی انبیاءِ بنی‌اسرائیل ـ عیسی[ع] را به رسالت فرستاد و حق است که پیروان او

به آنچه خدا در انجیل نازل نموده، عمل کنند. آنگاه خاطرنشان می‌سازد که همچنان خداوند، قرآن را بر پیامبر اسلام[ص] نازل ساخت که اصالت کتب پیش‌از خود را تصدیق دارد و چنانچه اراده می‌نمود همه‌ی ابناءِ بشر جبراً یک اُمّت می‌شدند، ولی چنین نخواست تا انسان‌ها بنا به اختیار در دنیا اتّخاذ طریق نموده دربرابر اعمالشان مسئول باشند و متناسباً به عکس‌العمل گزینش و عملکرد خود برسند. متعاقباً مسلمان‌ها را از دوستی و اعتماد بر اهل کتاب ـ که در جبهه‌ی متفاوتی قرار دارند ـ برحذر می‌دارد.

بخش ششم (آیات ۵۷ تا ۶۸) به دنبال آیات قبل در هشدار به مسلمان‌ها نسبت به اعتماد بر اهل کتاب، در اوّلین آیات این بخش مسلمان‌ها را به حفظ موضع و ثبات شخصیّت دربرابر استهزاء کنندگان دیانت فرا می‌خواند و از منافقان برحذر می‌دارد. از علمای یهود متعجّبانه می پرسد که چرا دربرابر گناهکاری و حرام‌خوری همکیشانشان ساکت‌اند و نسبت‌های ناروا به خداوند می دهند؟! خاطرنشان می‌سازد که اگر اهل کتاب واقعاً ایمان آورده و تورات و انجیل را به درستی به پا می‌داشتند، به نعمت‌های فراوان می‌رسیدند ولی فقط معدودی از آنان در راه اعتدال بوده و اکثرشان بدکاراند.

بخش هفتم (آیات ۶۹ تا ۸۶) در این بخش خداوند ـ پس‌از ذکر نفاق و کجروی‌های یهود و نصاری در آیات قبل ـ ابتدا از اساس دیانت سخن به میان آورده که ایمان خالصانه به خدا و آخرت و عمل صالح است. می‌فرماید هرکس با هرعنوان دینی، در آن بستر قرار گرفته و زندگی کند رَه به سلامت برده است. سپس مجدّداً به زشتکاری‌های یهود اشاره داشته و از شرک‌ورزی نصاری در روی‌آوری به تثلیث ـ علی‌رغم تعالیم توحیدی مسیح[ع] ـ یاد می‌کند و آنان را به توبه و بازگشت سوی خدای‌تعالی فرا می‌خواند. امّا درمقایسه‌ی بین یهود ونصاری، امتیازی به مسیحیان می‌دهد که همچون یهودیان علیه مسلمان‌ها با مشرکان همپشتی نمی‌کنند و برخی از آنان عبادتگر و متواضع و اهل مودّت با مؤمنان‌اند.

بخش هشتم (آیات ۸۷ تا ۱۰۵) در این بخش از آیات خداوند، به مطالب آغازین سوره باز گشته و پاره‌ای از احکام را به مسلمان‌ها تأکید می‌نماید : از جبران سوگندهای بی‌جا گرفته تا احتراز از شراب و قمار و ممنوعیّت شکار خشکی درحال إحرام؛ و این‌که بر عهده‌ی پیامبر[ص] جُز ابلاغ پیام چیزی نیست و حساب هرکس با خدای آگاه از آشکار و نهان است.

بخش نهم (آیات ۱۰۶ تا ۱۲۰) این بخشِ آخرین سوره خود مشتمل بر دو قسمت است. ابتدا در تکمیل بیان احکام در بخش پیشین، از لزوم وصیّت مسلمان قبل‌از مرگ سخن می‌گوید. سپس به محور سوره در سخن با نصاری بازگشته صحنه‌ای را درقیامت عالم مجسّم می‌سازد که عیسی[ع] ازچگونگی اجابت دعوتش به خداوند گزارش می‌دهد؛ می‌گوید تا زمانی‌که زنده بودم هیچ‌کس را جُز به پرستش و بندگی خدای یگانه فرا نخواندم و مراقب بودم که پیروانم جُز به راه توحید نروند؛ ولی چون از داردنیا رفتم اختیار از کفم رفت و نمی‌دانم چه گذشت. آیات انتهایی سوره بشارت بهشت إلهی به راستگویان است، بشارت خدایی‌که سلطنت آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و «**خود به هر امری تواناست**».

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِ ...**

«**ای کسانی‌که ایمان آوردید به پیمان‌ها**(ی خود) **وفا کنید ! ...** »،

«**ایمان**» ازنظر قرآن، شرافتی است که شخص مؤمن کسب کرده وآیه‌ی فوق «مؤمنان» را به عنوان مردمانی که به چنین شرافتی رسیده‌اند، مخاطب قرار می‌دهد. بعضی اوقات نیز این خطاب با ملامت همراه است، چنانکه می‌فرماید : «**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لاتَفْعَلُون** = ای کسانی‌که ایمان آوردید چرا چیزی می‌گویید که بدآن عمل نمی‌کنید ؟!» (صف/۲)

منظور از «**پیمان**» را در آیه‌ی شریفه، اَعَمّ دانسته‌اند، یعنی هم شامل پیمان‌های مخلوق با یکدگر و هم شامل پیمان‌های مخلوق با خالق ـ هردو ـ می‌شود. با ورود به حوزه‌ی ایمانی انسان درحقیقت، با خدا پیمان می‌بندد که به قوانین إلهی عمل کند و پیمان‌های شرافتمندانه‌ی افراد با یکدگر نیز متضمّن قول‌هایی است که همه در محضر خداست. آیه‌ی فوق، مسلمان‌ها را به معتبر دانستن هردو نوع پیمان فرامی‌خواند که به پیمان‌هاشان با افراد (اعمّ از آنکه مسلمان باشند یا نباشند) عمل کنند و همچنین به مقرّرات دینی، **وفادار** بمانند. آنگاه، چند نمونه ازمقرّرات دینی‌را ـ که احتمالاً به هنگام نزول آیه مسائل روز بوده ـ تذکّر می‌دهد :

(۱) **... أُحِلَّتۡ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلۡأَنۡعَٰمِ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ...**

« ... (گوشت) **چهارپایان دام‌ها ـ جُز آنچه بر شما خوانده می‌شود ـ برایتان حلال است ...** »،

«**بَهِيمَة الأنعام**» را اضافه‌ی خاص به عام یا اضافه‌ی اصناف به خودش دانسته‌اند. ازنظر ما ـ با توجّه به آثار نبوی ـ مقصود، چهارپایان غیردرنده است، مانند گاو و گوسفند و بز و شتر و آهو و بز کوهی و غیره. «**اِلّا ما يُتْلَى عَلَيْكُمْ** = جز آنچه بر شما خوانده می‌شود» در سوّمین آیه‌ی همین سوره و همچنین آیات بقره/۱۷۳ و انعام/۱۱۹ توضیح داده شده است که مقصود گوشت خوک و مردار و حیوان ذبح شده به نام غیرخدا و امثال آن می‌باشد.

(۱) **... غَيۡرَ مُحِلِّي ٱلصَّيۡدِ وَأَنتُمۡ حُرُمٌۗ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ مَا يُرِيدُ.**

« . . . **غیر آنکه صید را درحال إحرام حلال شمرید؛ همانا خداوند آنچه اراده دارد** (و صلاح بداند) **حکم می‌کند** »،

یعنی، آن حیوانات صحرایی‌هم که حلال شمرده شده‌اند، شکارشان در دوران حج ـ که زمان خودسازی و توجّه به معنویّات است ـ حرام می‌باشد. البتّه حیواناتی‌که خطرناک بوده و راه دفع شرّشان فقط کشتن است (مثل مار و غیره) را می‌توان کشت، به شرط آنکه انسان را مورد حمله قرار دهند. ولی جاندارانی نظیر پشه و مگس را ـ تا آنجا که مصیبت‌بار نباشد ـ باید، بدون کشتن، دفع شرّ کرد. امّا با توجّه به آیه‌ی۹٦ سوره که تصریح دارد «**صید بیابان، مادام که مُحرم هستید، بر شما حرام شد**» به نظر می‌رسد که منظور از «صید» (یا «شکار») در آیه‌ی فوق فقط شکار خشکی است. صید دریا، ظاهراً در حج بلامانع است. شاید بدین علّت که بسیاری از افرادِ مُحرم لازم بود، برای ارتزاق، در جدّه و اطراف آن، ماهی صید کنند.

مقطع آیه حاکی از آن است که خداوند در ارائه‌ی احکام، از مشیّت خود ـ که آنهم جز خیر و صلاح بندگان نیست ـ پیروی می‌کند، چنانکه فرموده : «**و مَااللهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِلْعِباد** = خدا اراده‌ی ظلم به بندگان ندارد» (غافر/۳۱).

(۲) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحِلُّواْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ وَلَا ٱلشَّهۡرَ ٱلۡحَرَامَ وَلَا ٱلۡهَدۡيَ وَلَا ٱلۡقَلَٰٓئِدَ وَلَآ ءَآمِّينَ ٱلۡبَيۡتَ ٱلۡحَرَامَ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّهِمۡ وَرِضۡوَٰنٗاۚ وَإِذَا حَلَلۡتُمۡ فَٱصۡطَادُواْۚ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ أَن صَدُّوكُمۡ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ أَن تَعۡتَدُواْۘ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ . . .**

« **ای مؤمنان ! شعائر خدا و ماه‌های حرام و قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار و راهیان خانه‌ی خدا را ـ که فضل و خوشنودی خداوندشان را می‌جویند ـ محترم شمرید ! و چون از إحرام خارج شدید شکارتان بلامانع است؛ و** (زینهار !) **دشمنی قومی‌که شما را از مسجد الحرام بازداشتند باعث نشود تا** (اینک) **به آنها تجاوز کنید؛ و یاور یکدیگر در نیکی و پرهیزکاری باشید و نه همکار هم در گناه و تجاوز ! . . .** »،

در اینجا لازم است توضیحی درباره‌ی واژه‌های به کار رفته در آیه‌ی شریفه بیاوریم : واژه‌ی «**شَعائِر**» در آیه‌ی شریفه ـ جمع «شعیره» به معنی «علامت» ـ برای بیان مراسمی است که هرقسمت آن مشتمل بر علائمی حاکی از یک سلسله معانی می‌باشد. به مانند مراسم حج و این‌که فرموده «**اِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِن شَعائِرِ الله** = به راستی صفا و مروه از شعائر خداست» (بقره/۱۵۸ـ به توضیح آیه نگاه کنید). در مورد ماه‌های حرام قبلاً توضیح داده‌ایم (بقره/۱۹٤).

واژه‌ی «**هَدْی** = قربانی» ـ از مادّه‌ی «هدیه» ـ درحقیقت هدیه‌ای است که انسان برای تقرّب به خدا، به بیت الحرام اهدا می‌کند. گوشت قربانی را مردم محتاج می‌خورند و تقوای قلبیِ قربانی‌کننده در رفع نیاز

محتاجان، آدمی را به خدا نزدیک می‌کند. ضمناً اقدام مزبور یادآورذبح ابراهیمی و «قربانی نفس» در برابر رضای خداست.

«**قَلائِد**» علائمی (نظیر حلقه و غیره) بوده که زائران حج به گردن شتر یا گوسفند قربانی می‌افکندند. آیه‌ی شریفه با تصریح بر این‌که حیوانات قربانی محترم شمرده شوند، درحقیقت به زائران ـ خصوصاً عرب زمان ـ آداب اجتماعی می‌آموزد که کسی متعرّض حیوان قربانی دیگری و تحقیرکننده‌ی آن، نشود.

پیش‌از فتح مکّه، مشرکان قریش راه حج را بر مسلمان‌ها می‌بستند. پس‌از فتح مکّه و برقراری حاکمیّت اسلام بر شبه جزیره‌ی عربستان، آیه‌ی شریفه می‌فرماید مبادا که مسلمانان ـ به یاد مصائب گذشته ـ اکنون به انتقامجویی بپردازند و دست تعرّض سوی دشمنان دیروز دراز کنند! می‌فرماید مسلمان‌ها باید چنین بیاندیشند که آن‌دشمنان دیروزی، اکنون ـ به مانند آنها ـ طالب رضایت و خشنودی خدایند، پس متعرّض کسانی‌که قبلاً متعرّض آنها بودند نشوند، بلکه یکدیگر را در نیکی و پرهیزکاری ـ و نه در گناه و تجاوز ـ یاری نمایند. این‌گونه آیات می‌رساند که کینه‌ورزی در اسلام نیست و همین‌که افراد پذیرفتند معارضه با حق نکنند و دست از تجاوز بردارند، باید گذشته‌ها را فراموش کرد و دوستشان تلقّی نمود. این روحیّه‌ی مکتبی است که پس‌از سال‌ها زجر و فشار که بر پیروانش وارد شده بود، بعداز پیروزی آنها بر خصم، چنان رفتاری را از آنها می‌طلبد و اخطار می‌نماید:

(۲) **... وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ.**

«**... و در برابر خدا تقوی پیشه کنید که عذاب إلهی سخت است**»،

یعنی مبادا از رهنمود فوق منحرف شده بخواهید به دلیل مصائب گذشته، دست به کینه‌جویی و انتقام بزنید که در این‌صورت با عذاب سنگین إلهی روبرو خواهید شد.

(۳) **حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ...**

«**مردار و خون**(ریخته) **و گوشت خوک و آنچه نام غیرخدا بر آن برده شده و** (حیوانی‌که) **خفه گشته و** (یا) **به ضرب از پای درآمده و** (یا) **از بلندی پرتاب شده و** (یا) **به ضربه‌ی شاخ** (حیوان دگر) **مرده باشد، بر شما حرام شد؛ و** (نیز) **نیم‌خورده‌ی** (صید) **درندگان ـ مگر آنکه** (زود بدآن رسیده و) **ذبح‌اش کنید ـ و آنچه بر بتان ذبح شود و این‌که** (گوشت حیوانی‌را) **با تیرهای قرعه قسمت کنید، این**(ها همه) **نافرمانی است؛ ...**»،

منظور از «**مُردار**» حیوانی است که به طور طبیعی مرده است.

مقصود از«**خون**» در آیه‌ی شریفه ـ بنا به آیه‌ی ۱٤۵ سوره‌ی انعام ـ «خون ریخته شده» است، نه خونی که به مقدار محدود در گوشت وجود دارد.

حرمت **گوشت خوک** دردیانت یهود آمده واسلام نیز آن‌را تأیید کرده است.[۱] آثار انجیلی نشان می‌دهد که عیسی[ع] نیز این حرمت را برنداشت، چنانکه می‌گوید : «**گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیاء را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم**» (انجیل مَتّی، باب ۵ ، آیه‌ی ۱۸). منشأ حلال شدن گوشت خوک در مسیحیّت، این گفته است که : «نه آنچه به دهان فرو می‌رود انسان را نجس می‌سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند» (انجیل متی، باب۱۵) که مقصود از «آنچه از دهان بیرون می‌آید» احتمالاً الفاظی چون تهمت و غیبت است. ولی آیا می‌توان به این دستاویز، هر غذای آلوده و زیانباری را خورد ؟!

از عبارت «**وَ ما اُهِلَّ لِغَیْرِ اللهِ بِهِ = آنچه نام غیرخدا بر آن برده شده**» به دست می‌آید که نه تنها گوشت حیوانی‌که به نام غیرخدا (از بُتان گرفته تا بزرگان مذاهب) قربانی شود حرام است، بلکه تمام مأکولاتی هم که به عنوان نذر و حاجت خواستن از بزرگان تهیّه می‌گردد، حرام است زیرا نذر و قربانی کردن عبادتی است که تنها به خداوند اختصاص دارد. امّا این‌که جداگانه بر حُرمت گوشت حیوانی که در پای بتان ذبح شده تأکیدگردیده (**وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُب**) نشان می‌دهد که خداوند نمی‌خواهد ازطریق قربانی غیر او را تجلیل کنند و از اینرو باید گفت که گوشت حیوانی که پیش پای هرکس بر سبیل بزرگداشت و تعبّد قربانی شود، حرام است و این احترامی است که فقط باید برای خدا قائل بود و تعمیم آن به دیگران انحراف از توحید است.

تحریم گوشت حیواناتی که با قساوت کشته شده‌اند، نشان می‌دهد که خداوند آزار حیوانات را دوست ندارد و مؤمنان را از این‌کار برحذر می‌دارد. همچنین تصمیم‌گیری در امور با قرعه هرچند در ارتباط با تقسیم گوشت حیوانات آمده، ولی کُلّاً حرام و نوعی قمار به شمار می‌رود که جداگانه بر آن تأکید گردیده است (مائده/۹۰).

تحریم‌های فوق سرانجام تأکید شده که «**ذٰلِکُمْ فِسْق** = این(ها همه) نافرمانی است». متعاقباً ـ به دنبال ارائه‌ی شمّه‌ای از قوانین دین ـ اعلام می‌دارد که :

(۳) **... اَلْیَوْمَ یَئِسَ ٱلَّذِینَ كَفَرُواْ مِن دِینِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَٱخْشَوْنِ ...**

« **... امروز کافران از** (براندازی) **دین شما مأیوس‌شدند، پس از ایشان نترسید و از من** (خدای خود) **بترسید؛ ...** »،

(۱) ـ البتّه در آیه‌ی شریفه «تغذیه از گوشت خوک» تحریم شده و استفاده‌های دیگر از خوک مانند بهره‌گیری از پوست آن در چرم‌سازی و غیره منع نشده است.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در زمان نزولش، جامعه‌ی اسلامی به استحکام رسیده و ازجانب دشمنانی‌که تا دیروز دست از توطئه برنمی‌داشتند، دیگر کاری ساخته نبود و از اینرو اطمینان می‌دهد که «**فَلاتَخْشَوْهُمْ** = از ایشان نترسید» و فقط یک خطر باقی می‌ماند و آن این‌که مسلمان‌ها خدا و دینشان را به فراموشی سپرند و دچار تفرقه شوند و از این‌جهت تذکّرمی‌دهد که «**وَاخْشَوْنِ** = از من (خدای خود) بترسید»، یعنی بترسید از این‌که خدا و آئین او را رها سازید که در این‌صورت هرخطری در کمین شما خواهدبود.

(۳) ... **ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا** ...

« ... **امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و خشنودم که اسلام دین شما باشد** ... »،

به دنبال ارائه‌ی احکامی‌که شرحش گذشت، آیه‌ی شریفه تذکّرمی‌دهدکه بدین‌ترتیب، دین برشما ـ مسلمان‌ها ـ کامل شد(۱) و آنچه به عنوان «هدایت دینی» برایتان لازم بود، به همه ارزانی گشت. سپس در ارتباط با احکام اخیر استثنایی ذکر می‌نماید :

(۳) ... **فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ**.

« ... **پس هرآنکه مضطر شد و گرسنه ماند ـ بی‌آنکه آهنگ گناه کند ـ** (از آنچه منع شده، به قدر رفع گرسنگی بخورد) **پس خداوند آمرزگار مهربان است** »،

تحریم‌های مذکور در آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده و جمله‌ی استثنائیّه‌ی فوق در سوره‌ی بقره (آیه‌ی۱۷۳) و در سوره‌ی نحل (آیه‌ی۱۱۵) نیز آمده است ولی تفصیلی که در سوره‌ی مائده آمده و به ویژه حُرمت ذبح در برابر بت‌ها جُز در این سوره ملاحظه نمی‌شود.

(۴) **يَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمۡۖ قُلۡ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ وَمَا عَلَّمۡتُم مِّنَ ٱلۡجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُۖ فَكُلُواْ مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ وَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ**.

---

(۱) ـ در غالب تفاسیر شیعه عبارت «**اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**» را در آیه‌ی شریفه به ولایت امام علی[ع] مربوط دانسته و گفته‌اند که وقتی پیامبر[ص] هنگام بازگشت از حجّة الوداع در غدیرخم علی[ع] را به عنوان جانشین خود معرّفی کرد، آیه‌ی فوق نازل شد. امّا این گفته ازچند جهت مورد اشکال است :

اوّلاً، منطقی نیست که ادّعا کنیم خداوند به دنبال ذکر پاره‌ای محرّمات به یکباره از «ولایت علی[ع]» سخن گوید! و این قول ارتباط عبارات درون آیه را برهم می‌زند.

ثانیاً، گفته‌ی فوق با حدیثی که در مجمع البیان از امام صادق آمده که سوره‌ی مائده به یکباره بر پیغمبر نازل شد، نمی‌خواند.

ثالثاً بنا به آثار تاریخی، آیه‌ی شریفه ضمن حجّة الوداع در عرفات نازل شد چنانکه سیوطی در تفسیر الدّرالمنثور این معنا را از خود امام علی عَلَيْهِالسَّلام گزارش نموده است.

« **از تو می‌پرسند چه چیزی بر آنها حلال شده است؟ بگو** : (همه‌ی) **پاکیزه‌ها بر شما حلال است، و** (نیز) **صیدحیوانات شکاری‌که آن سگان ـ که ازآنچه خدا به شما آموخته تعلیمشان داده‌اید ـ می‌آورند؛ پس از آنچه آنها برایتان نگاه داشته‌انـد بخوریـد و نام خدا را بر آن برانید ؛ در برابر خدا تقوی پیش گیرید که خداوند به سرعت به حساب‌ها می‌رسد** »،

به دنبال تذکّر محرّمات (آیات قبل) طبعاً این سؤال پیش می‌آمده که پس حلال‌ها کدام‌اند؟ در پاسخ به این سؤال می‌فرماید «**أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبات** = پاکیزه‌ها بر شما حلال است». یعنی آنچه حرام شد «خَبائث» بود، وگرنه، خداوند مانع استفاده‌ی مردم از مأکولات پاکیزه نیست. سپس مورد به‌خصوصی را که ازنظر حلالیّت در شُبهه بود، روشن می‌سازد که همان «صید حیوانات شکاری» باشد.

بنا به مدلول آیه‌ی شریفه، گوشت شکاری که به وسیله‌ی سگ یا پرنده‌ی شکاری تعلیم یافته، صید شود ـ و لو آنکه در جریان انتقال تکّه‌گوشتی هم توسّط حیوان شکاری از بدن صید جدا شده باشد ـ حلال است، به شرط آنکه هنگام فرستادن سگ یا پرنده برای شکار، نام خدا را بر زبان آورند. البتّه واژه‌ی «**جَوارِح**» ـ جمع «جارحه» از مادّه‌ی «جرح» به معنی زخم ـ به حیوانات شکارگر مانند سگ و باز اطلاق می‌شود. منتهی «**مُكَلِّب** = کسی‌که سگ شکاری را تعلیم می‌دهد» از این‌جهت وارد شده که سگ بیشتر برای شکار مورد تعلیم قرار می‌گیرد.

(۵) **ٱلۡيَوۡمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُۖ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حِلّٞ لَّكُمۡ وَطَعَامُكُمۡ حِلّٞ لَّهُمۡۖ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ إِذَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِيٓ أَخۡدَانٖۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلۡإِيمَٰنِ فَقَدۡ حَبِطَ عَمَلُهُۥ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ .**

« **امروز پاکیزه‌ها** (همه) **بر شما حلال است، و** (نیز) **طعام کسانی‌که به آنها کتاب داده شده و طعام شما بر ایشان، حلال است؛ و** (همچنین) **زنان پاکدامن با ایمان و زنان پاکدامن آنها که پیش‌از شما کتاب داده شده‌اند؛ آنگاه که مهریّه‌هایشان را بپردازید ـ در حالی‌که پاکدامن باشید و نه زناکار و رفیق‌باز ـ ؛ و هرآنکه به ایمان کفر ورزد، پس قطعاً اعمالش تباه شده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود** »،

در ابتدای آیه در تأکید موضوع، عبارت آیه‌ی پیشین تکرار شده است. منظور از واژه‌ی «**اَلْيَوْم** = امروز» ظاهراً روز نزول آیه‌ی شریفه، یعنی «روز عرفه» است که تمام حلالها وحرامهای خوردنی اعلام شده است. متعاقباً خداوند شمّه‌ی دیگری از حلال‌ها را در آیه‌ی شریفه بیان داشته است.

می‌فرماید «طعام اهل کتاب برمسلمان‌ها وطعام مسلمان‌ها بر ایشان حلال‌است». یعنی مسلمان‌ها می‌توانند اهل کتاب را به میهمانی خود خوانده و خود نیز دعوت آنها را بپذیرند. البتّه اگر انسان مسلمان در سفره‌ی

اهل کتاب قلم حرامی دید (مثل گوشت خوک) از آن نمی‌خورَد ولی از اقلام دیگر ـ بنا به مدلول آیه‌ی شریفه ـ می‌توان خورد. هرچند عدّه‌ای گفته‌اندکه منظوراز «طعام اهل کتاب» در آیه‌ی فوق، فقط حبوباتشان است. امّا تفسیر مجمع البیان ذیل همان آیه می‌گوید به اعتقاد اکثر فقها و جماعتی از علمای شیعه غرض از «طعام اهل کتاب» ذبحشان هم هست و این سخن درستی است زیرا **اوّلاً** در قرآن «طعام» به معنای غذای گوشتی به کار برده شده است (مائده/۹٦). **ثانیاً** آیه‌ی فوق پس‌از آیات مربوط به ذبح حیوانات آمده و در بین محرّمات ذکرشده «ذبیحه‌ی اهل کتاب» نیست. **ثالثاً**، در سیره‌ی ابن هشام مذکور است که پیامبر^ص از خوراک گوسفندی‌که توسّط زنی یهودی تهیّه شده بود، خورد؛ هرچند وقتی احساس کرد آلوده به زهر می‌باشد، لقمه را فرو نبرده و از دهان بیرون افکند.

بدین‌ترتیب از مفاد آیه‌ی شریفه ـ به وضوح ـ پاکی اهل کتاب نتیجه می‌شود.[۱] البتّه اگر انسان آلودگی واضح به‌بیند طبعاً نسبت به پاک‌سازی آن اقدام می‌کند، ولی این امر اختصاصی به یهودی و مسیحی نداشته شامل حال مسلمان‌ها نیز می‌شود. هرچند عدّه‌ای گفته‌اند که غرض از «اهل کتاب» در آیه‌ی فوق آن اهل کتاب حقیقی است‌که مثلاً عیسی^ع را پسر خدا نمی‌دانند! ولی توصیف قرآن از اهل کتاب با تمام انحرافاتی که از ایشان ذکر کرده، نشان می‌دهد که مقصود، همان اهل کتاب صدر اسلام و امروزی است.

متعاقباً ازدواج با زن پاکدامن اهل کتاب ـ مثل ازدواج با زن پاکدامن مسلمان ـ برای مرد مسلمان مجاز دانسته شده است.[۲] البتّه معکوس این حالت یعنی امکان ازدواج مرد اهل کتاب با زن مسلمان، در قرآن نیامده. ولی عامّه‌ی فقهاء آن را بر اساس سنّت متداولِ صدر اسلام، حرام می‌دانند. به هرحال این خود دلیل افزوده‌ای است که پاکی اهل کتاب را از دیدگاه قرآن نشان می‌دهد، و گرنه، ازدواج مرد مسلمان با زنی که او را نجس بداند، چگونه میسّر خواهد بود ؟! خصوصاً آنکه واژه‌ی «**اُجور**» در آیه‌ی شریفه به معنی «مهریّه‌ها» است ومربوط به نکاح دائم می‌باشد. این‌که برخی ازشیعیان این واژه را به «مُتعه» مرتبط دانسته‌اند، صحیح نیست. زیرا خطاب به پیغمبر^ص نیز درمورد همسرانش فرموده که «**یا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنّا اَحْلَلْنا لَکَ اَزْواجَکَ اللاّتِی آتَیْتَ اُجُورَهُنَّ** = ای پیامبر! ما زنانت‌را که مهرشان‌را داده‌ای بر تو حلال کردیم» (احزاب/۵۰)، حال آنکه هیچ فقیه و مورّخی همسران پیامبر^ص را متعه‌ی او ندانسته است!

(۶) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ**

---

(۱) ـ اصولاً هیچ انسانی ذاتاً نجس نیست. مشرکین را هم که قرآن نجس گفته به لحاظ افکار و کردارشان است، و اِلاّ چرا با ترک شرک و قبول اسلام به یکباره پاک می‌شوند ؟! آیا گوشت و پوست آنها تغییر می‌کند ؟!

(۲) ـ برخلاف تصوّر عدّه‌ای آیه‌ی شریفه مباینتی با آیه‌ی ۲۲۱ سوره‌ی بقره ـ که مزاوجت مسلمان با کافر و مشرک را منع می‌کند ـ ندارد. زیرا اهل کتاب از دیدگاه قرآن (علی‌رغم انتقاداتی‌که از عقایدشان شده) مشرک به معنای بُت‌پرست به حساب نمی‌آیند. در مقام مقایسه، تورات می‌گوید «نه دختر را با پسران آنها (غیریهود) به همسری درآورید و نه برای پسران خود دختران ایشان را بگیرید» (سفر تثنیه، باب ۷ ، شماره‌ی۳)

بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى ٱلْكَعْبَيْنِ ...

« ای کسانی‌که ایمان آوردید چون به نماز برخاستید، صورت‌ها و دستهایتان را ـ تا آرنج‌ها ـ بشویید و سرها را مسح نموده و پاها را تا دو قوزک (بشویید) ... »،

آیه، در بیان احکام «وضو» است. البتّه مسلمان‌ها، قبل‌ازنزول آیه‌ی فوق ـ و حتّی ازابتدای رسالت پیغمبر[ص] ـ وضو گرفته و نماز می‌خواندند. چنانکه در سوره‌ی «مزّمّل» که مربوط به اوائل بعثت می‌باشد، ذکر نماز خواندن مسلمان‌ها رفته است. همچنین در آیه‌ی ٤٣ سوره‌ی نساء می‌فرماید «**یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْرَبُوا الصَّلَوةَ وَ اَنتُمْ سُکارَی حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لاجُنُبًا اِلاّ عابری سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا وَ اِن کُنتُم مَرْضَی اَوْ عَلَی سَفَرٍ اَوْ جاءَ اَحَدٌ مِنکُم مِنَ الْغائِطِ اَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعیدًا طَیِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَاَیْدِیکُمْ** = ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، درحال مستی به نماز نزدیک نشوید تابدانید چه می‌گویید و نه درحال جنابت تا غسل نمایید؛ مگر آنکه راهگذر باشید؛ واگر بیمار یا مسافربودید، و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا با زنان آمیزش داشته و آبی نیافتید، خاک پاکی را قصد نموده، صورت و دستهایتان را مسح کنید». از اینجا معلوم می‌شود مسلمان‌ها، قبل‌از نماز (اگر آب می‌یافتند) ملزم به نوعی شستشو بودند و اگر نمی‌یافتند تیمّم می‌کردند. بنابراین، ارائه‌ی احکام وضوء درآخرین سوره‌ای که بر پیامبر[ص] نازل شده (یا سوره‌ی ماقبل آخر) نمایانگر آن نیست که تا آن تاریخ مسلمان‌ها نماز خود را بی‌وضو می‌خواندند، بلکه ظاهراً نظر این بوده که درمورد این عبادت که شرط صحّت نماز است، مطلب دقیقاً ثبت شود. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آن‌که عبارت «**إذا قُمْتُمْ إلَی الصَّلَوة** = چون به نماز برخاستید» می‌رساند که حکم شستشوی ارائه شده، مبتنی بر «قصد» نماز است و بنابراین وضو، عبادتی توقیفی برای نماز بوده و قصد و نیّت در آن برای نماز، از واجبات است و شستشوی بی‌هدف نیست (به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی ٤٣ سوره‌ی نساء نگاه کنید)

دوّم، آنکه ترتیبی در آیه‌ی شریفه برای شستشویِ اعضای مختلف بدن گفته شده (صورت ← دست ← سر ← پا) که ترتیب طبیعی (سر ← صورت ← دست ← پا) نیست. و معلوم می‌شود، عنایت خاصّی از جانب خدا نسبت به این نظم معیّن در وضو بوده است که باید رعایت شود.

سوّم، آنکه مقصود از «مسح سر»، فقط مرطوب ساختن خطِّ معیّنی در سر نیست، بلکه همه جای آن را می‌توان مرطوب ساخت و پاکیزه کرد.

چهارم، آنکه واژه‌ی «**وَ امْسَحُوا** = مسح کنید» درآیه‌ی شریفه فقط مختصِّ «**رُءُوسِکُمْ** = سرهایتان» است که توسّط حرف جرّ (باء) به آن متّصل گردیده و چگونگی رفتار با «**اَرْجُلَکُمْ** = پاهایتان» را به لحاظ إعراب، مثل «**وُجُوهَکُمْ و اَیْدِیَکُمْ** = صورت‌هاتان و دست‌هاتان»، کلمه‌ی «**فَاغْسِلُوا** = بشویید» تعیین می‌کند. احادیث

رسیده از صدر اسلام نیز تأیید می‌نماید که پیامبر^ص و مسلمان‌ها همگی پاهای خود را به طور کامل در وضو، می‌شستند.

(۶) ... وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ .

« **... و چنانچه جُنُب بودید پس خود را پاک گردانده** (غسل کنید) **و اگر بیمار یا در سفر بودید یا یکی از شما از نهانگاه آمده یا با زنان آمیزش داشته آبی نیافتید، پس خاک پاکی را قصد کنید و از آن به صورت‌ها و دست‌های خود بکشید؛ خدا اراده‌ی سختی بر شما ندارد بلکه می‌خواهد پاکتان کند و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس‌گزار باشید** »،

مقصود از «**غسل**» شستشوی کامل بدن است که برخلاف وضو، هیچ ترتیب معیّنی برای آن ذکر نشده است ولی در سُنّت آمده که پیامبر^ص سر و گردن را جلوتر از پیکر می‌شستند. درمورد سایر نکات آیه‌ی شریفه ذیل آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نساء توضیح داده‌ایم.

(۷) وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَمِيثَٰقَهُ ٱلَّذِي وَاثَقَكُم بِهِۦٓ إِذۡ قُلۡتُمۡ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ .

« **و نعمت خدا را بر خود و پیمان استواری را که با شما بست به یاد آورید، آنگاه که گفتید : شنیدیم و فرمان بردیم؛ و در برابر خداوند تقوی پیشه کنید، همانا خدا به آنچه در سینه‌هاست آگاه است** »،

تذکّر «**نعمت إلهی**» در این سوره تا بدین‌مرحله، سه بار تکرار شده است. شاید مقصود این است که توجّه دهد انسان قوانین خدا را ازجمله نعمت‌های او دانسته خوشوقت باشد که بدین‌طریق راه سعادت بر او نمایان گردیده، نه این‌که در برابر احکام إلهی احساس فشار نماید.

بنا به آیات شریفه‌ی قرآن خداوند در دو نوبت با آدمی **پیمان** بسته است : **ابتدا** زمانی که فطرت او را بنیان نهاد و **سپس** زمانی که انسان را در حوزه‌ی ایمانی پذیرفت. درمورد **اوّل** آیه‌ی۱۷۲ سوره‌ی اعراف گویاست که می‌فرماید «**وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلَی اَنفُسِهِمْ اَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلَی شَهِدْنا** = آنگاه که خداوندت آدمی‌زادگان را از پشت پدرانشان گرفت و آنان را بر نفس خود گواه ساخت که آیا من خداوندگار شما نیستم ؟ گفتند : آری، گواهی دادیم». یعنی فطرت انسانی را خداوند به گونه‌ای آفرید که پذیرای او باشد (و هم از اینروست که می‌بینیم انسان همواره ـ در طول تاریخ

ـ محتاج خدا بوده و به طور کلّی همیشه در پرتو قبول و ایجاد ارتباط با خدا به آسایش و امنیّت رسیده است). درمورد **دوّم** طبیعی است که هر انسانی که به دایره‌ی ایمان قدم می‌نهد، درواقع می‌پذیرد که خلاف قوانین إلهی عمل نکند (و هم از اینروست که اگر درموردی سستی به خرج داد ـ اگر واقعاً مؤمن باشد ـ پشیمان می‌شود و به همین خاطر خداوند راه بازگشت و توبه را برای بندگان بازگذاشته است).

در مقطع آیه خداوند مسلمان‌ها را دعوت به تقوی می‌کند و به وقوف او بر «اسرار سینه‌ها» توجّه می دهد و بدین‌ترتیب ـ درواقع ـ «پیمان ایمانی» را به همگان یادآور می‌شود.

(۸) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُواْ ۚ ٱعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ.

«ای مؤمنان! برای خدا قیام کنید، به عدالت گواهی دهید و دشمنی با قومی‌هم شما را وادار نکند که به عدالت با آنها رفتار نکنید؛ عدالت کنید که به تقوی نزدیک‌تر است و در برابر خدا تقوی پیشه کنید، همانا خداوند از آنچه می‌کنید با خبر است »،

به دنبال یادآوری پیمانِ خدا با مؤمنین در آیه‌ی قبل، دراینجا خطِّ مشی اجتماعی مؤمن را تعیین کرده است. «**قوّامین**» به لحاظ لغوی، به معنی کسانی‌است‌که فعّالیّت بسیار دارند. می‌فرماید مؤمنان درزندگی اجتماعی، فعّالیّت‌هایشان همه برای خدا باشد، یعنی در هر تصمیم‌گیری و اقدام، رضای خدارا درنظرگیرند.

سپس ـ به عنوان ذکر خاص بعداز عام ـ به موضوع «شهادت» اشاره داشته می‌فرماید شهادت‌ها به درستی و عدالت باشد، چنانکه فرموده «**يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامينَ بالقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلَى اَنفُسِكُمْ اَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الاَقْرَبينَ اِن يَكُنْ غَنِيًّا اَو فَقِيراً فَاللهُ اَوْلَى بهما** = ای مؤمنان ! قیام‌کنندگان به عدالت باشید، برای خدا گواهی دهید هرچند به زیان خود، یا والدین و خویشانتان باشد ـ خواه (طرفین) غنی باشند خواه محتاج ـ که خدا بر آندو سزاوارتر است» (نساء/۱۳۵).

متعاقباً متذکّر می‌شود که عدم رعایت عدالت حتّی با دشمن، گناه است. به عبارت دیگر در هیچ شرایطی ـ از ضرورت انقلابی گرفته تا مصالح اسلام ـ نمی‌توان رفتار عدالت‌آمیز را با خصم، پشت‌گوش افکند. مشخّصاً به دست می‌آید که از دیدگاه اسلام، «هدف، وسیله را توجیه **نمی‌کند**». این نیز امری واضح است، زیرا «هدف» چیزی جز آنچه «وسیله» با طبیعت خاص خود می‌آفریند ، نیست و هرگز نمی‌توان از راه «ناصحیح» به «هدف صحیح» رسید.(۱)

---

(۱) ـ الگوی عملی این دستور را ما در رفتار پیغمبر^ص^ می‌بینیم. چنانکه کتب سیره در خلال گزارش حوادث جنگ «خیبر» آورده‌انـد که روزی ضمن جنگِ مسلمین با یهود ، چوپانی به نام «أسود» که اجیر یهودیان بود و گوسفندان آنها را برای چرانیدن به صحرا می‌برد، به نزد پیامبر^ص^ آمد و از او خواست تا اسلام را بر وی عرضه دارد. پیامبر که به قول ابن اسحاق «هیچکس را برای دعوت به اسلام کوچک نمی‌شمرد»، با درخواست وی موافقت کرد و پس از ←

در مقطع آیه اجرای عدالت را از خصائص انسان متّقی دانسته و درحقیقت می‌فرماید آن روحانیّت وسیعی که در نتیجه‌ی توجّه به خداوند و احساس مسئولیّت دربرابر او تمامی ابعاد وجودی انسان را فرا می‌گیرد ـ یعنی تقوی ـ راه نزدیک به سوی آن، این است که آدمی با خود و دیگران ـ از دوست گرفته تا دشمن ـ عادل باشد (نساء/۱۳۵). متعاقباً آیه‌ی شریفه انسان مسلمان را از نافرمانی خداوند ـ که از درون و بیرونِ او با خبر است ـ برحذر می‌دارد، چنانکه امام علی[ع] در نامه‌اش به مالک اشتر نوشت : آن‌زمان که بر مسند امارت نشستی خدا را به یاد آر و سلطنت او را درنظر گیر که امارت تو دربرابرش هیچ است. بدان که

← توضیحات، مرد چوپان اسلام آورد، آنگاه گفت : ای پیامبر خدا ! من مزدور صاحب این گوسفندانم (که حال با تو جنگ دارند) و این گله نزد من امانت است، اینک می‌گویی که با گوسفندان چه کنم ؟ پیامبر[ص] به او فرمود : آنها را بازگردان تا به نزد صاحب خود بروند (سیره‌ی ابن هشام، القسم الثّانی، ص۳۴۴ و سیره‌ی ابن کثیر، الجزء الثّالث، ص۳۶۱). همچنین درمورد عملکرد امام علی[ع] در شرایط مشابه می‌خوانیم که در جنگ «صفّین» معاویه آب را بر سپاه امام علی[ع] بست و امیرالمؤمنین کسانی را نزد معاویه فرستاد که آب را برای هر دو سپاه بگشایند، امّا معاویه مخالفت کرده، بر نگهبانان نهر افزود تا امام علی[ع] و سپاهش را در فشار تشنگی قرار دهد. تا جایی‌که بین دو گروه، بر سر به دست آوردن آب زد و خوردهایی صورت گرفت و سرانجام پیروزی از آنِ یاران علی[ع] شد. خواستند دشمن را، همانطورکه به آنها تشنگی داده بود، تشنگی دهند، ولی امام علی[ع] مانع شدکه خداوند رودخانه را برای استفاده‌ی همگان جاری ساخته است (کتاب «علی وفرزندانش» تألیف «دکتر طه حسین» ترجمه‌ی «محمّدعلی شیرازی»، بخش۱۹، ص۸۹).

امّا خلاف این رفتار ازجانب مکاتب مادّی و گردنکشان فاشیسم و حتّی بعضی فِرَق اسلامی؟! تأیید و تبلیغ شده است! چنانکه :

لنین می‌گوید : «یک کمونیست باید برای هرگونه فداکاری آماده باشد و درمورد لزوم حتّی به انواع نقشه‌ها و حیله‌های جنگی متوسّل شود و **روش‌های نامشروع** را به کار برَد و حقیقت را پنهان سازد تا در اتّحادیّه‌های بازرگانی راه یابد . . . ما همه‌ی آن اصول اخلاقی‌راکه بیرون از مفاهیم طبقاتی بشری اتّخاذ شده است، انکار می‌کنیم . . . ما می‌گوییم اصول اخلاق همانست که برای ازمیان بردن جامعه‌ی استعماری به کار رود . . . » (مجموعه‌ی آثار نیکلای لنین، ۱۲۹۳، جلد۱۷، ص۱۴۲، ۱۴۵، ۳۲۱، ۳۲۳ ـ به کتاب‌های «جهان در قرن بیستم» اثر : «لویس اسنایدر» ، ترجمه‌ی دکتر محمد ابراهیم آیتی ، ص۲۳۲ و «لنین بدون نقاب»، اثر «دیویدشوب» ترجمه‌ی «محمّد بامداد» ص ۲۱۴ و ۲۱۶، نگاه کنید).

هیتلر می‌گوید : «تنها قدرت است که ایجاد حق می‌کند و حق با کسی است که قدرت دارد» ! (از کتاب «نبرد من» ـ به کتاب «چهره‌ی واقعی هیتلر» اثر «جان تولند» ترجمه و تلخیص «محمّد بامداد» نگاه کنید).

و آنچه شیخ عبّاس قمی، به عنوان حدیثی از پیغمبر؟! می‌گوید که «اِذا رَاَیتُم اَهلَ الرّیب و البِدَعِ مِن بَعدِی فَاَظهِرُوا البَرائَةَ مِنهُم و اَکثِرُوا مِن سَبِّهِمْ وَ القَولَ فِیهِم و الوقیعةَ و باهِتُوهُم کَیلایَطمَعوا فِی الفسادِ فی الإسلام = چون اهل بدعت و شک را پس‌از من دیدید، بیزاری از آنها را اظهار کنید و ناسزای بسیار بگویید و گفتار بد درباره‌ی آنها ارائه دهید و تهمت به ایشان بزنید تا طمع بر تباهی اسلام نبندند» («**سفینة البحار**»، جلد اوّل، ص۶۳ به نقل از بحار الأنوارمجلسی)، دروغی بیش نیست که با تعالیم صریح قرآن نمی‌سازدکه فرمود : **دشمنی قومی شما را به بی‌عدالتی در حقِّ آنان نکشاند** !.

او تو را می‌بیند ـ تا مبادا هوای نفس تو را مست مشاهداتت سازد و قدمی خلاف رضای خدا برداری (نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۳ یا «عهدنامه‌ی مالک اشتر»).

(۹و۱۰) وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٌ وَأَجۡرٌ عَظِيمٌ . وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ .

« خداوند به کسانی‌که ایمان آورده کارهای شایسته کردند آمرزش و پاداشی بزرگ را وعده داده است» «وکسانی‌که کفر ورزیده آیات ما را تکذیب کردند اهل دوزخ خواهند بود »،

در آیه‌ی قبل مؤمنان به رفتار عدالت‌آمیز در جامعه فراخوانده شدند و در آیات فوق اعلام می‌دارد که مشیّت خدا در رفتار با بندگان نیز مبتنی بر عدل است و میان «مؤمن نیکوکار» و «کافر گنه‌پیشه» تفاوت قائل است. متعاقباً مؤمنان را به تأییداتی که ازجانب خدا دست یافته بودند توجّه می‌دهد :

(۱۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ هَمَّ قَوۡمٌ أَن يَبۡسُطُوٓاْ إِلَيۡكُمۡ أَيۡدِيَهُمۡ فَكَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آنزمان که قومی دست‌ها به روی شما گشودند (قصد آسیب بر شما کردند) **و خداوند دست‌های ایشان را از شما بداشت، و در برابر خدا تقوی پیش گیرید و مؤمنان باید به خدا توکّل کنند »،**

مفسّران گفته‌اند آیه‌ی شریفه به واقعه‌ی بنی‌النّضیر اشاره دارد که چون پیامبر[ص] به اتّفاق علی[ع] و ابوبکر و عمر و عثمان به حصار ایشان رسید، قصد جان او کردند و خداوند پیامبر[ص] را از قصد شوم ایشان باخبر ساخت.[1] امّا این حادثه فقط برای پیامبر[ص] و چهار تن از بهترین یاران او پیش آمد. از اینرو شاید آیه‌ی شریفه را ـ بنا به وحدت ملاک و شمول نعمت ـ به همه‌ی وقایع خطرساز تاریخ اسلام که امداد إلهی موجب نجات مسلمان‌ها گردید، بتوانیم تعمیم دهیم.

مقطع آیه درموضع نتیجه‌گیری است که ـ بدین‌ترتیب ـ حق است که مؤمنان دربرابر خدای خویش خالص شوند و به وظایف خود به درستی عمل نموده حوادث را به خدا واگذار کنند.

---

(۱) ـ می‌گویند اوائل هجرت به مدینه، «عمرو بن امیّه» ـ یکی از اصحاب ـ دو نفر از کفّار «بنی‌سلیم» را که پیمان امانی با مسلمین داشتند، به اشتباه کشت. «بنی‌سلیم» درخواست «دیه» نمودند. و چون پرداخت «دیه» برای مسلمین مشکل بود، پیغمبر[ص] به اتّفاق علی[ع]، ابوبکر، عمر و عثمان جهت طلب کمک، نزد طایفه‌ی یهودی «بنی النّضیر» رفت که پیمان عدم تعرّض و معاونت در رفع احتیاجات با مسلمان‌ها داشتند. چون به میان «بنی‌النّضیر» رسیدند، آنها به گرمی پرداخته، دعوت برای صرف طعام نمودند. امّا تدریجاً پیغمبر[ص] احساس کرد که محیط غیرعادی است و به وی الهام شدکه قصد جانش را کرده‌اند. از اینرو ناگهان برخاسته و به اتّفاق همراهان، از آنجا خارج شد و همگی جان سالم بدر بردند.

بخش دوّم

(۱۲) **وَلَقَدْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَـٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ ٱثْنَىْ عَشَرَ نَقِيبًا ۖ ...**

« **و همانا خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از**(میان) **آنان دوازده سرکرده برانگیختیم ...** »،

«**اسرائیل**»، نام دیگر یعقوب[ع] بود ویهودیان را ازآنجا که ازیعقوب[ع] نشأت یافتند، «بنی اسرائیل» گفته‌اند.

از ابتدای سوره تا به اینجا «مؤمنین» مورد خطاب بودند و چنانکه دیدیم «وفای به عهد» در عمل به معاهدات واجرای مقرّرات دینی، به آنها تذکّر داده شد. در این سلسله از آیات اقوامی را ذکر می‌کند که ـ به مانند مسلمین ـ از آنها پیمان گرفته شد، ولی آنان پیمان‌شکنی کرده و به نتایج سوءِ کردار خود رسیدند (تا مسلمان‌ها عبرت آموخته و به راه ایشان نروند).

واژه‌ی «**نَقیب**» ازنظر لغوی به معنی «نقبزن» می‌باشد، به مفهوم کسی که به جستجوی احوال مردم پرداخته و در کار آنها نظارت می‌کند، به عبارت دیگر «راهنما یا سرپرست». تنها یک بار در قرآن از این نُقَبا یاد شده که همین آیه می‌باشد. امّا از اَسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل‌که همان قبایل مذکور درتورات‌اند و از فرزندان یعقوب[ع] ناشی شده‌اند، در ۵ موضع از قرآن یاد شده است (آیات بقره/۱۳٦، مائده/۱٤۰، آل عمران/۸٤ ، نساء/۱٦۳ و اعراف/۱٦۰). ظاهراً ۱۲ نقیب، از همان ۱۲ سبط بودند که نامشان در عهد عتیق (تورات) سِفر اعداد، باب اوّل آمده است. گویند هرگاه موسی[ع] می‌خواست با بنی‌اسرائیل بیعتی کند، با آن ۱۲ نقیب بیعت می‌کرد (و این به منزله‌ی بیعت با کلّ بنی‌اسرائیل بود).[۱]

(۱۲) **... وَقَالَ ٱللَّهُ إِنِّى مَعَكُمْ ۖ لَئِنْ أَقَمْتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَيْتُمُ ٱلزَّكَوٰةَ وَءَامَنتُم بِرُسُلِى وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ ۚ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ .**

« **... و خدا** (ایشان را) **گفت : من با شمایم، اگر نماز را به پا دارید و زکات دهید و به فرستادگانم ایمان آورید و یاری‌شان کنید و به خدا وام نیکو دهید، قطعاً** (دراین‌صورت) **گناهانتان را از شما بزدایم و همانا شما را به بهشت‌هایی وارد سازم که نهرها از زیر** (درختان)**اش جاری است، و هرکه از شما بعداز این کفر ورزد پس به راستی از راه میانه و راست گم شده است** »،

---

(۱) ـ نُقبا را حضرت موسی[ع] خود انتخاب می‌کرد و در آثار هست که حضرت محمّد[ص] نیز بین مسلمین صدر اسلام ۱۲ راهنما برگزیده بود که برخی از آنها به سمت «اولی الأمر» (نساء/۸۳ و ۵۹) منصوب می‌شدند (سیره‌ی ابن هشام ، جزء اوّل، ص۴۴۳)

منظوراز «**إِنِّی مَعَکُمْ** = من با شمایم» در آیه‌ی شریفه، به لحاظ تکوینی نیست زیرا تکویناً خدا با همه ـ حتّی بدکاران ـ هست؛ بلکه مقصود بیان یاری و پشتیبانی خداست که به شرط عمل به پیمان، شامل حال بنی اسرائیل می‌شده‌است. مفاد پیمان متعاقباً ذکرشده که برپایی نماز وپرداخت زکات (حفظ رابطه با خدا وخلق) ازآن‌جمله می‌باشد. تأکید بر«**آمَنْتُمْ بِرُسُلِی**= به فرستادگانم ایمان آورید» ظاهراً فقط شامل موسی[ع] و پیامبران بنی اسرائیل نمی‌گردد، بلکه تمامی انبیاء إلهی را دربر می‌گیرد. منظور از «**عَزَّرْتُمُوهُمْ** (یاری رسولان خدا)» کوشش در اشاعه‌ی دین خدا و غرض از «**وام نیکو به خداوند**» سرمایه‌گذاری مالی در این راه می‌باشد.[۱]

در بیان پاداش إلهی درصورت عمل به پیمان، «زدودن گناهان» قبل از وارد ساختن افراد به بهشت آمده که نشان می‌دهد برای ورود به عالمِ«پاکان» باید ابتدا «پاکیزه» شد (آل‌عمران/۱۳۳ و۱۳٦).

ذکر «**ضَلَّ سَواءَ السَّبِیل**» درصورت عدم عمل به پیمان، در سوره‌ی بقره آیه‌ی۱۰۸ نیز آمده است.

(۱۳) **فَبِمَا نَقْضِهِم مِّیثَـٰقَهُمْ لَعَنَّـٰهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَـٰسِیَةً ۖ یُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ ۙ وَنَسُوا۟ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ ۚ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِّنْهُمْ ۖ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱصْفَحْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ یُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِینَ** .

« **پس به سبب نقض پیمان‌شان آنان را از رحمت خود دور ساختیم و دلهایشان را سخت گرداندیم، کلمات** (خدا) **را از جایگاه خود منحرف می‌کنند و نصیبی از آنچه را که بدآن اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو همواره از خیانتی ازجانب ایشان مطّلع می‌شوی، مگر قلیلی از آنان** (که چنین نیستند) **پس ازآنها درگذر و** (بدی‌هایشان را) **نادیده گیر، همانا خدا نیکوکاران‌را دوست دارد** »،

مقصود از «**لعن خدا**» درآیه‌ی شریفه، بدگویی و فحّاشی ـ که در هیچ‌یک از صفات خدا درقرآن نیامده ـ نیست، بلکه دور شدن افراد از قُرب و رحمت إلهی و سلب توفیق ایمانی از آنان است که نتیجه‌اش را متعاقباً فرموده و در رأس آنها «سخت‌دلی» است. یعنی با دور شدن از راه خدا افراد ـ بنا به قانون إلهی در نهاد آدمی ـ به خشونت روحی گراییده و«قسیّ القلب» می‌شوند (به سوره‌ی بقره توضیح آیه‌ی٦ نگاه کنید).

آنگاه سخت‌دلان، شروع به تحریف آیات خدا نموده کلمات إلهی را درجهت پیشبرد امیال قساوت‌آمیز خود معنا می‌کنند. به این خصیصه‌ی یهود در آیه‌ی بقره/۷۵ نیز اشاره شده که البتّه بین مسلمان‌ها هم متأسّفانه شایع شده و عناصر گوناگون ـ در طول تاریخ ـ با آیات قرآن همین‌کار را کرده‌اند.

پدیده‌ی مزبور در تشریح تاریخ یهود تا زمان پیامبر اسلام[ص] ادامه یافت و خدا به پیامبر[ص] می‌فرماید با چنان سابقه‌ی تاریخی و افرادی که کماکان راه پدران خود را می‌روند، تو منظّماً نمونه‌هایی از مکرها و خیانت‌های آنان را می‌بینی.

---

(۲) ـ البتّه برخی مقصوداز«وام نیکو به خدا» را قرض‌الحسنه (وام بدون بهره) دانسته‌اند. امّا این‌کار هرچند پسندیده، ولی «وام به خدا» به شمار نمی‌آید زیرا به‌هرحال ـ در قرض الحسنه ـ اصل مبلغ وام از وام‌گیرنده پس گرفته می‌شود.

امّا برخلاف ما مسلمان‌ها که همه‌چیز را به یکباره رد یا دربست می‌پذیریم، قرآن مطلق‌گرا نیست و خاطرنشان می‌سازد که یهودیان منصف و مؤمن نیز هرچند در اقلّیّت‌اند، ولی به هرحال در آن جامعه وجود دارند. امّا در این‌که با آن اکثریّت معاند و خیانت‌پیشه چه باید کرد؟ مقطع آیه گویاست که می‌فرماید «**فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ** = از آنها درگذر و چشم‌پوشی کن». یعنی جواب شیطنت‌های یهودیان را با خشونت مده، شیطنت‌ها را تا وقتی طرف مقابل دست به شمشیر نبرده باید نادیده گرفت و صرفاً به توبیخ و ارشاد پرداخت، شاید بدکاران منقلب شده به تصحیح خود پردازند. امّا مفسّرینی که همیشه سعی دارند شمشیر به دست آیات اخلاقی قرآن دهند، معمولاً ذیل این‌گونه آیات می‌نویسند «با آیات قتال و جهاد نسخ شد». ازجمله شیخ طبرسی در مجمع البیان، ذیل آیه‌ی فوق چنین رأیی را از قتاده آورده است. درصورتی‌که :

اوّلاً، آیه‌ی شریفه درسوره‌ی مائده ـ آخرین یا سوره‌ی ماقبل آخر ـ بوده و آیات مربوط به قتال، قبلاً درسوره‌هایی چون بقره، نساء و توبه نازل شد ه بود و هرگز «ماقبل»، «مابعد» را نسخ نمی‌کند!

ثانیاً، آیه‌ی فوق یک دستور اخلاقی است و اخلاقیّات ـ که مبتنی بر اعتقادات می‌باشند ـ نسخ‌ناپذیرند.

ثالثاً، «نسخ» در قرآن، به منظور«تکامل حکم» یا «تسهیل تکلیف» است (بقره/ توضیح آیه‌ی ۱۰۶) و آنگاه که می‌فرماید : «عفو کن ـ که خدا نیکوکاران‌را دوست دارد»، یعنی نادیده گرفتن آن خیانت‌ها، «نیکوکاری» تلقّی گردیده و مورد پسند خداست و ممکن نیست، خداوند ـ پس‌از مدّتی ـ پسندش عوض شود !

(۱۴) **وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَهُمۡ فَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَسَوۡفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللَّهُ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ .**

« **و از کسانی**(نیز) **که گفتند : ما نصرانی** (مسیحی) **هستیم پیمان گرفتیم، پس ایشان**(هم) **بهره‌ای را که بدآن یادآور شده بودند فراموش کردند، پس بین آنها ـ تا روز قیامت ـ دشمنی و کینه افکندیم و به زودی خدا آنان را از آنچه می‌کردند باخبر می‌سازد** »،

دراین‌که چرا مسیحیان‌را «نصرانی» گفته‌اند، ذیل آیه‌ی ٦٢ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم. عبارت «**اَخَذْنا مِیثاقَهُمْ** = ازایشان پیمان گرفتیم» معطوف به آیه‌ی قبل است؛ بدین‌معنی‌که محتوای پیمان بامسیحیان به‌مانند یهودیان بود.

می‌فرماید مسیحیان نیز به مانند یهودیان، تعالیم و تعهّدات دینی خود را ـ پس‌ازمدّتی ـ نادیده گرفتند[۱] و درنتیجه آنهاهم دچار«ختم قلب» شده (بقره/ توضیح آیه‌ی٦) دشمنی و عناد بینشان درگرفت و پیش‌بینی

---

(۱) ـ پاره‌ای از تعالیم عیسی[ع] را به گزارش انجیل چنین می‌خوانیم : «دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی‌که از شما نفرت کنند احسان کنید. و هرکه شما را لعن کند برای او برکت بطلبید و برای هرکه با شما کینه دارد دعای خیر کنید. و هرکه بر رخسار تو زند دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی‌که ردای تو را بگیرد قبا را نیز از او مضایقه مکن. هرکه از تو سؤال کند بدو بده و هرکه مال تو را گیرد از وی باز مخواه. و چنانکه می‌خواهید مردم با شما عمل کنند شما نیز به همان‌طور با ایشان سلوک نمایید. زیرا اگر محبّان خود را محبّت نمایید شما را چه فضیلت است زیرا گناهکاران هم محبّان خود را محبّت می‌نمایند. بلکه دشمنان خود را محبّت نمایید و احسان ←

شده که مسیحیان ـ با درنظر گرفتن آشفتگی‌ها و اغتشاشاتی که در مآخذ دینی‌شان به وجود آمده و آن بینش زندگانی‌که برای خود فراهم‌آورده‌اند ـ تا انتهای عالم، در همان حال باقی خواهند ماند.

مقطع آیه می‌رساند که به زودی ـ در سرانجام عالم ـ خداوند مسیحیان‌را (به مانند همه‌ی ابناءِ بشر) از حقیقت اعمالشان (آن اعمالی که به خوبی توجیه کرده در نظرشان بی‌عیب جلوه می‌کند) باخبر خواهد ساخت و چهره‌ی واقعی کارهایشان را بازگو می‌کند.

(۱۵) يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَـٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٍ . . .

« ای اهل کتاب، همانا فرستاده‌ی ما سوی شما آمده است؛ بسیاری از آنچه را که از کتاب پنهان می داشتید بر شما بیان می‌کند و از بسیاری درمی‌گذرد . . . »،

پس‌ازگفتارجداگانه درباره‌ی یهودیان و مسیحیان درآیات قبل، درآیه‌ی فوق جمع آنها را مورد خطاب قرار داده است. می‌فرماید پیامبر اسلام^ص^، رسول افشاگری‌است‌که بسیاری ازمطالب تورات و انجیل‌را که بزرگان یهود ومسیحیّت ـ به خاطر حفظ منافع فردی و تداوم تسلّط خویش بر فکر و مال مردم ـ مخفی می‌داشتند، برملا می‌سازد. ولی درعین‌حال کار او، مفتضح کردن افراد هم نیست؛ شمّه‌ای ازمطالب پنهان‌شده‌را به صورت کلّی بیان می‌دارد تا مخفی کنندگان حقایق حساب کار خود را بکنند و از این رویّه دست بردارند.[(۱)]

(۱۵) . . . قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٌ وَكِتَـٰبٌ مُّبِينٌ .

« . . . به راستی نور و کتابی روشن ازجانب خدا سویتان آمده است »،

یعنی قرآن، نه فقط کتابی برای مسلمان‌ها، بلکه هدایتی برای همه‌ی مردم جهان‌است و هم ازاینروی ادیان

← کنید و بدون امید عوض (بدون ربا) قرض دهید . . . » (انجیل لوقا/ باب۶/ آیات ۲۷ الی ۳۵) و در مذمّت شرابخواری می‌گوید : «(عیسی) درحضور خداوندبزرگ خواهد بود و شراب ومسکری نخواهدنوشید» (انجیل لوقا/ باب اوّل/ آیه‌ی ۱۵) و در طرد شهوترانی وزنا آمده‌است : «شنیده‌ایدکه به اوّلین گفته شده است زنا مکن. لیکن من به شما می‌گویم هرکس به زنی نظر شهوت اندازد، هماندم در دل خود با او زنا کرده است» (انجیل متّی/ باب۵/ آیه‌ی۲۸).

صرف‌نظر از آنکه پاره‌ای از دستورات فوق افراطی است (و شاید در عصر خود به دلیل قساوت یهود، امری موجّه بوده است) و وجه متوازن آنها را به نحو واقع‌بینانه می‌توان در اسلام یافت، ولی باید پرسید آیا روش کلّی مسیحیان چه در قرون وسطی (که حکومت کلیسایی داشتند) و چه در عصر حاضر، هیچ‌گونه شباهتی با تعالیم انجیلی داشته و دارد ؟ بعیداست که چنین بوده باشد. البتّه چنانکه درموردیهودیان فرمود (آیه‌ی قبل) منکروجود اقلّیّت مؤمن ودرستکار بین مسیحیان نیزنمی‌توان شد.

(۱) ـ آیه‌ی شریفه به مسلمان‌ها درس اخلاق می‌دهد که چگونه با کجروان مقابله نمایند. گویی به ما پیام می‌دهد که هنر این نیست که انسان جزء به جزءِ گفتار و کردار کسی را چنان بی‌اعتبار سازد که دیگر ـ جُز ادامه‌ی کجروی‌ها ـ راهی برای او نماند !

مختلف و عملکرد پیروان آنها را چنین جامع تحلیل کرده است.

(۱۶) **يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ.**

« **خدا بدآن**(کتاب) **هرکه را در پی خشنودی اوست، به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و آنان را به اذن** (و الطاف)**خویش از تاریکی‌ها به نور بَرَد و هم ایشان را به راهی راست رهبری می‌کند** »،

ظاهراً خداوند از دو راه در پیِ هدایت آدمیان برآمده است : (۱) **ازطریق تکوین** و (۲) **از راه تشریع**.

هدایت تکوینی خدا، زمینه‌ای است که در گرایش به خوبی‌ها ودوری ازبدی‌ها در فطرت ما نهاده شده و همه‌ی انسان‌ها ـ طی نوعی بستگی به خداوند ـ از چنان زمینه‌ای برخوردارند. هرچند بسیاری، علیه این فطرت قیام کرده و با کرداری که پیش می‌گیرند، **فطرت خدایی خود** را به **تبعیّت شیطانی** بدل می‌کنند و همین‌ها هستند که در قرآن از آنها به عنوان **کافر** (یا معاند و حق‌پوش ـ بقره/ توضیح آیه‌ی٦) یاد شده است. عدّه‌ای نیز، بدون آنکه خداپرست باشند، با تبعیّت از فطرت خدایی، دست به کارهای خوب می‌زنند که چه بسا دامنه‌اش محدود و آمیخته با انحراف است.

هدایت تشریعی خدا، هدایتی است که توسّط ادیان آمده و هدف آن حفظ و بارور ساختن فطرت خدایی در برابر وساوس نفسانی است تا انسان‌ها فقط افراد خوبی که به کسی ضرر نمی‌رسانند نباشند، بلکه با قرب به خدا از خود مراقبت نموده و پیاده‌ساز ارزش‌های والای انسانی در جامعه گردند. این هدایت با تأیید و امداد خداوند، آدمی را به «**سُبُلَ السَّلام** = راه‌های سلامت» رهبری می‌کند (و ارزانی کسانی خواهد شد که پس‌از بهره‌مندی از **هدایت تکوینی خدا** در اشتیاق شناخت و پیمودن **راه خدا** باشند). بدینصورت، هدایت فطری به کمک هدایت تشریعی و توفیق إلهی، به هدف اعلای آفرینش بشر می‌انجامد.

بخش انتهایی آیه ـ متناسباً ـ در توضیح احوال کسانی‌است که **هدایت تشریعی** خدا را پذیرفته‌اند. می فرماید اینان، همواره دلهاشان از تاریکی‌ها به دور و مقرون به نور است و به لطف خدا، در راه درست و مستقیم قرار دارند (طبرسی واژه‌ی «**بِإِذْنِهِ**» را در آیه‌ی شریفه «بِلُطفه» تفسیر کرده است).

(۱۷) **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**

« **قطعاً کسانی‌که گفتند : خدا همان مسیح پسر مریم است کافر شدند؛ بگو : پس کیست که اگر** (خدا) **بخواهد مسیح پسر مریم و مادرش و هرکه را در زمین است جملگی نابود کند، دربرابر خدا اختیاری داشته** (و مانع شود)؟ **و سلطنت آسمان‌ها و زمین و هرآنچه بین آن دو است از آنِ خداست، هرچه اراده**

کند می‌آفریند و خدا به هر امری تواناست »،

پس‌از آیه‌ی قبل که درباره‌ی دعوت اهل کتاب به سوی قرآن و هدایت آن آمده است، به پیگیری آیه‌ی ماقبل (آیه‌ی۱۵) پرداخته افشاگری را با انتقاد بر یکی از عقاید مسیحیان توأم ساخته است. می‌فرماید، کسانی‌که خدای نامحدود را محدود شده در وجود انسانی می‌دانند که خود زاییده شده و محکوم به مرگ است، بی‌تردید کافر شده و از حقیقت به دور افتاده‌اند.

متعاقباً بانیان آن‌عقیده را به پاسخ می‌طلبد که مسیح[ع] و مادرش[ع] و همه‌ی اهل زمین، خود مقهور قدرت و حکمت فائق بر هستی هستند و آنوقت چگونه ممکن است که درعین‌حال، صاحب آن‌قدرت و حکمت باشند؟! با کمک از آیه‌ی شریفه می‌توان از مسیحیان پرسید : آیا خداوند می‌تواند مسیح و مادرش و همه‌ی مردم را هلاک کند یا خیر ؟ اگر ادّعا کنند که ـ معاذ الله ـ خدای تعالی چنین کاری را نمی‌تواند ! خدا را از مقام خود تنزّل داده‌اند و چنانچه گویند می‌تواند پس آنها مقام اُلوهیّت ندارند و بندگان خدا هستند.

نهایتاً در مقطع آیه، از کسانی‌که به خاطر بکرزایی مریم درمورد پسرش عیسی[ع] دچار توهّم اُلوهیّت شدند، رفع استبعاد می‌کند که «**خدا هرچه خواهد می‌آفریند و به هر امری تواناست**».

(۱۸) **وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَـٰرَىٰ نَحۡنُ أَبۡنَـٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّـٰٓؤُهُۥ . . .**

« و یهود و مسیحیان گفتند : ما پسران خدا و دوستان اوییم؛ . . . »،

این‌گونه دروغ‌ها را ـ به نام دین ـ علمای یهود و مسیحیّت رایج ساخته در اذهان مردم افکنده بودند که یهودی، دوست و نظرکرده‌ی خداست و هرگز عذاب نخواهد شد (بقره/ توضیح آیات ٤٨ و٨٠) و یا عیسویان تنها با مهر و محبّت به عیسی، به نجات خواهند رسید. مسلّماً، مردمانی که خود را به این بیهوده‌ها دلخوش کنند، مسئولیّت‌ها را رها کرده، تن به گناهان می‌دهند.

(۱۸) . . . **قُلۡ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمۖ بَلۡ أَنتُم بَشَرٞ مِّمَّنۡ خَلَقَ . . .**

« . . . **بگو : پس از چه روی** (خدا) **شما را** (به کیفر) **گناهانتان عذاب می‌کند ؟!** (نه) **بلکه شما** (نیز) **بشری هستید ازجمله‌ی کسانی که او آفرید . . .** »،

یعنی امتیاز قومی به شکل غُلُوّآمیز برای خود قایل بودن و یا عشق به عیسی[ع] را مایه‌ی نجات دانستن، با اعتقاد به حساب وکتاب آخرت نمی‌سازد، چنانکه در انجیل می‌خوانیم : «بپرهیزید از کاتبانی‌که خرامیدن در لباس دراز را می پسندند و سلام در بازارها و صدر کنایس و بالانشستن در ضیافت‌ها را دوست می‌دارند. و خانه‌های بیوه زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاکاری طول می‌دهند، اینها **عذاب شدیدتر** خواهند یافت» (انجیل لوقا/ باب۲۱ ـ آیات ٤٦ و٤٧)؛ کلامی قاطع دربرابر همه‌ی مدّعیانِ عصمت ذاتی (وعزیزان بی‌جهت !).

(۱۸) . . . **يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ . . .**

«... (خدا) **هرکه‌را بخواهد** (وشایسته بیند) **می‌بخشد وهرکه‌را اراده نمود** (ومستحق دید) **عذاب می‌کند...**»،
یعنی همه‌ی اعتبارات اسمی و نژادی که مردمان برای خود قایل شده‌اند، دربرابر خدا مرخص است! خداوند هرچه اراده کند در حقِّ هرکسی انجام می‌دهد ولی البتّه خواست خدا از حکمت او جدا نیست و بی‌دلیل کسی را عذاب نمی‌کند و یا به رحمت خود نمی‌رساند. با این شیوه‌ی بیان، خداوند، بساط هرقدرت و سبب دیگری را به عنوان «مؤثّر نهایی» در حال مردم، برمی‌چیند و آنگاه تأکید نموده تذکّر می‌دهد:

(۱۸) ... وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ

«**... فرمانروایی آسمان‌ها وزمین وآنچه میان آن‌دو است ازآنِ خداست وبازگشت**(همگان) **به سوی‌اوست**»،
یعنی، آن‌خدایی که فائق بر هستی و مالک مطلق آسمان‌ها و زمین و مرجع مطلق عذاب یا پاداش می‌باشد، بازگشت ما هم به سوی او و حساب وکتابمان با اوست و جا دارد که جدای از این حقیقت زندگی نکنیم.

بخش سوّم

(۱۹) يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖۖ فَقَدۡ جَآءَكُم بَشِيرٞ وَنَذِيرٞۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ.

« **ای اهل کتاب! بی‌شک فرستاده‌ی ما سوی شما آمد که ـ در** (دوران) **فترت پیامبران ـ** (حقایق) **را بر شما بیان می‌دارد تا** (به روز قیامت) **نگویید** (هیچ) **نوید آور و بیم‌رسانی بر ما نیامد! پس به تحقیق بشارتگر و بیم‌رسانی بر شما آمد؛ و خداوند بر هر امری تواناست** »،

خطاب به «**اهل کتاب**» از آیه‌ی۱۲ سوره تا به اینجا ادامه داشته و سخن ـ در اوج استقرار اسلام (زمان نزول سوره‌ی مائده) ـ نصیحت‌گونه و تذکّرآمیز است.

«**فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُل**»را مفسّران فاصله‌ی زمانی بین ظهور دو پیامبر دانسته‌اند.(۱) آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که پیامبراسلام(ص) درزمانی‌که نتیجه‌ی فعّالیّت پیامبران گذشته ـدر ارائه‌ی دین ـ محو شده و تحریفات به حدّی رسیده بود که آثار ایشان کارساز نبود، ظهور کرد و این، ازجمله دلایل بعثت نبیّ اکرم بوده است. خاتمیّت پیامبراسلام از اینروست که سند تعالیم او به تدوین رسیده و همچنان دست نخورده باقی مانده است.

طبرسی و دیگران «**أن تَقُولُوا ما جاءَنا مِن بَشِيرٍ** . . . » را در آیه‌ی شریفه، به «أن لاتَقُولوا . . . » معنی کرده‌اند که روشن است. همچنین آیه‌ی فوق نشان می‌دهدکه دعوت پیامبران متّکی به دو اصل «بشارت وهشدار» بوده‌است.

مقطع آیه در پاسخ به اهل کتاب است که برخلاف تصوّر آنان، فیض إلهی برای ایشان قطع نگردیده و خدا قادر است ـ بنا به مشیّت خود ـ پیامبر جدیدی به سویشان فرستد.

متعاقباً خداوند به نقل ماجرایی پرداخته که نشان می‌دهد چگونه نقض عهدهایی ازسوی اهل کتاب پیش آمد.

(۲۰) وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَـٰقَوۡمِ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَعَلَ فِيكُمۡ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكٗا وَءَاتَىٰكُم مَّا لَمۡ يُؤۡتِ أَحَدٗا مِّنَ ٱلۡعَـٰلَمِينَ.

---

(۱) ـ فاصله‌ی زمانی بین ظهور عیسی(ع) تا ظهور پیامبر اسلام(ص) حدود۶۰۰ سال بوده است. در این فاصله‌ی زمانی رسولان تابع که در متابعت از موسی(ع) و عیسی(ع) هدایت می‌کردند، ظهور کردند که مفسّران سه رسولی را که درآیه‌ی ۱۶ سوره‌ی «یس» ذکرش رفته است، ازاین جمله می‌شمارند (و برخی نیز آن سه تن را رسولانِ عیسی(ع) دانسته‌اند). ولی رسول صاحب شریعت بعداز عیسی(ع)، محمّد(ص) بوده است. درود خدا بر همگی باد.

« و (به یاد آر) **هنگامی‌که موسی به قومش گفت : ای قوم من ! نعمت خدارا بر خود به یاد آورید، آن‌زمان که میان شما پیامبرانی برگماشت و شما را پادشاهانی قرار داد و** (مزایایی) **عطایتان کرد که به هیچ‌یک از اهل جهان نداده بود** »،

بنا به مفاد آیه‌ی شریفه ابتدا موسی^ع الطاف خداوند را در حقّ بنی‌اسرائیل به آنها یادآوری می‌نماید؛ این‌که چگونه قبل‌از او پیامبرانی (یعقوب^ع و یوسف^ع و ...) برای هدایتشان برگماشت که هریک ـ به سهم خود ـ قوم یهود را به سوی فرهنگ دینی و خداپرستی رهنمون گردیدند. امّا پادشاهان یهود ـ چون داود^ع و سلیمان^ع ـ پس‌از دوره‌ی موسی^ع پدید آمدند پس می‌توان گفت شاید مراد آیه‌ی شریفه این است که خداوند پس‌از یوسف^ع به شما عزّت و سروری داد، به قرینه‌ی آنکه نفرموده : جَعَلَ مِنْكُم مُلُوكًا (از میان شما پادشاهانی قرار داد) بلکه فرموده : **جَعَلَكُم مُلُوكًا** (شما را مُلوک گردانید).

(۲۱) يَـٰقَوۡمِ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡأَرۡضَ ٱلۡمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِي كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَارِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ.

« **ای قوم من ! به سرزمین مقدّسی که خدا برایتان مقرّر داشته درآیید و به عقب برنگردید که زیانکار خواهید شد** »،

آیه‌ی شریفه در بیان اقدامی است که بنی‌اسرائیل می‌بایست انجام می‌دادند.

خداوند می‌خواست که بنی اسرائیل پس‌ازآنکه آنها به فضل او از اسارت فرعون رها شده و صحرای سینا را ـ با همه‌ی سختی‌ها ـ پشت سر گذاشتند و اکنون به سرزمین کنعان (حدوداً بیت المقدّس کنونی) رسیده‌اند، بر آنجا وارد شده و آئین توحیدی خود را بین مردم مظلومی که تحت سلطه‌ی «عمالقه» جابر بودند، اشاعه دهند و در صورت لزوم با «عمالقه» به جهاد برخیزند.

وصف «**مقدّس**» برای آن «سرزمین» در آیه، از آن‌جهت آمده که آن‌منطقه محلّ به پا خاستن بسیاری از پیامبران در برافراشتن پرچم «توحید» و آزادی انسان‌ها از اسارت خدایان موهوم و جابران زمینی بوده‌است.

مقصود از «**لاتَرْتَدُّوا عَلَى اَدْبارِكُمْ** = به عقب برنگردید» این است که سیر قهقرایی به تن‌پروری‌ها و ناپسندی‌های گذشته نداشته باشید. و برخی گفته‌اند معنای آیه آنست که : از ورود به آن سرزمین مقدّس روی نگردانید که دچار خسارت می‌شوید.

(۲۲) قَالُواْ يَـٰمُوسَىٰٓ إِنَّ فِيهَا قَوۡمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَا حَتَّىٰ يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا فَإِن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا فَإِنَّا دَٰخِلُونَ.

« (بنی اسرائیل) **گفتند : ای موسی ! به راستی در آنجا قومی جبّاراند و ما هرگز ـ تا آنها از آنجا بیرون نروند ـ بدآن داخل نخواهیم شد و** (زمانی) **داخل می‌شویم که آنها خارج شوند** »،

داستان را در تورات چنین می‌خوانیم : «و خداوند موسی را خطاب کرده گفت کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی‌اسرائیل دادم جاسوسی کنند. پس موسی به فرمان خداوند ایشان را از صحرای فاران فرستاد و

همه‌ی ایشان رؤسای بنی‌اسرائیل بودند . . . و موسی به ایشان گفت از اینجا به جنوب رفته به کوهستان برآیید. و زمین را به بینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی‌اند یا ضعیف قلیل‌اند یا کثیر ... و (فرستادگان موسی) بعداز چهل روز از جاسوسی زمین برگشتند و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند که ... مردمانی‌که در آن زمین ساکنند زورآورند و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم و بنی‌عناق را نیز در آنجا دیدیم. و عمالقه در زمین جنوب ساکنند ... و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته گفت فی‌الفور برویم و آن را در تصرّف آریم زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم. امّا کسانی‌که با وی رفته بودند گفتند نمی‌توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ما قوی‌ترند . . . و (ما) در آنجا جبّاران بنی‌عناق را دیدیم که اولاد جبّاران‌اند و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین درنظر ایشان می‌نمودیم . . . و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده فریاد نمودند و قوم در آن‌شب می‌گریستند. و جمیع بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کرده و تمامی جماعت به ایشان گفتند کاشکه در زمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم. و چرا خداوند ما را به این زمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست. و به یکدگر گفتند سرداری برای خود مقرّر کرده به مصر برگردیم . . . » (سفر اعداد، باب۱۳، شماره‌های ٤←۱ و ۲٦←۱۷ و باب ۱٤ شماره‌های ۵←۱).

(۲۳) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمَا ٱدْخُلُواْ عَلَيْهِمُ ٱلْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَٰلِبُونَ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ .

« (امّا) **دو تن از کسانی** (اهالی آن‌سرزمین) **که از آنها می‌ترسیدند و خدا به آندو نعمت** (ایمان) **بخشیده بود، گفتند : از آن دروازه بر آنها وارد شوید که چون داخل گردید محقّقاً پیروزید و اگر مؤمن هستید به خدا توکّل کنید »**،

اکثر مفسّران در ارتباط با آیه‌ی فوق به اشتباه رفته و تصوّر کرده‌اند که منظور از «**رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یَخافُون** = دو تن از کسانی‌که از آنها می‌ترسیدند»، افرادی از قوم بنی‌اسرائیل بوده‌اند، چنانکه ظاهر تورات نیز چنین می‌نماید و می‌گوید «پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی‌اسرائیل براوفتادند. و یوشَع و کالیب که از جاسوسان زمین بودند رخت خود را دریدند. و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را خطاب کرده گفتند زمینی‌که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم زمین بسیار خوبی است. اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده آن را به ما خواهد بخشید زمینی‌که به شیر و شهد جاری است. زنهار از خداوند متمرّد مشوید و از اهل زمین ترسان مباشید زیرا که ایشان خوراک ما هستند سایه‌ی ایشان از ایشان گذشته است و خداوند با ماست از ایشان مترسید . . . » (سفر اعداد، باب۱٤، شماره‌های ۱۰←۵). امّا از نظر ما گزارش قرآن حجّت است که بنا به آن، **اوّلاً** دو تن از قوم بنی‌اسرائیل نمی‌توانسته‌اند مورد ترس

همسلکانشان بوده باشند و کلمه‌ی «الله» نیز در آیه نیست که گفته شود مقصود، دو بنی‌اسرائیلی خداترس بوده است. **ثانیاً** آن دو تن اگرهم از کسانی بودند که به مأموریّت جاسوسی فرستاده شده بودند، ولی مع ذلک آن‌قدر به اوضاع و احوال عمالقه وارد نشده بودند که با قاطعیّت بگویند «**اُدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبابَ فَإذا دَخَلْتُمُوهُ فَإنَّكُمْ غالِبون** = از آن دروازه بر آنها وارد شوید که چون داخل گردید محقّقاً پیروزید». بنابراین از نظرما، منظور از «دو تن» در آیه‌ی شریفه، دو تن از همان اهالی سرزمین کنعان بودند که بنی اسرائیل از ایشان می ترسیدند ولی آندو ایمان آورده بودند و به نحوی خود را به بنی‌اسرائیل در خارج شهر رسانده تشویقشان می‌کردند که وارد شوند و از جابران عمالقه که به ظاهر قوی می‌نمایند، نهراسند.

(۲۴) **قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَآ أَبَدٗا مَّا دَامُواْ فِيهَا ۖ فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ .**

« (ولی آنها) **گفتند : ای موسی ! قطعاً ــ تا آنان در آن**(شهر)**اند ــ ما واردش نخواهیم شد، تو و خداوندت بروید و بجنگید که ما اینجا نشسته‌ایم ! »**،

حتّی تورات می‌نویسد، همه برخاستند تا آن دو تنی را که تشویق به جنگ می‌کردند، سنگسار کنند: «لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند . . . » (سفر اعداد، باب۱٤، شماره‌ی۱۰). امّا درست برخلاف این روحیّه از مسلمین صدر اسلام در تاریخ ثبت است، چنانکه سیره‌ی ابن هشام می‌گوید در جنگ بدر «مقداد بن اسود» به پیامبر^ص گفت : «اِذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إنّا مَعَكُما مُقاتِلون = تو و خدایت رفته و بجنگید و ما هم به همراه شما می‌جنگیم»[۱]

(۲۵) **قَالَ رَبِّ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ إِلَّا نَفۡسِي وَأَخِيۖ فَٱفۡرُقۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ .**

« (موسی) **گفت : خداوندا ! من اختیار**(کسی) **جُز خود و برادرم را ندارم، پس بین ما و این قوم نافرمان جدایی افکن »**،

بنی‌اسرائیل از فرمان موسی^ع برای مقابله با عمالقه‌ی حُکّام فلسطین شانه خالی کردند (آیه‌ی قبل) و آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که پیامبران^ع مردمان زورگویی نبودند و امر خدا را به کسی تحمیل نمی‌کردند.[۲]

(۲۶) **قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيۡهِمۡۛ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗۛ يَتِيهُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ .**

« (خدا) **گفت : پس بی‌شک آن**(سرزمین) **تا چهل سال بر ایشان حرام شد و دراین‌زمین** (بیابان) **سرگردان**

---

(۱) ـ سیره‌ی ابن هشام، ج۲، ص۱۸۹.

(۲) ـ شاعر فرانسوی «آلفرد دووینی» در قطعه‌ای به نام «موسی» می‌گوید : «موسی در پایان رسالتش بی‌تاب شد و خداوند را گفت : خدایا ! این بار سنگین رسالت و مسئولیّت را از دوش من برگیرا! زانوان من در زیر کوله‌باری به این سنگینی درهم شکسته است، مرا در خواب آرام طبیعت بیارامان» (مستخرج از گفتار چاپ‌شده‌ی دکتر علی شریعتی تحت عنوان «حُرّ»)

باشند و تو بر گروه نافرمان تأسّف مخور »،

برخی مفسّران از عبارت «**يَتِيهُونَ فِى الأَرْضِ**» در آیه‌ی شریفه چنین برداشت کرده‌اند که بنی‌اسرائیل پس‌از موسی[ع]، از صبح تا شام به مدّت چهل سال، در آن بیابان حرکت دایره‌ای می‌کردند!

ازنظر ما موضوع می‌تواند چنین تعبیر شود که : وقتی قومی حاضر به هیچ نوع مبارزه و فداکاری برای آینده‌ی خود نباشند، همواره در مشکلات و گرفتاری‌ها سرگردان خواهند ماند، تا گروه مقاومی از میانشان تربیت شده و راه را عوض کنند.[1] آری بنی‌اسرائیل چهل سال بیابان‌گردی را تحمّل کردند زیرا نخواستند به فرمان خدا و پیامبرش تن دهند و به جهاد برخیزند.

(۲۷) **وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ قَالَ لَأَقۡتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ .**

« و داستان دو پسر آدم را ـ به حق ـ بر آنان بخوان ؛ هنگامی‌که قربانی آوردند پس از یکی قبول و از دیگری پذیرفته نشد (آن دیگری برادرش را) **گفت : قطعاً تو را خواهم کشت** (و او در پاسخ) **گفت : خداوند فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد »،**

این داستان با «واو» عطف به داستان قبلی مرتبط شده و ریشه‌ی حسد و خودخواهی و عناد در برابر حق را در تاریخ بشر نشان می‌دهد.

برخی از مفسّران اسلامی گفته‌اند نام دو پسر آدم «هابیل» و «قابیل» بود و یهودیان این‌مطلب را منشأ ایرادی بر قرآن قرار داده گفته‌اند، نام پسر اوّل آدم را که ـ بنا بر تورات ـ «قائن» باشد، قرآن نادرست ضبط کرده است! امّا در قرآن هیچ‌ذکری از نام پسران آدم و حوّا نیست و این نامگذاری، کار بعضی از مفسّران است.

همچنین، مفسّرین گفته‌اند که «هابیل» و «قابیل» قربانی‌های خود را بر سر کوهی گذاشتند و آنگاه آتشی

---

(۱) ـ چنانکه چنین شد؛ موسی[ع] در بیابان سینا جان سپرد وقوم بنی‌اسرائیل پس‌ازچهل‌سال سرگردانی، سرانجام موفّق شدند توسّط گروهی به رهبری «یوشع» به آن سرزمین وارد شده تشکیل حکومت دهند. موضوع را در تورات چنین می‌خوانیم : « (خدا گفت) به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم نخواهند دید ... امّا اطفال شما که درباره‌ی آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید خواهند دانست ... پس موسی بنده‌ی خداوند در آنجا به زمین موآب برحسب قول خداوند مُرد و او را در زمین موآب درمقابل بیت فعور در درّه دفن کردند و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است و موسی چون وفات یافت صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوّتش کم شده بود. و بنی‌اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند پس روزهای ماتم و نوحه‌گری برای موسی سپری گشت. و یوشع از روح حکمت مملوّ بود چونکه موسی دست‌های خود را بر او نهاده بود و بنی‌اسرائیل او را اطاعت نمودند و برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود عمل کردند» (تورات، سفر اعداد، باب ۱۴، آیات ۳۵←۲۳ و سفر تثنیه، باب۳۴، آیات ۱۰←۱).
هرچند پس‌از آن بنی‌اسرائیل مرتّب مورد تهاجم بوده و بعداز چندی در نتیجه‌ی اختلافاتی که بینشان پیدا شد، دشمن موفّق شد سرزمینشان را تجزیه کند.

درآمده قربانی «هابیل» را بلعید و این نشانه‌ی قبولی قربانی او بود.

اینها سخنانی است که در قرآن نیست و مفسّران خواسته‌اند تا با ارائه‌ی اینگونه جزئیّات ـ ازنظر خود ـ خلأی را که در این داستان می‌بینند، پُر کنند. حال آنکه منظور قرآن از ذکر ماجراها، داستانسرایی نیست، بلکه پیامی را می‌رساند و در اینجا می‌خواهد بگوید، لازمه‌ی قبولی هرعبادت نزد خدا، پاکی نفس و نیّت و پرهیزکاری شخص است. در غیراین‌صورت، و لو چندین و چند قربانی نماییم، مفید فایده نخواهد بود.

(۲۸) **لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ .**

« اگر دستت را برای کشتن من دراز کنی، من دست خود را ـ برای کشتنَت ـ به سوی تو نگشایم که من از خدا، خداوندگار جهانیان، می‌ترسم »،

آیه‌ی شریفه پاسخ هابیل به برادرش در عکس‌العمل نسبت به تهدید او به مرگ است. می‌گوید با آنکه می دانم تو قصد جانم را کرده‌ای، برای کُشتنَت پیشدستی نمی‌کنم زیرا از خدای خود ـ در تجاوز به دیگران ـ می‌ترسم.

چنانکه پیامبر اسلام[ص] در جنگ با مشرکان هیچگاه پیشدستی نکرد، بلکه در برابر حملات آنها به دفاع می‌پرداخت و بعضی اوقات که مطّلع می‌شد در تدارک حمله به او هستند، صرفاً دشمن را محاصره می‌کرد تا تسلیم شوند و صریح قرآن است که می‌فرماید «**وَ هُم بَدَءُوكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٍ** = و آنان بودند که نخستین‌بار (جنگ را) با شما آغاز کردند» (توبه/۱۳).

(۲۹) **إِنِّيٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثۡمِي وَإِثۡمِكَ فَتَكُونَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ .**

« من همی خواهم که به گناه من و گناه خویش بازگردی و از دوزخیان شوی و این سزای ستمکاران است »،

منظوراز «**گناه من**» گناهی است‌که «هابیل» درصورت کشتن برادر مرتکب می‌شد و غرض از«**گناه خویش**»، گناه پیشین اوست که بدآن‌سبب قربانیش پذیرفته نشد. در اثر **ایمان**، شخص به این درجه از ایثار می‌رسد که ترجیح می‌دهد خود کشته شود، ولی دستانش به گناه قتل (قبل‌از حمله‌ی طرف مقابل) آلوده نگردد.

احتمالاً این سخنان هابیل در درون قائن غوغایی ایجاد کرده بود و از خود می‌پرسید : آیا برادرم را بکشم یا نکشم؟ امّا سرانجام :

(۳۰) **فَطَوَّعَتۡ لَهُۥ نَفۡسُهُۥ قَتۡلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ .**

« پس نفس او، کشتن برادرش را برای وی بیاراست و او را بکشت و از زیانکاران گردید »،

دکتر شریعتی در این‌باره گفته است «انسان حق‌پرست به دست انسان حق‌کُش کشته شد و تاریخ بشر سرگذشت خونخواهی هابیل از قابیل (قائن) است». البتّه، این بهره‌برداری **اجتماعی** از آیه است و باید بُعد

اخلاق فردی را نیز بدآن افزود که درنتیجه‌ی این‌گونه اَعمال و سرکشی از اوامر خداوند، انسان به زیان و خسارت می‌رسد.

(۳۱) فَبَعَثَ ٱللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي ٱلْأَرْضِ لِيُرِيَهُۥ كَيْفَ يُوَٰرِى سَوْءَةَ أَخِيهِ ۚ قَالَ يَٰوَيْلَتَىٰٓ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا ٱلْغُرَابِ فَأُوَٰرِىَ سَوْءَةَ أَخِى ۖ فَأَصْبَحَ مِنَ ٱلنَّٰدِمِينَ .

« پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین‌را می‌کاوید تا به او نشان دهد چگونه پیکر برادرش را بپوشانَد؛ گفت : وای بر من، آیا عاجز بودم که به مانند این زاغ باشم و جسد برادرم را مستور سازم ؟! پس از زمره‌ی پشیمانان شد »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که غالباً ـ در اتمام هرکار زشت ـ وقتی هیجان نفس فرونشست و عقل بیدار شد، ندامت آغاز می‌شود. به عبارت دیگر هرگناهی ندامت‌آور است و با برگشت به حال طبیعی، انسان خود تشخیص می‌دهد که به باطل رفته و وجدان او جهنّم بدی‌ها را احساس می‌کند. (البتّه اگر دچار «ختم قلب» و تیرگی وجدان نشده باشد).

از بخش اوّل آیه فهمیده می‌شود که «دفن اجساد» امری طبیعی است و بشر اوّل‌بار آن را از حیوانات آموخته است. فوائد این‌کار نیز ـ ازنظر مشارکت موادّ عنصری بدن در چرخه‌های حیاتی طبیعت ـ روشن است. این‌که جسدی را بسوزانند، دریغ داشتن غذایی از زمین و نسل انسان خواهد بود. به علاوه بازماندگان میّت را سخت می‌آزارد. تدفین جسد با تابوت نیز ـ به رسم عیسویان ـ فقط یک فرآیند بیولولژیکی را به تأخیر می‌اندازد؛ و کفنی که در اسلام مقرّر شده، از نظر حفظ حرمت انسانی در عریان نکردن بدن میّت است.

(۳۲) مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا ۚ وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعْدَ ذَٰلِكَ فِى ٱلْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ

« از این‌روی بر بنی‌اسرائیل نوشتیم که هرکه انسانی را ـ جُز به قصاص نفس یا فساد در زمین ـ بکشد، چنانست که همه‌ی مردم را کشته باشد و هرکه فردی را از مرگ نجات بخشد چنانست که همه‌ی مردم را زنده کرده است؛ و همانا پیامبران ما با نشانه‌های روشن سوی آنها آمدند، زان پس بسیاری از ایشان بعداز آن در زمین تجاوزگرند »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که به دنبال شرح همان ماجرای قتل «هابیل» به دست برادرش «قائن» بود که حُرمت قتل نفس (بدآن صورت که ملاحظه می‌شود) بر بنی‌اسرائیل نوشته شد. بدین‌ترتیب اساس آیه، بر تقبیح قتل نفس و موضوع قصاص قتل عمد می‌باشد و با تعبیری خاص وسعت زشتی قتل نفس و شُکوه نجات

انسان‌ها را از مرگ، مطرح ساخته است. از دیدگاه قرآن «انسانیّت» دارای حقیقت واحدی است که در آن حقیقت واحد یک تن، مساوی همه‌ی ابناءِ بشر می‌باشد. بنابراین ظلم به یک فرد به منزله‌ی ظلم به همه‌ی انسان‌ها است و نجات یا دستگیری از یک فرد، خدمت به کلِّ بشریّت محسوب می‌شود. زیرا آنکه دست به نجات یا تجاوز به انسانی می‌زند، درحقیقت، دارای خصیصه‌ای است که در شرایط همسان، همان عمل را نسبت به هر انسان دیگری نیز می‌تواند انجام دهد. البتّه در برخی تفاسیر آمده که گمراه کردن و هدایت نمودن انسان‌ها نیز همین‌حالت را دارد.

در عین‌حال آیه‌ی شریفه می‌رساند که غیر از «قتل عمد» جنایات دیگری نیز هست که مجازات آن مرگ است، مانند اشاعه‌ی کُفر و بی‌دینی به اجبار (بقره/۲۱۷) و فساد در زمین مشتمل است بر تباهی کشت و نسل (بقره/۲۰۵ و مائده/۳۳) و غیره.

مقطع آیه بنی‌اسرائیل را سرزنش می‌کند که علی‌رغم همه‌ی پیام‌ها و هدایت‌هایی که ازجانب خدا نصیبشان شد باز دست از تبه‌کاری‌ها و عناد و لجاج در برابر حق برنداشتند و اکثرشان در زمین به تجاوز پرداخته (و می‌پردازند).

بخش چهارم

(۳۳) إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

« سزای کسانی‌که با خدا و رسول‌اش به محاربه برخیزند و در زمین به تباهی کوشند، جُز این نیست که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان برخلاف یکدگر قطع گردد یا از سرزمین (خود) **تبعید شوند؛ این خواری آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ دارند »**،

به دنبال آخرین آیه‌ی فصل گذشته درمجازات قتل عمد و مفاسد همسنگ (تباهی در زمین) آیه‌ی فوق ـ به تناسب ـ کیفر قاتلان و مفسدان را توضیح می‌دهد. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه «**مُحارِب**» در شرع به کس یا گروهی گفته می‌شود که درجهت براندازی حُرمت‌های إلهی برخاسته مسلّحانه به جان و مال و نوامیس مردم تعدّی می‌کند. «**فساد در زمین**» بنا به تعریف قرآنی شامل کشت و نسل را نابود کردن (بقره/۲۰۵) و حقِّ مردم را به یغما بردن (اعراف/۸۵) است. آیه‌ی شریفه «**محاربه‌ی مداوم با خدا و رسول**» را با «**کوشش مداوم در فساد روی زمین**» («**یُحارِبُون** = محاربه می‌کنند» و «**یَسْعَوْنَ فِی الأَرْضِ فَسادًا** = سعی در فساد روی زمین می‌کنند» ـ فعل مضارع در هردو حالت) طی یک «واو» عطف به هم آمیخته و برای عاملان آنها تعیین مجازات کرده است.

دوّم آنکه البتّه در قرآن از «رباخواری» نیز به «جنگ با خدا و رسول» تعبیر شده (بقره/۲۷۹) ولی آنجا مقصود، بیان شدّت زشتی عمل است و هیچگاه مجازاتی ازقبیل اعدام یا قطع دست و پا و حتّی تبعید از سرزمین، برای رباخوار تعیین نگردیده و این خود می‌رساند که مقصود از «**محاربه**» در آیه‌ی۳۳ سوره‌ی مائده، گناهان فردی همچون رباخواری و غیره نیست.

سوّم آنکه شأن نزولی که برای آیه نقل کرده‌اند مفهوم «**مُحارِب**» را مشخّص می‌سازد. چنانکه در تفسیر مجمع‌البیان آمده که عدّه‌ای از قبیله‌ی «عرینه» به حضور پیامبر[ص] رسیده و اسلام آوردند. امّا بعداز چندی که آنها در مدینه ماندند بیمار شدند و پیامبر[ص] آنان را به محلّی در میان شترانِ شیردار فرستاد تا به لحاظ غذایی بهره‌مند گردند و استراحتی داشته بهبود یابند. ولی آنها پس‌از بهبودی، شتران‌را دزدیده و شترچرانان را به وضع فجیعی کشتند. تفسیر طبری می‌گوید، «عبدالملک بن مروان» (یکی از خلفای اُمَوی) نامه‌ای به «انس

بن مالک» (یکی از اصحاب پیامبر^ص^ که آن‌زمان پیر و فرتوت شده بود) نوشت و درمورد آیه‌ی فوق توضیح خواست. انس که خادم پیامبر^ص^ بود، پاسخ داد : «این آیه درباره‌ی گروهی نازل شـده که از اسلام برگشته، شتربانان را کشته و شتران را به غارت برده در راه‌ها راهزنی می‌کردند و به زنان تجاوز می‌نمودند».

چهارم آنکه (و بدین‌ترتیب) جایگاه «محارِب» در آیه‌ی شریفه مشخّص می‌شود؛ و نشان می‌دهد که آیه‌ی مزبور، در مقام بیان قانونی کیفری و جزایی است و درمورد سپاهی که اعلام جنگ کرده و از سویی حمله می‌کند، مصداق ندارد تا با اسیران آن چنین مجازات‌هایی إعمال شود ! هیچ مفسّری، آیه را مربوط به جنگ ندانسته و أکابر فقهاء و مفسّران برآنند که اشاره‌ی آیه متوجّه کسانی است که از داخل مملکت اسلامی جوشیده، مسلّحانه بر مردم و کاروان‌ها حمله برده، مردم بی‌گناه‌را می‌کشند، یا به اسارت و بی‌عفّتی می‌برند. چنانکه طبرسی در مجمع‌البیان به صراحت می‌گوید : «آیه در شأن قُطّاع الطّریق است و این قول و نظر اکثر مفسّران و فقهاء می‌باشد». همچنین، شیخ طوسی در کتاب «الخلاف» آیه‌ی فوق را با راهزنانی که به روی مردم اسلحه می‌کشند، تطبیق داده و در این‌باره ادّعای اجماع و اتّفاق فقهای شیعه را نموده است.

پنجم آنکه محتوای آیه، برای مجازات افرادی‌که توضیح داده شد، درجاتی تعیین کرده که از **قتل** شروع شده و به **تبعید** خاتمه می‌یابد. بنابراین، مجازات‌ها در یک ردیف نیست و باید به تناسب جرم یکی را انتخاب نمود.

ششم آنکه ختام آیه نشان می‌دهد که برای چنان مفسدین و جنایتکارانی، مجازات دنیوی که ازنظر نظم جامعه توسّط حکومت إعمال می‌شود، آخرِ کار نیست و آن روح تبهکار پس‌ازمرگ، عذاب إلهی را خواهد چشید.

(۳۴) إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبۡلِ أَن تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهِمۡۖ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **مگر کسانی‌که پیش‌از آنکه بر آنها دست یابید توبه کنند، پس** (در این‌صورت) **بدانید که خدا آمرزگار مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه در بیان رحمت إلهی است و مُحاربان و مُفسدان را تشویق می‌کند که تا فرصت دارند و به دست قانون سپرده نشده‌اند، دست از أعمال جنایتبار خود بردارند. می‌فرماید «محارب» درصورتی‌که پیش‌از دستگیری پشیمان شده و توبه‌کار گردد، از کیفر می‌رهد.

(۳۵) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید ! در برابر خدا تقوی پیش گیرید و به سوی او وسیله** (تقرّب و منزلت) **جویید و در راه او به جهاد برخیزید، باشد که رستگار گردید** »،

پس‌از شرح جزای جانیان و مفسدان (آیات قبل) در آیه‌ی فوق به «پیشگیری» پرداخته مردم را به «تقوی»، «قرب به خداوند» و «مجاهده در راه او» دعوت می‌کند تا دچار چنان عوارضی نشوند. سه موضوع مزبور از

جهات مختلف مورد توجّه‌اند :

۱) **تقوی در برابر خدا** یعنی پرهیز از گناهان و تلاش درجهت پیشبرد نیکی‌ها (بقره/ توضیح آیه‌ی۲).

۲) **تقرّب به خدا** : در این راستا از واژه‌ی «**وسیله**» استفاده شده که در لغت به معنی نزدیکی جستن و تقرّب یافتن است. «توسّل» نیز از همان ریشه است و نوعی اتّصال معنوی به اموری است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، نظیر عبادات و اعمال صالح.

۳) **مجاهده در راه خدا** یعنی به تلاش وتحقیق درباره‌ی خدا برخاستن، او را شناختن و آن‌شناخت‌را ـ در جمیع امور ـ مدّ نظر قرار دادن و همچنین با کافران به مقابله پرداختن، خواه به صورت تبلیغی و خواه به صورت مقابله‌ی جنگی چنانچه جبهه‌ی کُفر دست سوی اسلحه ببرد.

در اینجا برخی آورده‌اند که مراد از ابتغاء وسیله، توسّل به امامان[ع] است ! درصورتی‌که در آیه‌ی شریفه خطاب به عموم مؤمنان شده که وسیله جویند و أئمّه علیهم السّلام هم مشمول آن هستند پس به ایشان نیز فرمان می‌دهد که جستجوی وسیله کنند و خود ایشان وسیله نیستند، بلکه وسیله اعمال صالحه است که موجب تقرّب به خداوند می‌گردد. در نهج البلاغه نیز ضمن خطبۀ وسیله، آن را به ایمان و اعمال صالحه تفسیر فرموده است (خطبه‌ی۱۰۹ با ترجمه‌ی فیض الاسلام).

(۳۶) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُۥ مَعَهُۥ لِيَفْتَدُواْ بِهِۦ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **به راستی کسانی‌که کافرشدند اگرهمه‌ی آنچه درزمین است ومانندش‌را باآن، صاحب بوده** (بخواهند) **برای رهایی از عذاب روز قیامت فدیه دهند، از آنان پذیرفته نشود و عذابی دردناک خواهند داشت** »،

سخن آیه‌ی شریفه درباره‌ی کسانی است که به اَنحاءِ گوناگون به ستیزه‌جویی با راه خدا و تعالیم انبیاء می پردازند. می‌فرماید اینان به نتیجه‌ی سـوءِ اعمال خود می‌رسند و هیچ عاملی نمی‌تواند آن نتیجه را که عکس‌العمل مستقیم عملکرد دنیوی آنها بوده، تغییر دهد. به عبارت دیگر گرفتاری‌های اُخروی با ثروت و اعتبارات دنیوی حذف نمی‌شود.

(۳۷) يُرِيدُونَ أَن يَخْرُجُواْ مِنَ ٱلنَّارِ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنْهَا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ .

« **همی‌خواهند که از آتش به در آیند و خارج شونده از آن نیستند و عذابشان دائمی است** »،

در آیه‌ی شریفه از واژه‌ی «آتش» برای بیان دوزخِ اُخروی استفاده شده و طبیعت واقعی آن را (که چه آتش گدازنده‌ای است و با آتش دنیا چه تفاوتی دارد) کسی جُز خدا نمی‌داند (نساء/ توضیح آیه‌ی٥٦). انسان، پس‌از مرگ، جُز وجودی که متأثّر از عقاید و اخلاق و اَعمال خود می‌باشد، چیزی نیست و در آخرت با همان هیئت حاضر شده و چنانچه سرشار از کفر و گناهان باشد، سرانجامی، جز عذاب و التهاب دائم، نخواهد داشت.

(۳۸) وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلاً مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

« و دست مرد و زن سارق را به سزای آنچه کردند ببرید ! عقوبتی ازجانب خداست وخداوند نیرومند و فرزانه است »،

به دنبال شرح جزای مفسدان و محاربان راه خدا و رسول در آیات ۳۳ و ۳٤ و سپس نصیحت مؤمنان برای داخل نشدن در اینگونه امور و پیوستن به قرب إلهی و متعاقباً تذکّر سرانجام اُخروی محاربانِ راه خدا و رسول (آیات اخیر)، در اینجا حُکم «سارق» را تعیین کرده است. این خود می‌رساند که آیه‌ی۳۳ نیز «با سرقت» بی‌ارتباط نبوده است.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل، آنکه در مقایسه با آیه‌ی مربوط به زناکار که می‌فرماید «**زن و مرد زناکار را هریک صد ضربه شلاّق** (تازیانه) **بزنید**» (نور/۲)، در آیه‌ی فوق لفظ «مرد» مقدّم بر «زن» آمده، شاید بدین‌علّت که سارقین اکثراً مردان هستند و زنای زن با قباحت بیشتری توأم یافته است. به عبارت دیگر، ترتیب عاملین در حکم سارق، بر پایه‌ی «اکثریّت» و در حکم زناکار براساس تأکید بر «قباحت» کار بوده است.

دوّم آنکه واژه‌ی «سارق» ازنظر لغوی، به معنی «دزد» به طور مطلق می‌باشد؛ امّا در فقه، بر پایه‌ی دقّت در فرهنگ قرآن و سنّت پیامبر[ص]، با شرایطی محدود گشته و معنی خاص می‌یابد. هرچند، مراجعه به فرهنگ «المنجد» نشان می‌دهد که معنای فقهی «سارق» ـ تا حدودی ـ از معنی لغوی آن نیز مایه گرفته است، چنانکه می‌نویسد «**سَرَقَهُ الشّيْءَ : أخَذَهُ مِنهُ خُفيَةً** و **بِحيلة** = چیزی را از او به سرقت برد یعنی در **خفا** و **حیله‌گری** از او گرفت». بر این‌پایه، اکثر مفسّران ـ ازجمله «قرطبی اندلسی» ـ منظور از «سارق» را کسی دانسته‌اند که در **خفاء** و **پنهان** از «**حرز**» (جایی که برای حفظ اموال مردم می‌سازند، مثل بانک‌ها و غیره) با طرح و نقشه، چیزی برباید. از این‌رو می‌توان گفت که منظور از «سارق» در آیه‌ی شریفه کلان‌دزدها و گانگسترهاست که با برنامه‌ریزی و تدارکات، جهت سرقت به بانک‌ها و مؤسّسات و مراکز مشابه، و خانه‌ها و انبارها حمله می‌برند.

سوّم، آنکه شرایط دیگری معنای «سارق» را ازنظر مصداق حکم آیه‌ی شریفه، محدود می‌سازد که در رأس آنها زمان نزول آیه است. چنانکه در توضیحات کلّی این سوره گذشت سوره‌ی مائده، به احتمال قریب به یقین آخرین و یا سوره‌ی ماقبل آخر می‌باشد و مربوط به زمانی است که جامعه‌ی اسلامی ازنظر فرهنگ، رفع تبعیضات اقتصادی و فقر عمومی، تا حدود زیادی ساخته شده و سرقت در آن شرایط، جُز پیروی از امیال نفسانی، علّت دیگری نداشت. از اینرو عامّه‌ی فقهاء، نکات زیر را به شرط «سارق» ـ ازنظر مصداق حکم آیه‌ی شریفه ـ افزوده‌اند :

(۱) عدم سال قحطی.

(۲) عدم شدّت گرسنگی (در رابطه با دزدی موادّ غذایی).

(۳) کمتر نبودن میزان سرقت از رُبع دینار شرعی‌که تقریباً معادل رُبع سکّه‌ی طلا در زمان حاضرمی‌باشد.
(٤) نبودن مال مسروقه جزءِ بیت المال مسلمین.

بعضی ازفقهاء نیز، قید آگاهی سارق از حکم فوق‌را، به شرایط ذکرشده اضافه کرده‌اند؛ واین شرائط ودیگر شروط نشان می‌دهند که آیه‌ی شریفه اجمالاً درصدد بیان کیفر سارق است نه تفصیل جزای او و حدود آن.

(۳۹) فَمَن تَابَ مِنۢ بَعۡدِ ظُلۡمِهِۦ وَأَصۡلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ .

« **و کسی‌که بعداز ستم‌کردنش توبه کند و** (کردار خویش) **اصلاح نماید، پس همانا خدا توبه‌اش را می‌پذیرد، به راستی خدا آمرزنده‌ی مهربان است** »،

به مانند آیه‌ی۳٤ که برای رفع مجازات از «محارب و مفسد» رَه گشود، آیه‌ی فوق برای دفع مجازات از «سارق» رَه‌گشایی می‌نماید. بر پایه‌ی آیه‌ی فوق می‌توان گفت که اگر «سارق» قبل‌از حضور در محکمه و حکم قاضی، مال دزدی را مسترد داشته یا به هر نحو از صاحب مال (عمومی یا خصوصی) عذرخواهی نموده جلب رضایت او را بنماید و از عمل خود نادم بوده باشد، مجازات قطع دست ساقط می‌شود.

(۴۰) أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ.

« **آیا ندانسته‌ای که سلطنت آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست؟ و خدا هرکه را خواهد** (و مصلحت بیند) **مجازات می‌کند و هرکه را خواهد** (و لایق داند) **می‌آمرزد؛ و خداوند به هر امری تواناست** »،

بخش اوّل آیه استفهام انکاری است، یعنی مسلّماً پادشاه و صاحب اختیار مُلک هستی خداست (و آنگاه که فرمانروای هستی کسی را ببخشد، دیگر انسان‌ها چکاره‌اند تا به مجازاتش رسانند ؟!). سپس می‌فرماید فقط خداست که افراد را بنا به اراده و قوانینش ـ که از حکمتش جدا نیست ـ می‌بخشد یا مجازات می‌کند، یعنی دیگران حق ندارند کسی را ازپیش خود به مجازات رسانند یا ببخشند! مقطع آیه مشعر بر آن است که خداوند ـ در عین آنکه نسبت به «بدی» و «خوبی» موضع‌گیری‌های متفاوت دارد ـ فرمانروایی است که مغلوب نمی‌شود.

(۴۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡۛ وَمِنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْۛ سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ سَمَّٰعُونَ لِقَوۡمٍ ءَاخَرِينَ لَمۡ يَأۡتُوكَۖ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ مِنۢ بَعۡدِ مَوَاضِعِهِۦۖ يَقُولُونَ إِنۡ أُوتِيتُمۡ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمۡ تُؤۡتَوۡهُ فَٱحۡذَرُواْۚ وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـًٔاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡۚ لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ .

« ای رسول! شتاب‌کنندگان به کفر تو را غمگین نکنند؛ از کسانی‌که به زبان‌هایشان گویند ایمان آوردیم و دل‌های آنان ایمان نیاورده است، و از یهودیان که به دروغ‌پردازی بسی گوش می‌سپارند (و نیز) **جاسوسان قومی دگرند که نزد تو نیامده‌اند، کلمات را از جایگاه خود منحرف می‌سازند، گویند : اگر این حکم به شما داده شود، آنرا بگیرید و اگر به شما داده نشد از آن حذر کنید؛ و هرکه را خداوند اراده‌ی کیفرش کرده باشد هرگز تو در برابر خدا کاری برای او نتوانی کرد، آنانند که خدا اراده به پاکیِ دلهاشان نکرده، برایشان در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ است »،**

آیات فصل پیش درشرح خودخواهی‌ها، تن‌پروری‌ها و لجاجت‌های یهودیان با موسی^ع بود که با اشاره به رخدادی در زمان پسران آدم^ع (آیه‌ی۲۷) خاتمه یافت و سپس به تناسب، به ذکر مجازات محاربان راه خدا و انبیاء^ع، و سارقان پرداخت. در آیه‌ی فوق و آیات بعد، مجدّداً به بحث درباره‌ی یهودیان پرداخته رفتار منافقانه و حیله‌گری‌های گروهی از آنان را نسبت به پیامبر اسلام^ص نشان می‌دهد که خود عبرتی برای اهل دیانت در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست.

آغازآیه در تسلاّی پیامبر^ص (ومسلمان‌ها) در قبال بدسگالی و کفرپویی منافقان و گروهی از یهودیان است که می‌فرماید از دغل‌کاری‌های آنان افسرده نشوند (بدانند که خدا حساب همه‌ی کارها را دارد) و آن یهودیان را که مدّعی دیانتی بوده ولی هرکجا منافع دنیوی‌شان اقتضا کند آن دیانت را هم کنار می‌گذارند، «**يُسارِعُونَ فِى الْكُفْر** = به سوی کفر می‌شتابند» توصیف کرده است (بقره/ توضیح آیه‌ی٦).

سپس توصیفی از اخلاق نکوهیده‌ی آن یهودیان ارائه می‌دهد که (۱) **سَمّاعُونَ لِلْكَذِب** = بسیار برای شنیدن حرف‌های این و آن گوش تیز می‌کنند و هر دروغی را (که درجهت مقصودشان باشد) پذیرنده‌اند» برخی از مفسّران گفته‌اند : معنای آیه این است که آنها پیوسته شنونده‌ی اکاذیب احبار خود هستند و نیز برای آنها جاسوسی می‌کنند. (۲) **سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ** = جاسوسان قومی دگرندکه نزد تو نیامده‌اند (یعنی از خود شخصیّتی ندارند و در خدمت احبار خود هستند) (۳) **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعْدِ مَواضِعِه** = کلمات‌را از جایگاه خود منحرف می‌سازند (یعنی کلام تورات‌را به هر سویی که مطلوبشان باشد می‌کشانند، خواه تحریف به ظاهر، خواه تحریف به معنا)[1] و (٤) «**يَقُولُونَ اِنْ اُوتِيتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ اِن لَمْ**

---

(۱) ـ آیه‌ی شریفه ناظر به حادثه‌ای است که مفسّران مختلف نقل کرده‌اند. آنچه مسلّم است عدّه‌ای از یهودیان نزد پیامبر^ص آمده و بنا به شخصیّت حکومتی او در محیط، اختلافی را برای قضاوت آورده بودند، به عبارت دیگر، از حکمران جامعه، حکم مدنی می‌خواستند. در اینکه آن اختلاف چه بوده، قرآن سکوت کرده، ولی مفسّران دو قول آورده‌اند : ۱) عدّه‌ای می‌گویند دو تن از اشراف یهود مرتکب زنا شده و جمعی عالمان آنها می‌خواستند حکم سنگسار را که در تورات آمده (سفر تثنیه، باب۲۲) به شلاّق (تازیانه) مبدّل کنند، از اینرو سراغ پیامبر اسلام^ص برای داوری رفتند وگفتند اگرحکم تازیانه داد بپذیرید واگر حکم به سنگسار داد اعراض کنید. ۲) مفسّران دیگر گفته‌اند، مرد متمکّنی ـ یهودی ـ مرتکب قتل شده و یا نقص عضوی به عمد برای یهودی دیگر ایجاد کرده بود و همکیشان می‌خواستند کار او را با رجوع به پیامبر^ص تسهیل کنند و از حکم تورات سرباززنند.

از نظر ما، قول دوّم مناسبتر است، زیرا با آیه‌ی ۴۵ و حکمی که از تورات ذکر شده و مورد تأیید قرار گرفته است، مطابقت دارد.

تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا» یعنی با قرار قبلی ـ برای داوری ـ نزد پیامبر می‌روند؛ می‌گویند اگر این حکم را داد بگیرید و اگر نداد رها کنید.

سپس، خداوند، درباره‌ی صاحبان چنان اخلاق و رفتاری حکم می‌دهد که آنان به عقوبت گرفتار می‌شوند و هیچ‌کس ـ حتّی پیامبر[ص] ـ قادر به نجات آنها نخواهد بود.

مقطع آیه حاکی از آن است که خداوند اراده نفرموده که نفوس آنان را طهارت بخشد (زیرا آنان به دور از غرض‌ها در راه پاکی قدم ننهادند تا عنایات خدارا دریابند) و افرادی با چنان روحیّه‌ی مغرضانه، نه در دنیا به جایی می‌رسند و نه در آخرت و ـ با روحیّه‌ی ناپاکی که با خود می‌برند ـ جُز عذاب و گرفتاری نصیبی نخواهند داشت.

(۴۲) **سَمَّٰعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّٰلُونَ لِلسُّحْتِ . . .**

« گوش‌سپاران به دروغ‌اند، خورندگان حرام ؛ . . . »،

«**سَمّاعُونَ لِلْكَذِب**» را ـ از نظر اهمّیّتی که دارد ـ تکرار کرده است.

تفسیر «قرطبی اندلسی» می‌گوید، منظوراز «**سَمّاعُونَ لِلْكَذِب**» این است که با نیّت افتراجویی به مطالب گوش می‌دادند. تفسیر «المیزان» می‌گوید، «**سَمّاعُونَ لِلْكَذِب**» یعنی، قبول‌کننده‌ی دروغ؛ به تعبیری، کسانی‌که علاقمند به شنیدن سخن راست نبوده و فقط گوش به دروغ‌ها دارند تا از آن میان برای خود منافع نفسانی و مالی دست و پا کنند.

«**أكّالُونَ لِلسُّحْت** = پرخورنده‌ی حرام»را هم می‌توان به رباخواری تعبیرکرد؛ مردمانی نیرنگ‌باز ومال‌دوست که هرسخنی را از موضع خود منحرف ساخته می‌خواهند با دروغ و رباخواری، جامعه‌ای را به هم بزنند.

(۴۲) **. . . فَإِن جَآءُوكَ فَٱحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ . . .**

« . . . پس اگر نزد تو آیند بینشان حکم کن یا از آنان إعراض نما . . . »،

قبلاً خطاب به پیامبر[ص] فرمود محزون مباش که چرا اینان چنین مردمانی هستند و در اینجا می فرماید خود را هم ملزم مَبین که حتماً پذیرای آنها بوده حیله‌هایشان را تحمّل کنی؛ می‌توانی إعراض کرده همگی را به خاخام‌های خودشان برگردانی؛ و مطمئن باش :

(۴۲) **. . . وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْـًٔا . . .**

« . . . و اگر إعراض کنی هرگز زیانی بر تو نتوانند رساند . . . »،

یعنی تصوّر مکن که اگر حَکَمیّتشان را قبول نکنی، می‌توانند با هوچی‌بازی و شایعه‌پراکنی، نهضتی را که به وجود آورده‌ای مصدوم سازند؛ امّا :

(۴۲) **. . . وَإِنْ حَكَمْتَ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ .**

« ... و چنانچه حکم می‌کنی، پس به عدالت بینشان حکم کن همانا خدا دادگران را دوست دارد »،

مضمون آیه‌ی ۸ سوره در اینجا تکرار شده است و دلیل افزوده‌ای است بر این‌که در اسلام «**هدف وسیله را توجیه نمی‌کند**». روحیّه‌ی یهودیانِ مراجعه‌کننده به پیامبر[ص] را از جهات مختلف در آیات پیشین تحلیل کرد مع‌ذلک می‌فرماید، اگرمی‌خواهی بینشان حکم کنی، باید به **عدالت** باشد که بی‌عدالتی، حتّی با دشمن، در مکتب ما گناه است (مائده/۸) و اساساً اگر انسان انصاف و عدالت را فقط در حقِّ دوست رعایت کند، هنری به خرج نداده است.

(۴۳) وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوْرَىٰةُ فِيهَا حُكْمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ .

« و چگونه تو را به داوری گیرند با آنکه تورات نزد آنهاست و حکم خدا در آن است ؟! آنگاه بعد آن، روی می‌گردانند و آنها اهل ایمان نیستند »،

قرآن از اهل کتاب می‌خواهد که اسلام آورند ولی هرگاه نپذیرند انتظار دارد که حدّ اقل به دین خود عمل کنند. می‌فرماید امّا آنها با وجود آنکه یهودی هستند، کتاب خود را رها کرده و برای داوری نزد تو آمده‌اند ولی چون حکم تورات را نشانشان می‌دهی (آیه‌ی٤٥) پشت کرده می‌روند، پس معلوم می‌شود به چیزی جز هوای نفسانی خود معتقد نیستند.[۱]

(۴۴) إِنَّآ أَنزَلْنَا ٱلتَّوْرَىٰةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ...

« همانا ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نوری هست؛ ... »،

مسلّماً، در اینجا، منظور، تمام آنچه که به نام «عهد عتیق» مدوّن شده است نیست، بلکه منظور، **تورات نازلشده بر موسی**[ع] است. این تورات، در «**عهد عتیق**» یافت می‌شود (همان ده فرمان و احکام الحاقی آن که تضادّی با مفاد فرامین دهگانه نداشته باشد)، ولی تمام «عهد عتیق» آن تورات نیست، چنانکه داستان فوت موسی[ع] در عهد عتیق آمـده (سفر تثنیه، باب٣٤) و این خود می‌رساند که تمامی مفاد آن، گفتار مستقیم موسی[ع] نمی‌باشد (بقره/ توضیح آیه‌ی٥٣).

(۴۴) ... يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلْأَحْبَارُ بِمَا ٱسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَآءَ ...

« ... پیامبرانی‌که تسلیم خدا بودند بر طبق آن برای یهودیان حکم می‌کردند و (همچنین) **خداپرستان و**

---

(۱) ـ اگر پیامبر[ص] شخص سیاست‌بازی بود، باید در آنجا موقع را مغتنم شمرده می‌گفت «درود بر شما که آن‌کتاب به درد نخور را رها کرده سراغ چیز بهتر آمده‌اید»! و بعدهم بلافاصله حکمی به دلخواهشان داده برای خود طرفدار دست و پا می‌کرد ! امّا، چنین کاری روش انبیاءِ راستین نیست.

دانشمندان(یهود) **که به حفظ آنچه از کتاب خدا به ایشان سپرده شده بود** (حکم کرده) **بر آن گواه بودند؛ . . . »،**

آیه‌ی شریفه می‌رساند که پیامبران برطبق آیات خدا حکم می‌کرده‌اند. بنابراین نه تنها در دیانت یهود، بلکه از دیدگاه اسلامی نیز احادیث مروی از پیامبر^ص و امامان^ع را که مخالف قرآن باشد، باید به یکسو نهاد.(۱) همچنین آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیشبرد راه انبیاء^ع بعداز فوتشان، بر عهده‌ی دانشمندان است. واژه‌ی «**رَبّانیّون**» جمع «رَبّانی» ظاهراً به معنای «مرد خدایی» است.

(۴۴) . . . فَلَا تَخۡشَوُاْ ٱلنَّاسَ وَٱخۡشَوۡنِ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِـَٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗاۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ .

« . . . **پس** (شما ای مؤمنان!) **از مردم نترسید و** (فقط) **از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید و هرآنکه بنا بر آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، پس آنها کافرانند »،**

یعنی مسلمان‌ها تا زمانی‌که متعهّد به خدا و رهنمودهای او بوده بر طبق فرمان إلهی عمل کنند و آیات خدا را به طمع دنیا زیر پا نگذارند، از هرخطری ازجانب چنان مردم دغل‌کار و حیله‌گری (همچون منحرفان یهود) مصون خواهند بود. ولی وای اگر بدعت‌هایی به نام دین خدا ساخته و به ترویج آنها پردازند که دراین صورت در معرض همه‌نوع آسیب‌ها قرار خواهند گرفت.

(۴۵) وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٞ لَّهُۥۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ .

« **و بر آنها در آن**(تورات) **نوشتیم که جان دربرابر جان و چشم به چشم و بینی به بینی و گوش به گوش و دندان در برابر دندان و زخم‌ها را قصاص است، پس هرکه از آن درگذرد کفّاره**(گناهان)**اش خواهد بود و هرکه به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، پس آنها ستمکارانند »،**

در اینجا آن حکمی را که یهودیان به خاطر طفره رفتن از آن نزد پیامبر^ص آمده بودند (آیات ٤١ و ٤٣) از تورات ذکر کرده است. حکم مزبور درتورات چنین آمده‌است : «جان به عوض جان بده و چشم به عوض چشم ودندان به عوض دندان ودست به عوض دست و پا به عوض پا وداغ به عوض داغ و زخم به عوض زخم و لطمه به عوض لطمه» (سفر خروج، باب۲۱ شماره‌ی ٢٦←٢٤).

---

(۱) ـ چنانکه از امام صادق^ع نقل شده که فرمود : ما أتاكُم عَنّا مِن حَدِيثٍ لايُصَدِّقُهُ كتابُ اللهِ فَهُوَ باطِل = هرچه از ما به شما می‌رسد، اگر کتاب خدا آن را تصدیق نمی‌کند باطل است.

تتمّه‌ی حکم قرآنی که «**اگر کسی آسیب دیده ولی درگذرد، کفّاره‌ی گناهانش خواهد بود**» در تورات مشاهده نمی‌شود، ولی ذکر «دیه» در تورات رفته است : «و اگر دیه بر او گذاشته شود آنگاه (جارح) برای فدیه‌ی جان خود هرآنچه بر او مقرّر شود ادا نماید» (سفر خروج، باب ۲۱، شماره‌ی ۳۰).

بدین‌ترتیب، خداوند ضمن تذکّر این‌مطلب که یهودیان اگر واقعاً به کتاب خود معتقد بودند برای کسب تکلیف درمورد مربوطه به تورات مراجعه نموده حکم لازم را در آن می‌یافتند (آیات گذشته). آن‌حکم را به وجه اصیل و کامل در قرآن مشخّص ساخته است. نشان می‌دهد که اسلام نه **مغایر** ادیان پیشین، بلکه **مصحّح** و **مکمِّل** آنهاست.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل، آنکه قتل غیرعمد و مجازات آن را ـ که اعدام نیست ـ در سوره‌ی نساء (آیه‌ی ۹۲) مشخّص ساخته و مسلّماً وقتی قتل غیرعمد مجازات برابر (اعدام) نداشته باشد، در جراحات غیرعمد نیز فقط پرداخت جریمه (دیه) لازم است. بنابراین در آیه‌ی فوق که ذکری از پرداخت جریمه (دیه) نیامده، معلوم می‌شود مربوط به قتل عمد و وارد ساختن آسیب‌های عمدی است.

دوّم، آنکه درمورد قتل عمد، آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی بقره نیز مشخّص ساخته که قاتل عمدی می‌تواند با جلب رضایت خانواده‌ی مقتول، از مجازات اعدام برَهَد. بنابراین طبیعی است که درمورد جراحات عمدی نیز می‌توان با پرداخت دیه (جریمه) جلب نظر مصدوم را نموده و از مجازات معادل معاف گردید و از این‌نظر آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی بقره آیه‌ی فوق را تکمیل می‌نماید. چنانکه طبری در تفسیر خود می‌گوید : «هرگاه جارح کفّاره دهد، همان کافیِ مجازات اوست» و قرطبی اندلسی گفته است : «پیغمبر[ص] برای نابینا ساختن چشم، چه عمداً و چه سهواً، دیه قرار داد».

سوّم، آنکه آیه‌ی شریفه در مرحله‌ی اوّل، مبیّن یک اصل کلّی در قضای اسلامی است که : «مجازات باید عادلانه بوده، متناسب و مساوی با جرم باشد». در مرحله‌ی ثانی، آیه تعیین کننده است که هرگاه کسی عامداً و عالماً نقص عضوی برای انسانی فراهم کرد، آن انسان حق دارد که عین آن نقص عضو را از او بطلبد، ولی هرگاه گذشت نماید، اجر بزرگ نزد خدا خواهد داشت و آیه مشوّق گذشت است.

چهارم آنکه مقطع آیه، هشداری به اولیاءِ امور است که خارج از مقرّرات إلهی حکم نکنند و حقوق ضارب و مضروب و یا قاتل و مقتول را، در چهارچوب رضای خدا، تأمین نمایند.

بخش پنجم

(۴۶) وَقَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

« **و از پی ایشان** (پیامبران بنی‌اسرائیل) **عیسی پسر مریم را قرار دادیم که تورات را ــ که پیش‌از او بود ــ تصدیق می‌کرد و به وی انجیل دادیم که در آن هدایت ونوری هست و تورات را که پیش‌از آن بود ، تصدیق می‌داشت و راهنما و پندی برای پرهیزکاران بود** »،

هرچند مسیحیان در مدینه نبوده و مراجعه‌ای هم به پیامبر^ص درباره‌ی اختلافات خود نداشتند، امّا مانند یهودیان (آیات فصل گذشته) ـ به دنبال ذکری که از موسی^ع و تورات در آیات گذشته رفت ـ در اینجا مطالبی را در اطراف عیسی^ع و انجیل مطرح نموده است.

این‌مطلب می‌رساند که قرآن خود را منحصر به حلِّ مسائل جاری زمان پیامبر^ص نمی‌دانسته، بلکه کلّیّتی را در رابطه با انسان و هدایت او درنظر داشته و از «مسائل خاص» برای بیان «اصول کلّی و فراگیر» استفاده کرده است.

آیه‌ی فوق، انجیل را ـ به مانند تورات (آیه‌ی ٤٤ همین سوره) ـ «حاوی هدایت و نور» دانسته و کلمه‌ی «**موعظه**» را نیز بر آن افزوده است، زیرا انجیل، بیشتر کتاب مواعظ و تورات، کتاب احکام است.

البتّه انجیل ضمن تثبیت بسیاری قوانین تورات، دستورهای تازه‌ای نیز ارائه می‌کند، چنانکه از عیسی^ع گزارش شده که فرمود «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های سایر انبیاء را منسوخ کنم، من آمده‌ام تا آنها را تکمیل نمایم (انجیل متّی، باب ۵، شماره‌ی ۱۸).

مشابه با قرآن (بقره/۱) در مقطع آیه می‌فرماید «**مُتَّقِین** = پویندگان راه تقوی» از انجیل بهره می‌گرفته‌اند. در اینجا، بار دیگر، اصالت قرآن روشن می‌شود که نظر به ابلاغ نور واحد «نبوّت» داشته، کتب وحیانی دیگر را در قبال خود، مردود و ناچیز نمی‌شمرد.[۱]

(۴۷) وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ ٱلْإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِ ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ .

---

(۱) ـ در اناجیل چهارگانه‌ی امروزی سرگذشت و فرامین حضرت عیسی^ع به نقل از چهار تن از حواریّون ارائه شده که سالها پس‌از عصر مسیح^ع تدوین گردیده است و طبیعی است در این شرایط، امکان هرنوع تحریف و تبدیل مطالب وجود داشته‌است. بنابراین، انجیل عیسی^ع، که آیه اشاره می‌نماید، مسلّماً هیچ‌یک از اناجیل چهارگانه نیست، بلکه ممکن است قسمت‌هایی از آن در اناجیل چهارگانه وجود داشته باشد.

« و باید اهل انجیل به آنچه خدا در آن نازل نموده حکم کنند وهرآنکس به آنچه خدا فروفرستاده حکم نکند، پس آنان فاسق باشند »،

قرآن از اهل کتاب ـ با تذکّر انحرافاتی که در آئین‌شان راه یافته ـ دعوت نموده که به اسلام بگروند ؛ امّا چنانچه از این امر سرباززنند، انتظار دارد که حدّاقلّ به دین خود پایبند باشند.

«**فسق**» در لغت، به معنی «خروج از حدّ» است و این واژه را درمورد میوه‌ای هم که رسیده و از پوست خارج شده باشد، به کار می‌برند. در فرهنگ قرآن «**فسق**» به معنی «خروج از ایمان» آمده است (چنانکه می فرماید «**وَ مَن کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُون** = کسانی‌که پس‌از این کفر ورزند فاسقند» ـ نور/۵۵) و نیز به معنای خروج از فرمان خدا به کار رفته است (نور/٤)

بنابراین اهل کتابی که نه مسلمان شده و نه حتّی به دین خود عمل می‌کنند، باید گفت که فسقی مضاعف خواهند داشت (که امروزه غالباً چنین‌اند).

(۴۸) وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلْكِتَـٰبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ۖ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلْحَقِّ . . .

« و این کتاب را به‌حق سوی تو فرو فرستادیم که کتب پیشین را تصدیق داشته و شاهد بر آنهاست ؛ پس میان ایشان به آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهای آنان ـ(دربرابر) **حقّی‌که به سوی‌ات آمده ـ پیروی مکن . . . »،**

قرآن حق و ناحق را در تورات و انجیل ازهم جدا ساخته وجه اصیل دین إلهی را ارائه می دهد. مسلمان‌ها موظّفند که در جمیع امور حقّی را که به آنها سپرده شده درنظر گرفته و بر آن مبنا نظر دهند و پیرو خوشامدها یا خشم خویش و یا تمایلات دیگران، نباشند.

(۴۸) . . . لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَـٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ ۖ فَٱسْتَبِقُوا۟ ٱلْخَيْرَٰتِ ۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ .

« . . . برای هریک از شما (اُمّت‌ها) **شریعت و راهی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست شما** (همگی) **را یک اُمّت قرارمی‌داد، ولی**(خواست) **تا شما را ـ در آنچه به شما داده است ـ بیازماید، پس در نیکی‌ها پیشی جویید ؛ بازگشت شما همه به سوی خداست و** (خدا) **شما را از آنچه در آن اختلاف می‌کردید خبر خواهد داد »،**

واژه‌ی «**شِرْعَة**» درآیه‌ی شریفه به معنی راهی است‌که به «سرچشمه‌ی آب» منتهی می‌شود. کلمه‌ی «**شریعت**» نیز از همین مادّه است. می‌فرماید مشیّت خدا چنین بوده که انسان، مختار و انتخابگر باشد؛ درنتیجه انواع اعتقادات در جوامع انسانی امکان تداوم داشته مسلمان و یهودی و مسیحی و پیروان سایر ادیان، تا قیام

قیامت در جهان خواهند بود. خدا می‌توانست کاری کند که جُز یک دین در دنیا نباشد و همه‌ی ابناءِ بشر «جبراً» به آن دین بگروند، ولی نخواست زیرا در «جبر» کمالی نیست. بنابراین خداوند به انسان‌ها اختیار بخشید تا همگان در آن اختیار آزموده شوند و هرکس به استحقاق خود برسد. از اینرو می‌فرماید مردمان، به جای آنکه بر سر دین به زد و خورد پردازند، در کارهای نیک با یکدگر مسابقه دهند و اختلافات را پس‌از بحث و ارشاد، به خدا واگذار کنند. همگان به سوی خدا بازمی‌گردند و خداوند ـ در آن صحنه‌ی رستاخیز ـ قاضی و روشنگر اختلافات خواهد بود.[۱]

درمضمون فوق مقصود از «**فِی ما آتاکُمْ** = در آنچه به شما داده است» را در آیه‌ی شریفه باید «اختیار انسان» دانست و بدیهی است آزمایش هرکس به دلیل اختیار او در انتخاب نیک و بد است.

(۴۹) **وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ**

« **و اینکه میان آنان به آنچه خدا نازل نموده حکم کن و پیرو هواهای ایشان مشو و از آنها حذر کن که** (مبادا) **تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو فرو فرستاده منحرف کنند، پس اگر پشت کردند آنگاه بدان‌که خدا می‌خواهد سزای پاره‌ای از گناهانشان را به آنها برساند، و به راستی بسیاری ازمردم نافرمانند** »،

ابتدای آیه برای تأکید تکرار شده است و تذکّر به پیامبر^ص^ را در زمینه‌ی عدم تبعیّت از خواست‌های مراجعین یهودی بازگو می‌نماید و خاطرنشان می‌سازد که ممکن است بخواهند از راه بعضی جَوّسازی‌ها، تو را از حکم خدا منحرف سازند و نباید تحت تأثیر قرار گیری. تذکّری که در حقیقت متوجّه همه‌ی مسلمان‌هاست که از وساوس افراد برحذر بوده همواره به احکام إلهی تکیه نمایند و از تبلیغات و تهدیدات محیط نهراسند.

متعاقباً پیامبر^ص^ و مسلمان‌ها را توجّه می‌دهد که اگر منحرفان یهود (یا هرگروه مشابه آنها) دربرابر احکام إلهی پشت کردند، باید رهایشان ساخت و توجّه داشت که می‌روند تا مقدّمات عقوبت خود را فراهم سازند و آنها را به عقوبت إلهی واگذاشت.

مقطع آیه اشاره دارد که تابعین فرمان و رَه‌روان راه حق همواره قلیل بوده‌اند و گنهکاران و عصیان پیشگان، در اکثریّت.

(۵۰) **أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ .**

« **آیا حکم** (روزگار) **جاهلیّت‌را می‌جویند؟ و داوری چه کسی بهتراز خدا برای اهل یقین است؟** »،

(۱) ـ شایان توجّه است که این آیات در مُنتهای قدرت و تسلّط اسلام بر محیط و پس‌از دردسرهای فراوان که مسلمان‌ها از اهل کتاب دیده بودند نازل شده و بیانگر روح آزادگی و تسامح در اسلام است. چنانکه آیاتی در قرآن حاکی از گزینش آزادانه‌ی افراد در دیانت می‌باشد (بقره/۲۵۶، یونس/۹۹ و . . .)

آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که احکام و دستوراتی‌که بر پایه‌ی تبعیض باشد، همه احکام جاهلی است مانند اینکه حدود را بر ضُعفای مردم جاری کنند و اشراف را در فسق و فجور آزاد گذارند. می‌فرماید آیا منحرفان از آسایش و حقوقی که در محیط ـ با برپایی احکام عادلانه‌ی خدا ـ یافته‌اند خسته شده و حسرت عهد «بی‌حساب و کتابی» را می‌خورند؟ چه راهی بهتر از رهنمودهای إلهی است که مؤمنان را به سعادت و سلامت می‌برد ؟

(۵۱) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَـٰرَىٰٓ أَوْلِيَآءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُۥ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ.**

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! یهود و نصاری را دوستان و یاوران**(خود) **مگیرید، بعضی ازآنها دوستان و یاوران بعضی دگرند؛ وهرکس از شما که آنهارا به دوستی و یاری گیرد از آنان است؛ همانا خدا ستمگران‌را هدایت نمی‌کند** »،

پس‌از پایان بحث درمورد مراجعه‌ی عدّه‌ای از یهودیان به پیامبر^ص برای داوری (آیات پیشین) در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد جامعه‌ی اهل کتاب را مدّ نظر قرار داده به موضع مسلمان‌ها در قبال آنها اشاره دارد.

واژه‌ی «**ولیّ**» به معنی «دوستِ همدل و هم‌پیمان» یا «سرپرست» است. امّا از آنجا که بعید بوده مسلمانها غیرخود را به «سرپرستی» بگیرند، مراد آیه‌ی شریفه از«**ولیّ**» باید همان«دوست همدل و هم‌پیمان» باشد. عقد ولایت در عرب پیمان پشتیبانی و یاری بوده است نه تنها دوستی خشک و خالی ! چنانکه درموضع دیگر ازقرآن «**ولیّ**» به این‌معنا آمده‌است : «**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أوْلِياءُ بَعْض** = مردان و زنان مؤمن اولیاء (دوستانِ همدل و پشتیبان) یکدیگرند» (توبه/۷۱).

آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی مائده می‌فرماید مسلمان‌ها، یهودیان ومسیحیان را «دوستان همدل و پشتیبان» یکدیگر نگیرند. چنانکه در همین زمینه فرموده مسلمان‌ها مخالفان عقیدتی خود را «**بِطانَه** = دوست همراز» نگیرند (آل‌عمران/۱۱۸) و همینطور می‌فرماید مؤمن، غیراز خدا و رسول^ص و دیگر مؤمنان «**وَلِيجَه** = محرم أسرار» ندارد (توبه/۱٦). آنگاه در آیه‌ی سوره‌ی مائده مطلب را تعلیل می‌کند که «**بَعْضُهُمْ أولِياءُ بَعْض** = بعضی از آنها دوستان و یاوران بعضی دگرند»، یعنی به طور کلّی تعلّق خاطر اهل کتاب در نهایت امر، با یکدگر است و آن همبستگی را نسبت به سرنوشت مسلمان‌ها ندارند. از اینرو در بخش انتهایی آیه تذکّر می‌دهد که «**مَن يَتَوَلَّهُم مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ** = هرکس از شما که آنها را به دوستی و یاری گیرد از آنان است» زیرا کسی که ادّعای اعتقادی داشته و در عین‌حال مخالفان آن اعتقاد را به همدلی و همرازی می‌گیرد، معلوم می‌شود که ادّعایش صوری است ودرحقیقت به همان جبهه‌ی مخالف تعلّق دارد. بر این مبنا درمقطع آیه هشدار می‌دهد که چنین افرادی که با خود صادق نبوده و به اعتقادشان ستم می‌کنند، توفیق هدایت إلهی‌را ازدست می‌دهند (بقره/ توضیح آیه‌ی٦).

امّا سوای «همدلی و همیاری» نیکی و عدالت در حقّ اهل کتابی که روش ستیز و عناد با مسلمان‌ها ندارند نه تنها بلااشکال، بلکه توصیه شده است چنانکه می‌خوانیم «**لایَنْهاکُمُ اللهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُم مِن دِیارِکُمْ أن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إلَیْهِمْ إنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِین** = خدا شما را باز نمی‌دارد که با کسانی که در (کار)دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نرانده‌اند، نیکی کنید و با آنان عدالت ورزید؛ همانا خدا دادگران را دوست دارد» (ممتحنه/۸).

(۵۲) **فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ ۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِىَ بِٱلْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِۦ فَيُصْبِحُوا۟ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِمْ نَٰدِمِينَ .**

« **پس بیماردلان را ببینی که در**(دوستی وهم‌پیمانی با) **آنان شتاب می‌ورزند؛ گویند: می‌ترسیم حادثه‌ای برایمان پیش آید، پس چه بسا خدا ـ ازجانب خود ـ فتح یا امر دیگری** (برای مسلمین) **پیش آورد و آنها از آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌داشتند پشیمان گردند**»،

منظور از «**بیماردلان**» در آیه‌ی شریفه «منافقان» هستند. واژه‌ی «**دائِرَه**» به معنای مصیبت و پیش‌آمد ناگواری است که انسان را احاطه می‌کند. چنانکه در اصطلاح هندسی به خطّی که مرکزی را احاطه می‌نماید «دایره» می‌گویند. می‌فرماید منافقان را هرقدر بگویی که در آمیزش و معاهده با اهل کتاب احتیاط ورزند اثر ندارد؛ می‌گویند می‌ترسیم بلایی پیش آید و جبهه‌ی مسلمان‌ها در ضعف و تنگنا بوده محتاج لطف و همکاری آنها باشیم. در موضع دیگر گفتار جسورانه‌تری را از منافقان گزارش می‌نماید که می‌گفتند «**ماوَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ إلّا غُرُوراً** = خدا و فرستاده‌اش جُز وعده‌ی فریب به ما نداده‌اند» (احزاب/۱۲).

امّا متعاقباً آیه‌ی سوره‌ی مائده پاسخ می‌دهدکه چرا آن مردم منافق، شرایط معکوس را درنظر نمی‌گیرند که ممکن است خداوند مسلمانان مؤمن را در تسلّط و قدرت نگه دارد و آنگاه آنها با چه رویی نزد همپیمانان خود خواهند رفت ؟! (توضیح «**أوْ أمْرٍ مِنْ عِندِه**» ذیل آیه‌ی بعد).

(۵۳) **وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقْسَمُوا۟ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ ۙ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ ۚ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فَأَصْبَحُوا۟ خَٰسِرِينَ .**

« **و** (آن‌روز) **مؤمنان گویند: آیا اینان بودندکه سخت‌ترین سوگندها به خدا می‌خوردندکه به راستی باشمایند؟ اعمالشان تباه گشته و از زیانکاران گردیدند**»،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه شرایطی را درنظر می‌گیرد که مسلمان‌ها با جبهه‌ای از اهل کتاب یا همپیمانان آنها رویاروی بوده و پیروز از آب درآمدند. می‌فرماید در آن‌روز مسلمانان واقعی از همکیشان جفاکار خود (منافقان) می‌پرسند: آیا به امید چنین کسانی (اهل کتاب شکست‌خورده) که حتّی خودرا هم نتوانستند اداره کنند، شما آبروی خویش به باد دادید ؟

عبارت «**إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ** = به راستی ایشان با شمایند» در آیه‌ی شریفه می‌رساند که منافقان از اهل کتاب قول گرفته بودند که درصورت شکست مسلمین، ایشان (یعنی بیماردلان/ منافقان) را یاری نمایند. شاید تعبیری از « **أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنده** = یا امری ازجانب خویش» در آیه‌ی قبل نیز این باشد که ممکن است وضعی پیش آید که اهل کتاب خود شکست خورده و منفعتشان را در رها کردن اینگونه افراد (منافقان) بینند.

مقطع آیه در تشریح سرانجام مسلمان‌های بیماردل (منافقان) است که تلاش‌هایشان بی‌نتیجه مانده و زیانکار خواهند بود.

(۵۴) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَسَوْفَ يَأْتِى ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ** .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! هرکس ازشما که از دین خود برگردد، پس خدا قومی را خواهد آورد که دوستشان دارد و آنها** (نیز) **دوستدار خدایند، با مؤمنان متواضع و با کافران سرسخت‌اند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی هراسند؛ این فضل خداست که به هرکه خواهد** (وشایسته بیند) **می‌دهد؛ و خدا وسیع‌رحمت و** (از احوال همگان) **آگاه است**»،

در این سوره ـ که از سوره‌های اواخر عمر پیامبر اکرم[ص] است ـ خداوند اِتمام حجّت کرده است. البتّه اگر مقصود ازگروهی‌که خواهندآمد مربوط به زمانِ بعدازوفات پیامبر[ص] باشد، در آن‌صورت آیه‌ی فوق می‌گوید رسول می‌رود و قرآن و سیره‌ی او به دست مسلمان‌ها سپرده خواهد شد و اگر لیاقت نشان نداده و از دین خدا برگردند یا راه و روشی جُز بر اساس هدایتی که به آنها رسیده پیش گیرند، به خدا زیانی نمی‌رسانند و چه بسا خداوند گروهی را که مطلوب اوست جایگزین آنها خواهد ساخت.

مفسّران این آیه را با دستجات مختلفی مرتبط دانسته‌اند و هریک گروهی را به عنوان «مطلوب خدا» پس‌از پیامبر[ص] معرّفی نموده است. به‌طور کلّی اهل تسنّن عقیده دارند منظور، ابوبکر و یارانش بوده که به اتّفاق خالد بن ولید با شورشیانِ بر حکومت جنگیده و دولت اسلامی را پس‌از پیامبر[ص] مستقر ساختند. شیعه‌ی امامیّه می‌گوید آیه به حضرت علی[ع] و پیروانش اشاره دارد. عدّه‌ای هم آن‌را به امام زمان و یاران او نسبت می‌دهند.

امّا به نظر می‌رسد که معرّفی هیچ قومِ مشخّصی مورد نظر آیه نباشد، بلکه کُلًّا می‌فرماید خداوند نیازمندِ هیچ مؤمنی نبوده و هرجا گروه مؤمنان قدر ایمان را ندانسته و به بیراهه روند، خدا بندگان لایقی خواهد داشت که به جای آنها می‌نشاند.

متعاقباً آیه‌ی شریفه به وصف آن بندگان لایق می‌پردازد که (۱) «**أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِين**، انسان‌هایی با جذب و دفع قوی در زندگی اجتماعی‌اند و برخلاف مسلمانان بیماردل (آیه‌ی۵۲) در مواجهه با حقّ و باطل بی‌تفاوت نبوده به راه مصلحت‌گرایی نمی‌روند» و (۲) «**يُجاهِدُونَ فِی سَبِيلِ اللهِ وَ لايَخافُونَ**

لَوْمَةَ لائِم = ایمان و اعتقاد خود را ـ بی‌اعتنا به آنچه ممکن است کسی را خوش آید یا نیاید ـ راسخانه دنبال می‌کنند» و می‌فرماید این «**فضل خداست**» که به بندگان شایسته‌اش می‌دهد، یعنی مؤمنان واقعی با پیروی از رضای إلهی به چنان اوصافی متّصف می‌شوند (بقره/ توضیح آیه‌ی٦).

درمقطع آیه می‌فرماید «**وَ اللهُ واسِعٌ عَلِیم**» یعنی خدا به خوبی می‌داندکه چه کسانی شایستگی «**فضل او**» را دارند و فضل و رحمتش چنان «**وسیع**» است که حتّی اگر همه‌ی عالَم لایق باشند، به آنها می‌رسد.

(۵۵) **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ .**

« **جُز این نیست که دوست و یاور شما فقط خدا و پیامبرش و مؤمنانند، همآنان که نماز به پا می‌دارند و درحال خضوع** (و طیب خاطر) **زکات می‌دهند** »،

آیه‌ی شریفه خطاب به مؤمنان است و می‌فرماید شما جُز خدا و رسول[ص] و یکدگر، یار و پشتیبان و همدلی (مفهوم «**ولیّ**» ـ توضیح آیه‌ی۵۱) ندارید، همان مؤمنانی‌که از صمیم قلب رابطه‌ی خود را با خدا و خلق مستحکم می‌دارند[(۱)] (بقره/٢٦٤←٢٦٢).

---

(۱) ـ در تفاسیر شیعه واژه‌ی «**ولیّ**» را در آیه‌ی فوق با «ولایت به معنای حکومت» مرتبط دانسته‌اند و بنا بر روایتی که می گوید زمانی سائلی به هنگام نماز نزد حضرت علی[ع] رفت و ایشان درحال رکوع انگشتری به او داد، حکم إلهی را مبنی بر جانشینی علی[ع] پس‌از پیامبر[ص] از آیه استنتاج کرده‌اند؛ و شیخ کلینی در کافی نوشته که آن انگشتر خراج چند سال یمن بود و حضرت به عنوان حقّی از زکاتِ جمع‌آوری‌شده، آن را به آن فقیر داد. این نظریّه از جهات مختلف مورد سؤال است، زیرا :

اوّل، آنکه در رابطه با آیات قبل واژه‌ی «**ولیّ**» در اینجا، به معنی «دوست و یاوَر» است و بحث «حکومت» مطرح نیست. بلکه مراد، دوستی و یاوری است که خدا با مؤمنین و مؤمنین با یکدگر دارند.

دوّم، آنکه لحن آیه کلّی است و به یک شخص به خصوص اشاره ندارد چرا که به صیغه‌ی جمع آمده است (**الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَوةَ وَ هُمْ راکِعُون**) چنانکه در تفسیر طبری مذکور است که شخصی از امام محمّد باقر[ع] پرسید : آیا این آیه خاصِّ علی[ع] بوده است؟ و ایشان در پاسخ می‌گوید : علی[ع] نیز داخل در آیه می‌باشد.

سوّم، آنکه عقلانی نیست که بپذیریم قرآن، در چنین موردِ مهمّی (جانشینی پیامبر[ص])، دست به اشاره و کنایه بزند. اگر واقعاً حکمی مبنی بر جانشینی علی[ع] پس‌از پیامبر[ص] مقرّر شده بود ، ایماء و اشاره معنا نداشت و انتظار می‌رفت که صریحاً گفته می‌شد.

چهارم، آنکه نمی‌توان مقدار معتنابهی از زکات را ـ بنا به میل شخصی و احساس ترحّم و به صورت صدقه‌ی مستحبّی ـ به فقیری داد و علی[ع] که واقف به احکام اسلام و در منتهای ایمان و اخلاص بود، باوجود فقرای مهاجرین، ممکن نبود دست به چنین اِسرافی بزند و آن ثروت کثیر را به یک‌مرد فقیر بدهد.

پنجم، آنکه اصولاً در زمان پیغمبر[ص]، تقسیم زکات دراختیار علی[ع] نبود تا آن‌بزرگوار بنا به میل شخصی چنان ولخرجی کند. زکات را پس‌از گردآوری به نزد رسول اکرم[ص] می‌بردند و آن‌حضرت ترتیب مصرف آن را بر طبق فرمان خدا می‌داد.

ششم آنکه: اگر پس‌از انفاق علی[ع] این آیه‌ی شریفه نازل شد در آن‌صورت لازم می‌آمد که با افعال ماضی از عمل آن‌حضرت یادکند درحالیکه افعال این آیه‌ی شریفه به صیغه‌ی مضارع (**یُقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَوةَ**) آمده‌است. ←

(۵۶) وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ.

« **و هرآنکه خدا و پیامبرش و مؤمنان را دوست** و یاور(خود) **بداند** ، **پس بی‌تردید حزب خدا پیروز است** »،

در اینجا نتایج ولایت و دوستی با خدا و پیامبر(ص) و مؤمنان را بیان داشته است. می‌فرماید پیروزی نهایی از آنِ کسانی است که تعلّق واقعی به آئین خدا داشته و به یاری رسول‌خدا و مؤمنان حقیقی برخیزند تا مصداق حزب خدا گردند؛ و البتّه «**حزب خدا**» به یاری او، پیروز است.

← **هفتم،** آنکه « **يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ راكِعُون**»، معنایش این نیست که درحال «خم شدن» زکات می‌دهند ! بلکه «رکوع» اصولاً به معنی «خضوع» است و آیه‌ی شریفه مؤمنینی را توصیف می‌کند که با طیب خاطر و از صمیم قلب و باخشوع، به تکالیف خود عمل می‌کنند. چنانکه عکس این توصیف را برای منافقین آورده و می‌فرماید: «**لايُنفِقُونَ اِلاّ وَ هُمْ كارِهُون** = جُز با بی‌میلی و کراهت انفاق نمی‌کنند» (توبه/۵۴). بنابراین واژه‌ی «**راكِعُون**» ظاهراً به نماز برنمی‌گردد، بلکه روحیّه‌ی پرداخت زکات را توسّط مؤمنین می‌رساند.

بخش ششم

(۵۷) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید ! کسانی‌که دین شمارا به تمسخر و بازیچه می‌گیرند ـ از آنها که پیش‌از شما کتاب داده شده‌اند وکافران ـ به دوستی وهمپیمانی مگیرید واگر(واقعاً) **مؤمن‌اید ازنافرمانی خدا بپرهیزید»،**

در آیات فصل پیش فرمود مؤمنان، یهودیان و مسیحیان را به «همدلی و یاری» نگیرند، بلکه خدا و پیامبر[ص] و مؤمنین را «یار و یاور»خود شمرند و بدانند که «حزب خدا» پیروز است. در آیه‌ی فوق خصوصاً تأکید می‌نماید که مسلمان‌ها با اهل‌کتاب و کفّاری که مقدّسات آنها را مورد تمسخر و شوخی قرار می‌دهند، پیوند دوستی و یاری نداشته باشند (که مدّعی اعتقادی بودن و در عین‌حال با توهین‌کنندگان به آن اعتقاد صمیمیّت و همدلی داشتن، نفاق است).

شایان توجّه اینکه آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در منتهای قدرت و استقرار اسلام در محیط (زمان نزول آیه) کفّار و اهل کتابی که حتّی به اسلام توهین می‌کردند، در جامعه وجود داشتند و نه تنها دستور بازداشت و قلع و قمع آنان صادر نمی‌گردید، بلکه مسلمان‌ها موظّف به تحمّل آنها بوده و فقط از معاشرتشان ممنوع شده بودند.

به علاوه معاشرت و حتّی خیرخواهی و عدالت با اهل کتاب و منکرانی که سرجنگ با مسلمانان نداشتند و اهانت به اسلام نمی‌کردند، بلااشکال بوده است (ممتحنه/۸).

مقطع آیه مشعر بر آن است که مؤمن باید روابط و تماس‌های اجتماعی خود را در تطبیق با ایمانش تنظیم نماید و هرگز کردار او مغایر ایمانش نباشد.

(۵۸) وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوٗا وَلَعِبٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡقِلُونَ .

« وچون ندای نمازکنید، آنها به استهزاء وبازیچه‌اش می‌گیرند، از آنروی‌که مردمی نابخردند »،

به دنبال آیه‌ی قبل در آیه‌ی فوق، گوشه‌ای از عملکرد اهانت‌کنندگان به اسلام را بازگو کرده است. مسلّماً به سخریّه‌گرفتن آداب و مراسم دینی دیگران ـ خصوصاً توسّط افرادی که در أقلّیّت‌اند ـ نهایت حماقت و نادانی است.[1]

---

(۱) ـ روشن است که عرب قبل‌از اسلام با کوچکترین اهانت‌کننده‌ی به خود چه می‌کرد. حتّی در دنیای امروز حکومت‌هایی‌که تاب شنیدن «انتقاد» مخالف را داشته باشند، معدودند تا چه رسد به «اهانت»های او! حال عملکرد مکتبی جالب است که خود را ازجانب خدا می‌دانسته و در محیط همان عرب با چنان سوابقی، به پیروانش که قبلاً ـ در جاهلیّت خود ـ سینه‌ی مخالف را می‌دریدند، می‌گوید : اهانت‌کنندگان به مکتب شما مردمانی بی‌خردند رها شان کنید و فقط آنها را به دوستی نگرفته اعتمادشان ننمایید؛ و آن مردم به این دستور عمل کردند.

(۵۹) قُلْ يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَـٰسِقُونَ.

« بگو : ای اهل کتاب ! آیا جُز از آنروی که ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه ازپیش فرو فرستاده شده است ایمان آوردیم، بر ما عیب می‌گیرید ؟! همانا اکثرتان فاسق‌اید »،

یعنی ای مدّعیان پیروی از موسی ع و عیسی ع؛ آیا تمام این دشمنی‌ها و عنادها و توهین‌هایتان به ما، برای این است که ما مسلمان‌ها خدا را می‌پرستیم و بر طبق آئینِ مقرّر او زندگی می‌کنیم، آئینی که پیامبر و کتب شما را هم ـ در اصالتشان ـ تصدیق دارد ؟! حقّاً که شما مردمانی خارج‌از فرمان خدای‌اید (معنی واژه‌ی «فاسق» ـ توضیح آیه‌ی ٤٧).

(۶۰) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِ ۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ ٱلْقِرَدَةَ وَٱلْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّـٰغُوتَ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ.

« بگو : آیا شما را خبر دهم از آنچه نزد خدا سزایش بدتر از این است ؟ کسانی‌که از رحمت خدا دور شدند و به خشم او گرفتار آمدند و (خدا) **از آنان بوزینگان و خوکان قرار داد و بندگی طاغوت می کردند؛ آنها مأوایشان بدتر و انحرافشان از راه راست بیشتر است »،**

آیه‌ی شریفه می‌فرماید به یهودیان بگو آیا شما را از آنچه پاداشش از خصومت با ما بدتر است خبر دهم ؟ آری ! آن پاداش کسانی از قوم شما یهودیان که از رحمت حق دور شدید و مسخ گشتید (توضیح آیات بقره/٦٥ و نساء/٤٧) و بندگی طاغوت کردید ! و با این سخن نشان می‌دهد که رفتار اسلاف آنها (که مایه‌ی افتخارشان بودند) از آنها هم بدتر بود !

(۶۱) وَإِذَا جَآءُوكُمْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِٱلْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُواْ بِهِۦ ۚ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكْتُمُونَ.

« و چون نزد شما آیند، گویند : ایمان آوردیم؛ و همانا با کفر وارد شده و با کفر خارج شده‌اند، و خدا به آنچه پنهان می‌داشتند آگاه‌تر است »،

از آنجا که مسلماها آن‌زمان (زمان نزول سوره‌ی مائده) در موضع قدرت بودند، معاندان اهل کتاب، گاهی به این‌گونه ریاکاری‌ها دست می‌زدند که نزد مسلمان‌ها آمده اظهار ایمان کنند. ولی ازآنجا که در دیانت هرعملی بنا به زیربنای باطنی آن سنجیده می‌شود[1]، خداوند آن اظهار ایمان‌های صوری را رد کرده و می فرماید «**وَ قَد دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ** = همانا با کفر وارد شده و با کفر (نیز) خارج می شوند» و سعی دارند که باطن و ریشه‌ی اعمالشان‌را ازمردم پنهان دارند ولی ازخدا مخفی نتوانند کرد.

---

(١) ـ چنانکه حدیث نبوی می‌گوید : «**إنَّمَا الأعمالُ بِالنِّيّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِءٍ ما نَوَى** = جُز این نیست که اعمال با نیّات سنجیده می‌شود و برای هرکس بر طبق آنچه قصد داشته، حساب می‌شود».

(۶۲) وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ ۚ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .

« و بسیاری از ایشان را ببینی که در گناه و ستمگری و خوردن حرام شتابانند ؛ چه بد است آنچه می‌کردند »،

آیه‌ی شریفه در مقام توصیف معاندان یهود است. می‌فرماید در طلب دنیا به هرکاری دست می زنند و گناه و صواب و حلال و حرام برایشان تفاوتی ندارد. مقطع آیه بیانگر شدّت ناخشنودی إلهی از این نوع عملکردهاست (که متأسّفانه بین مسلمان‌ها نیز کم نیست).

(۶۳) لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ .

« چرا خداپرستان و عالمانشان آنان را از گفتار گناه‌آلود و خوردن حرام باز نمی‌دارند ؟ چه بد است آنچه به جا می‌آوردند »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که وظیفه‌ی عالمان دینی بازگو کردن حقایق دین به مردم و برحذر داشتن آنها از کجروی‌هاست. به عبارت دیگر از عالم دینی انتظار نمی‌رود که نظاره‌گر انحرافات دینی در جامعه بوده و دربرابر انحرافات سکوت کند! از اینرو زشتی کار عالم دینی را که ـ به هر علّت ـ دربرابر زشتکاری‌ها در محیط خاموش می‌ماند «صنعت بد» خوانده است (**لَبِئْسَ ما كانُوا يَصْنَعُون**).

(۶۴) وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ۚ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ۘ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۚ وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۚ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ ۚ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا ۚ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ .

« و یهودیان گفتند : دست خدا بسته است ! دستهاشان بسته باد ! و به سبب این‌گفتار از رحمت خدا دور شدند؛ (نه) **بلکه دو دست خدا گشوده است، به هر نحو که خواهد** (و صلاح بیند) **می‌بخشد؛ و همانا آنچه از خداوندت بر تو نازل شده به سرکشی و عناد بسیاری از آنها می‌افزاید؛ و ما بین آنها ـ تا روز قیامت ـ دشمنی و کینه افکندیم؛ هرزمان آتشی برای جنگ افروختند خدا آن را خاموش ساخت؛ و همواره در زمین به فساد کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد »،**

در تفسیر مجمع البیان آمده که یهودیان پیش‌از ظهور محمّد (ص) بسط روزی داشتند ولی پس‌از بعثت نبوی، وضع اقتصادی آنها رو به افول رفت و لذا می گفتند : دست خدا بسته شده است !

آیه‌ی شریفه می‌فرماید یهودیان، به سبب آن گفتار (و آن روحیّه) از رحمت و برکات إلهی دور شدند. سپس تصریح می‌نماید که برخلاف آن طعن‌زدن‌ها و تمسخرها «**دست خدا گشوده است و به هر ترتیب که**

بخواهد انفاق می‌کند». در اینجا برخی از اهل حدیث و ظاهربینان نتیجه گرفته‌اند که پس خدا «دست» دارد! حال آنکه آیه در مقام بیان قدرت بخشش و انفاق إلهی است، چنانکه زمخشری در کشّاف «بسته و باز بودن دست» را کنایه از «بخل و بخشش» دانسته است.

آنگاه آیه‌ی شریفه ـ بنا به روحیّه‌ی عناد و دنیاپرستی یهودیان ـ می‌فرماید نزول آیات إلهی بر پیامبر[ص] بر سرکشی و عناد آنها می‌افزاید، ولی تصریح دارد که «**کَثِیراً مِنْهُم** = بسیاری از ایشان»؛ یعنی اقلّیّتی از یهودیان هم بوده‌اند که انصاف به خرج داده روحیّه‌ی ستیز با حقیقت نداشتند.

سپس خاطرنشان می‌سازد که تا وقتی یهودیان آن خودخواهی‌ها و دنیاپرستی‌ها را دنبال می‌کنند بر طبق قانون خدا دچار اختلافات و کینه‌ورزی‌ها خواهند بود (بقره/ توضیح آیه‌ی٦) که می‌تواند تا قیام قیامت ادامه یابد.[۱] آنگاه به نمونه‌ای از فتنه‌گری‌های یهود زمان اشاره دارد که جنگ‌افروزی و اشاعه‌ی فساد در جامعه بوده است. می‌رساند که یهودیان همواره علیه مسلمان‌ها توطئه می‌کردند و لطف خداوند توطئه‌ها را خنثی می‌ساخت.[۲]

(۶۵) **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوْاْ لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَـٰهُمْ جَنَّـٰتِ ٱلنَّعِيمِ**.

« **و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند، قطعاً گناهانشان را می‌زدودیم و آنان را به بهشت‌های پرنعمت درمی‌آوردیم** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که سرزنش‌های خداوند به یهودیان در قرآن به سبب بی‌تقوی بودن آنها بوده است نه امر دیگر؛ می‌فرماید اگر غیر از این بود و آنها اهل ایمان و تقوی بودند، خیر دنیا و آخرت نصیبشان می‌شد (مائده/٦٩).

(۶۶) **وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم ۚ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُونَ**.

« **وچنانچه آنها تورات وانجیل وآنچه را ازجانب خداوندشان برآنها نازل شده به پا می‌داشتند، به یقین از بالای سر و زیر پاهاشان** (روزی) **می‌خوردند؛ برخی از ایشان مردمی معتدل‌اند و بسیاری‌شان بدکارند** »،

مقصود از «**ما اُنـزِلَ اِلَیهِم مِن رَبِّهِمْ** = آنچه ازجانب خداوندشـان برآنها نازل شـده» که علاوه بر تورات و انجیل در آیه‌ی شریفه ذکرش رفته است، احتمالاً کتب انبیاءِ بنی‌اسرائیل مثل «زبور» داود[ع] و کتاب دانیالِ نبی[ع] و امثال آنها می‌باشد.

---

(۱) ـ ازسوی دیگر این‌مطلب مثبِت وجود قوم یهود تا قیامت است.

(۲) ـ اینکه چرا امروزه چنین لطفی شامل حال مسلمان‌ها در برابر دولت اسرائیل نمی‌شود، روشن است؛ کافی است وضع دُوَل عرب امروزی را با مسلمان‌های صدر اسلام و حکومت آنان مقایسه کنیم. یاری و لطف خدا بنا به لیاقت می‌آید و نه بنا بر اعتقادات اسمی.

می‌فرماید اگرواقعاً اهل کتاب به کتب خود پایبند می‌بودند (و لازمه‌ی آن‌پایبندی این نیز بود که با ظهور مسیح(ع) همه‌ی یهودیان عیسوی و با ظهور محمّد(ص) همگی آنها مسلمان می‌شدند ـ بقره/ توضیح آیه‌ی ۴۰) چنان اجتماعی می‌یافتند که در آن ـ به جای دشمنی و نفاق ـ رفاه و صلح و آبادانی جریان می‌یافت و از برکات آسمان و زمین بهره‌وَر می‌شدند[1]؛ و جمع‌بندی آخر اینکه به مانند آیه‌ی ٦٤ حقّ اقلّیّتی از اهل کتاب را که صادقانه به دین خود عمل می‌کنند محفوظ داشته و می‌فرماید «**مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَه** = برخی از ایشان مردمی معتدل‌اند» همچون عبدالله بن سلام (که به اسلام گروید) و دیگر یهودیان منصف.

(۶۷) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَـٰفِرِينَ.**

« ای پیامبر، آنچه را ازسوی خداوندت بر تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پس رسالت او را نرسانده‌ای؛ خدا تو را از (گزند) **مردمان حفظ می‌کند، بی‌گمان خدا کافران را هدایت نمی‌کند »،**

با توجّه به مفاد آیات پیشین و سیاق آیات، به نظرمی‌رسد که آنچه آیه‌ی شریفه پیامبر[ص] را فرمان به ابلاغش می‌دهد (**بَلِّغْ ما اُنزِلَ اِلَیْک**) همان اخطارها و تذکّراتی است که درباره‌ی اهل کتاب فرموده و از پیامبر[ص] می‌خواهد که آن موارد را ـ بی‌کم و کاست ـ به جامعه‌ی اهل کتاب اعلام نماید؛ می‌فرماید اگر این کار را نکنی (باتوجّه به رسالت جهانی پیامبر اسلام ـ فرقان/۱، اعراف/۱۵۸، سبا/۲۸ و آیات دیگر) ادای رسالت نکرده‌ای.

البتّه چنان‌کاری در شرایط زمان، آسان نبوده که رهبری در عربستان ـ پس‌از روشن ساختن موضع خود دربرابر اهل کتاب داخلی ـ کلّ اهل کتاب را درمنطقه وسایر نقاط، بدآن صورت مخاطب قراردهد؛ خصوصاً آنکه مسلمان‌ها ازجانب مسیحیان مورد تهدید بودند و در همان زمان هراکلیوس امپراطور روم، سپاه عظیمی برای حمله به مسلمین در تبوک تدارک دیده بود.

از اینرو خداوند به پیامبر[ص] قوّت قلب می‌بخشد که او و امّتش را در حفاظت خود داشته و هیچ آسیبی متوجّه او و نهضتش نخواهد شد.

مقطع آیه مبیّن آن است که نه تنها خداوند پیامبر[ص] و رسالت او را از شرّ حملات اهل کتاب حفظ خواهد کرد، بلکه معاندان راه حق (آنها که اسماً اهل کتاب‌اند ولی چیزی جز کفر در دل ندارند) نیز به هیچ راه صواب و صلاحی رهنمون نخواهند شد؛ سپس مجدّداً تأکید می‌نماید که :

---

(۱) ـ باید دانست که بهره‌وری از منابع طبیعت از دو راه حاصل می‌شود یکی اصلاح ایمان و اخلاق و رفتار جامعه و دوّم کشف قوانین طبیعت برای بهره‌برداری از آن. راه نخست موجب عنایت خداوند و نزول برکات و سعادت دنیوی و اُخروی هر دو، می‌شود و راه دوّم تنها به ثروت مادّی می‌انجامد. امروز ملل یهودی و مسیحی غالباً راه دوّم را برگزیده‌اند و از نعمت‌هایی برخوردارند درحالیکه غالباً به سبب نقصان ایمان و عمل صالح، متأسّفانه به استقبال خطرهای اُخروی می‌روند.

(۶۸) قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَىْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ ۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَٰنًا وَكُفْرًا ۖ فَلَا تَأْسَ عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ.

« **بگو: ای اهل کتاب، بر هیچ‌پایه** (و ارزشی) **نیستید تا تورات و انجیل و آنچه را ازسوی خداوندتان به سوی شما نازل شده برپا دارید؛ و همانا آنچه از جانب خداوندت به سوی تو نازل شده بر سرکشی و کفران بسیاری‌شان می‌افزاید، پس تو بر** (احوال) **کفرورزان افسوس مخور** »،

این اصرار قرآن که در آیات متعدّد آمده و از اهل کتاب می‌خواهد که به اعتقاد خود بر طبق کتب آسمانی پایبند باشند، ظاهراً منحصر به فرد است. هرگز ـ به عنوان مثال ـ کمونیست‌ها به سرمایه‌داران نمی‌گویند حال که کمونیست نیستید حدّاقل اصول سرمایه‌داری خود را محترم شمرید! یا غیرمسلمان‌ها مسلمان‌ها را تشویق نمی‌کنند که قرآن و تعالیم خود را محترم بدارند، بلکه ـ برعکس ـ اصرارمی‌ورزند که به هر وسیله‌ی ممکن آنها را نسبت به دیانتشان بدبین کنند.

بخش بعدی آیه جنبه‌ی پیش‌بینی دارد. می‌فرماید مسلّماً چنان بی‌پروا با اهل کتاب سخن گفتن و روشن و صریح انحرافاتشان را تذکّر دادن، بی‌عکس‌العمل نیست و سرکشی و عناد فراوان از آنها سرخواهد زد[۱]؛ ولی پیامبر[ص] و مسلمان‌ها را دلداری می‌دهد که افسوس مخورند که چرا آنها سخن حق را نمی‌شنوند[۲] (متأسّفانه آنچه کردارها را می‌سازد فقط تفکّر و انصاف نیست، بلکه در اکثر موارد تعصّب و مأنوسات ـ توأم با دلبستگی‌های مادّی ـ حجاب اندیشه می‌شود و نمی‌گذارد آدمی تسلیم حقیقت شود).

---

(۱) ـ آیات ۶۷ و۶۸ سوره‌ی مائده توسّط مفسّران شیعه، تفسیر خاص یافته و به جانشینی امام علی[ع] بعداز پیامبر[ص] تعبیر شده است. می‌گویند فرمان به پیامبر[ص] که «**بَلِّغْ ما اُنزِلَ اِلَيْک** = آنچه را ازسوی خداوندت بر تو نازل شده ابلاغ کن» اشاره به چنان مطلبی دارد. البتّه بحث تاریخی در این‌باره از حوزه‌ی کار ما در این‌مجموعه، خارج است. ولی قدر مسلّم آن است که چنین برداشتی ارتباط آیات را مختل می‌سازد و با سیاق آیات که در زمینه‌ی سخن با «اهل کتاب» است، هماهنگی ندارد.

(۲) ـ باید توجّه داشت که لازمه‌ی ابلاغ پیامبر[ص] این نبوده که آنحضرت عملاً به روم شرقی (بیزانس) مسافرت کند و آیات شریفه را به گوش تک تک اهل کتاب برساند. بلکه همین‌که آنحضرت آیات خدا را در محیطش پیاده نمود، وظیفه‌ی خود را به انجام رسانید و این مسلمانانند که باید درصدد رساندن و گسترش پیام إلهی به دیگران تا روز رستاخیز برآیند و مسلمانان صدر اوّل وظیفه‌ی خود را به خوبی اداء کردند ولی ما ... ؟!

بخش هفتم

(۶۹) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّـٰبِئُونَ وَٱلنَّصَـٰرَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَعَمِلَ صَـٰلِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

« **همانا کسانی‌که ایمان آوردند** (مسلمان‌ها) **و یهودیان و صابئین و نصرانیان، هرآنکس که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نیکوکار باشد، پس بیمی برایشان نیست و اندوهگین نشوند** »،

به دنبال اتمام حجّت‌ها به اهل کتاب درآیات فصل گذشته، درآیه‌ی فوق به بشارت پرداخته نوید می‌دهد که هرکس با هرهویّت دینی، هرگاه به وجه اصیل که در اسلام آمده، معتقد به **خدا** و **آخرت** بوده و بر آن مبنا صالحانه زندگی کند، هیچ بیم و اندوهی بر او نیست و بهشت خدا را خواهد یافت (به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی بقره/٦٢ نگاه کنید).

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اساس اسلام، مبتنی بر مثلّث **ایمان خالص به خدا، آخرت** و **عمل صالح** می‌باشد و از همگان می‌خواهد که در این مثلّث به وحدت رسند. چنانکه پیامبر[ص] در نامه‌ی خود به برخی از سران کشورها به «توحید» خالص دعوت نمود و این آیه‌ی قرآن را ذکر کرد که «**قُلْ یا أهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا اِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ اَلّاَنَعْبُدَ اِلّا اللهَ وَ لانُشْرِکَ بِهِ شَیْئًا وَ لایَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضًا اَرْبابًا مِن دُونِ الله** = بگو : ای اهل کتاب ! به سوی کلامی که میان ما و شما برابر (عادلانه) است بیایید که جز خدا را نپرستیم و بندگی نکنیم و چیزی را شریک او نسازیم و برخی از ما بعضی دگر را ـ سوای خدا ـ به اربابی نگیرد» (آل‌عمران/٦٤). زیرا پیامبر[ص] مطمئن بود که در «توحید» خالص، همگی به اسلام می‌رسند.

(۷۰) لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَـٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَأَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ رُسُلًا ۖ كُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُولٌۢ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُواْ وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ .

« **به راستی ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم و فرستادگانی به سویشان فرستادیم** (امّا) **هربار رسولی برخلاف امیالشان بر آنها آمد، برخی را تکذیب کردند و برخی را کشتند** »،

در آیات مختلف قرآن خاطرنشان گردیده که پیامبران خدا ـ برای هدایت ـ بین بنی‌اسرائیل مبعوث شدند و از آنها پیمان گرفته شد (بقره/٨٤ و٨٣ و٦٣ ـ مائده/١٢). همچنین به نقض پیمان ازجانب بنی‌اسرائیل اشاره شده است (بقره/٩٣ ـ نساء/١٥٥ ـ مائده/١٣). البتّه پیامبران بنی‌اسرائیل بعداز موسی، دیانت جدیدی نیاوردند، بلکه مصلحینی بودند که ـ به وحی إلهی ـ سعی در حفظ تورات داشتند.

امّا آیه‌ی شریفه می‌فرماید هرزمان که رسولی بنی‌اسرائیل را «**بِما لاتَهْوَی اَنفُسُهُمْ** = به آنچه که خلاف امیالشان بود» فرامی‌خواند (مثلاً می‌گفت ربا نخورید، دست از تعدّی و تجاوز به یکدیگر بردارید و . . .) او

را تکذیب کرده یا حتّی می‌کشتند (آل‌عمران/۲۱ و بقره/۹۱). نشان می‌دهد که آنچه باعث عدم قبول دین و کنارگذاری آن می‌شود، انحراف در فکر نیست بلکه اساساً هوای نفس است.

(۷۱) **وَحَسِبُوٓاْ أَلَّا تَكُونَ فِتۡنَةٌ فَعَمُواْ وَصَمُّواْ ثُمَّ تَابَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ ثُمَّ عَمُواْ وَصَمُّواْ كَثِيرٌ مِّنۡهُمۡۚ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ.**

« و گمان بردند که آزمایش و عقابی نخواهد بود؛ پس کور و کر شدند، سپس خدا توبه‌ی ایشان را پذیرفت و (باز) **بسیاریشان کور و کر شدند، و خدا بر أعمالشان بیناست »،**

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه در توصیف احوال درونی یهود طغیانگر دربرابر انبیاست. می‌فرماید تصوّرشان این بود که حساب و کتابی در کار عالم نیست و همین‌که زدند و کوبیدند و بردند، انتهای ماجراست. یا آنکه خیال می‌کردند تافته‌ی جدابافته بوده و هیچ بازخواستی نخواهندشد. در این راستا واژه‌ی «**فتنه**» را در آیه‌ی شریفه طبری به «آزمایش» و کاشفی به «عقوبت» تعبیر کرده است.

متعاقبا می‌فرماید آن عنادها و خودبزرگ‌بینی‌ها موجب شد که چشم و گوش آنها برای دیدن و شنیدن حقایق، کور و کر شود[1] (تا به عواقب آن روحیّه و عملکرد خود رسیدند و آنگاه ملتمسانه به درگاه خدا دست به دعا برداشتند). در آن‌مرحله خدا توبه‌ی آنها را پذیرفت، ولی رسم بشر سرکش این است که چون با گناهان زندگی خود را مغشوش ساخت، به یاد خدا می‌افتد و آنگاه که خداوند توبه‌اش را پذیرفت و بر او رحمت آورد، پس‌از چندی فراموش نموده مجدّداً به رفتار پیشین خود بازمی‌گردد. از اینرو در مقطع آیه می‌فرماید «**وَ اللهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُون** = خدا بر اعمالشان بیناست» یعنی هیچ‌یک از آن نوسانات رفتاری از نظارت آن مبدأ خلل‌ناپذیر در عالم ـ خداوند ـ دور نخواهد ماند.

(۷۲) **لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ وَقَالَ ٱلۡمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۖ إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٍ.**

« همانا کسانی‌که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است کافر شدند؛ و (حال آنکه) **مسیح گفت : ای بنی‌اسرائیل ! خدایی‌را بپرستیدکه خداوندگار من وخدای شماست؛ بی‌تردید هرآنکه به خدا شرک آوَرد، پس به یقین خداوند بهشت را بر او حرام کرده وجایگاهش آتش است و ستمگران را یاوری نیست »،**

پس‌از یهودیان، در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، روی سخن به مسیحیان برده است.

به انحراف بزرگ مسیحیان در اعتقاد به اُلوهیّت عیسی مسیح ع قبلاً دراین سوره اشاره داشته (آیه‌ی۱۷)

---

(۱) ـ چشم و گوش از نظر قرآن، برای دیدن و شنیدن حقایق است. انسانی‌که دید بصیرت نداشته تمیز خیر و شرّ ندهد و گوش او به روی هر پند و اندرزی بسته باشد، از دیدگاه قرآن کور و کر است، هرچند به ظاهر چشم و گوش داشته باشد!

که توضیحش را داده‌ایم. به طور کلّی کسی که خدای نامحدود را در وجود انسانی محدود، به بیند، دچار شخص‌پرستی و عوارض ناشی از آن می‌شود. چنانکه مسیحیان، سایه‌ای از اُلوهیّت مسیح را در حواریّون و پاپ و کاردینال‌های خود نیز گسترده می‌بینند!

بخش بعدی آیه نشان می‌دهدکه عیسی[ع] هرگز چنان تبلیغاتی نکرده پیروان خودرا جُز به توحید خالص نخوانده است، چنانکه می‌خوانیم عیسی گفت «فقط خدا را بپرست و غیر او را عبادت مکن» (انجیل متّی، باب ٤، شماره‌ی ١٠).

مقطع آیه می‌رساند که شرک به خدا، ستمگری است و این ستم را که امروزه مردمان در ادیان مختلف ـ حتّی برخی از فِرَق اسلامی ـ به‌سادگی مرتکب می‌شوند، خدا هرگز نخواهدبخشید (نساء/ توضیح آیه‌ی٤٨).

(۷۳) **لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ ۘ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۚ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .**

« **قطعاً کسانی**(هم) **که گفتند خدا سوّمین ثلاثه است کافر شدند؛ و هیچ‌معبودی جُز خدای یگانه نیست و اگر از آنچه می‌گویند بازنایستند، کافرانشان را عذاب دردناک خواهد رسید** »،

«**تثلیث**» اعتقاد به سه‌گانگی خدا در عین واحد بودنِ اوست. آن سه‌گانه به باور مسیحیان عبارتند از پدر (خدا)، پسر (مسیح) و روح‌القُدُس که این سه را رویهم «اقانیم ثلاثه» می‌گویند. عقیده به «تثلیث» در عصر عیسی[ع] وجود نداشت و حتّی در اناجیل کنونی‌هم ردپایی از آن دیده نمی‌شود.

آیه‌ی فوق در ردِّ «تثلیث» است و می‌فرماید «اُلوهیّت» فقط در خداست، چنانکه در آیه‌ی قبل «ربوبیّت» را از غیرخدا نفی کرد (به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی نساء/١٧١ نگاه کنید).

مقطع آیه در تهدید کافران مسیحی است؛ می‌فرماید آن‌دسته از ایشان که به حق می‌رسند ولی عناد ورزیده همچنان راه شرک‌آلود خود را دنبال می‌کنند (توضیح مفهوم «کفر» ذیل آیه‌ی بقره/٦) عذاب دردناک خواهند داشت. امّا ازسوی دیگر مقطع آیه‌ی شریفه، مبشِّر رحمت نیز ـ به کنایه ـ هست، زیرا می‌رساند که اگر آنان «**بازایستند**» عذاب مرتفع خواهدشد؛ و این «نسیم رحمت» در آیه‌ی بعد گسترده می‌شود :

(۷۴) **أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى ٱللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .**

« **آیا به سوی خدا بازنمی‌گردند و آمرزش نمی‌طلبند ؟ و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است** »،

یعنی ای آنکه تا دیروز در شرک و انحراف بودی، اگر امروز به «توحید» درآیی لطف و رحمت خدا را خواهی یافت.

(۷۵) **مَّا ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ ٱلطَّعَامَ ۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلْءَايَٰتِ ثُمَّ ٱنظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ .**

« مسیح پسرمریم جُز رسولی نبود که رسولانی(هم) **پیش‌از او گذشتند ومادرش زنی بس‌راستگو بود ـ هر دو غذا می‌خوردند ـ بنگر چگونه آیات‌را برایشان روشن می‌کنیم، سپس بنگر چگونه** (ازحق) **برگردانده می‌شوند »،**

آیه‌ی شریفه پس‌از طرد عقاید شرک‌آلود درمورد عیسی^ع^ درآیات قبل، «حقیقت» را توضیح می‌دهد. می‌فرماید مسیح^ع^ فقط پیامبری بود و آن‌هم نه نودرآمد پیامبران، بلکه پیامبرانی نیز پیش‌از او بودند.

متعاقباً مفاد آیه، به مادرعیسی^ع^ اشاره داشته و به صیغه‌ی مبالغه می‌گوید او «**صدّیقه** = زنی بس‌راستگو» و در ادّعای پاکدامنی‌اش، صادق بود. آنگاه نفی اُلوهیّت از هردو کرده می‌فرماید مادر و پسر هردو به مانند انسان‌های عادی ـ برای ادامه‌ی حیات ـ نیازمند غذا بودند.

مقطع آیه سرزنش مسیحیان است که چگونه علی‌رغم همه‌ی استدلالات، باز از حق بازمی‌گردند و رو به شرک می‌روند!

(۷۶) قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۚ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ.

« بگو : آیا غیرخدا چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ‌زیان و نفعی برای شما نیست ؟! و خداوند، او شنوا و داناست »،

یعنی عیسی^ع^ ـ چه خود و چه مادرش ـ مانند هر پیامبر و بزرگ دیگری، فقط می‌توانستند نصیحت کرده «بشارت و انذار» دهند و هرگز ادّعا نداشتند که قادرند در اراده‌ی إلهی درمورد کسی، نفوذ کرده نفع و ضرری برای او پیش آورند. پس چه منطقی در بندگی آنها هست؟

مقطع آیه تذکّر است که مردمان روی سوی آن مبدئی ببرند که از گفتارشان شنوا و از کردارشان آگاه است و تنها اثرگذار بر احوالشان می‌باشد.

(۷۷) قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا تَغْلُوا۟ فِى دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓا۟ أَهْوَآءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا۟ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا۟ كَثِيرًا وَضَلُّوا۟ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ.

« بگو : ای اهل‌کتاب ! دردین خود ـ به ناحق ـ غلوّ مکنید و از امیال کسانی‌که پیش‌از این گمراه شدند و بسیاری را به ضلالت بردند و (خود) **از راه راست منحرف شدند، پیروی ننمایید »،**

شبیه این آیه را قبلاً دیده و توضیحش را داده‌ایم (نساء/۱۷۱). ملاحظه می‌شود که علی‌رغم همه‌ی انحرافاتی که قرآن از یهودیان و مسیحیان ذکر کرده، باز آنها را «**اهل کتاب**» خوانده و به عنوان یک فرقه‌ی مذهبی به رسمیّت می‌شناسد.

البتّه کاربرد واژه‌ی «**ناحق**» در آیه بدین معنی نیست که غُلُوّهای بجا نیز در دین وجود دارد! بلکه قید «**غیرحق**» قید توضیحی است ؛ یعنی مقصود بیان ناحق بودن غلوّ به طور کلّی است و این شیوه گفتار در قرآن امثال فراوان دارد (بقره/٦١، آل‌عمران/٢١، اعراف/١٤٦، یونس/٢٣، شوری/٤٢ و ...).

شایان توجّه اینکه هرچند روی سخن آیه با «اهل کتاب» و اختصاصاً با مسیحیان است، ولی بنا به «وحدت ملاک» شامل حال مسلمان‌ها نیز می‌شود که در حقّ امامان[ع] و بزرگان دین غلوّ ننمایند.

بخش بعدی آیه نشان می‌دهدکه منشأ بروز«غُلُوّ» امیال نفسانیِ عدّه‌ای گمراه بوده‌استکه گزافه‌گویی‌هایی را نسبت به پیشوایان دین اشاعه می‌دادند (تا در نتیجه، خود ـ به عنوان نماینده‌ی آنها ـ به قداست رسند!).

(۷۸) **لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ.**

« کفرورزان بنی‌اسرائیل را داود و عیسی پسر مریم، لعنت فرستادند از آنرو که آنها عصیان ورزیده و تجاوز می‌کردند »،

خطاب آیه همچنان متوجّه مسیحیان است. نشان می‌دهد که یهودیان معاند را ـ نه فقط به خاطر عقیده‌ی غلط که حسابش با خداست، بلکه به دلیل عصیان‌ها، غلوّها و سایر تجاوزاتشان ـ داود[ع] که ستاره‌اش را مظهر وحدت خود می‌دانسته به او افتخار می‌کردند، طرد کرد. همچنین عیسی[ع] با یهودیان حق‌ستیز به سبب غلوّگویی‌ها و تجاوزاتشان درگیری داشت. بر این‌مبنا آیه‌ی شریفه به مسیحیان پیام می‌دهدکه شما به راه آن یهودیان نروید و آنچه را که پیامبرتان با آن مبارزه می‌کرد، پیش نگیرید.[(۱)]

(۷۹) **كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ.**

« یکدگر را از کار زشتی که مرتکب می‌شدند نهی نمی‌کردند؛ به راستی چه بد بود آنچه می‌کردند »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه در توضیح عصیان‌ها و تجاوزات یهودیان معاند است. می‌فرماید بدی‌ها را دنبال کرده از آن دست‌برنمی‌داشتند.

(۸۰) **تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ لَبِئۡسَ مَا قَدَّمَتۡ لَهُمۡ أَنفُسُهُمۡ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَفِي ٱلۡعَذَابِ هُمۡ خَٰلِدُونَ.**

« بسیاری‌شان را می‌بینی که با کافران دوست و یاور شده‌اند! واقعاً چه بد است آنچه نفوسشان برای خود ازپیش فرستند که خدا بر آنان خشم آورده و پیوسته در عذاب ماندگارند »،

منظور از «**کافران**» در اینجا، «مشرکان لجوج و معاند» است که دیگر در آن‌دوران (زمان نزول سوره‌ی مائده، مقارن با تسلّط کامل مسلمین بر جزیره‌ی عربستان) جرأت شمشیرکشی به روی مسلمان‌ها را نداشته، ولی

---

(۱) ـ به طور کلّی متملّقین و غُلاة همه به نوعی متجاوزند و در راه تجاوزاتشان استکه از این حربه استفاده می‌کنند. معاندان بنی‌اسرائیل ـ چنانکه آیات قرآن نشان می‌دهد ـ تا پیامبری زنده بود با او مخالفت می‌کردند و همین که او می‌مُرد در حقّش غُلُوّ می‌نمودند. از اینرو می‌توان پذیرفت که کسانی‌که امروزه غلوّها را در حقِ بزرگان اسلام شایع می‌سازند، اگر زمان پیامبر[ص] می‌بودند، جایشان در کنار ابوسفیان‌ها می‌بود!

شرک و عنادشان همچنان باقی بود. می‌رساند که در مُنتهای قدرت اسلام هنوز مشرکان باقی بودند و اشتراک روحی ـ ازنظر دنیاپرستی و معارضه‌ی با حق ـ یهودیان معاند را به آنها نزدیک ساخته بود.

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که آن یهودیان، با کردار شنیع خود که منشأش نفسانیّاتشان بوده، آینده‌شان را تباه می‌ساختند که انعکاسش دخول در خشم خدا و عذاب جاودان بوده است.

(۸۱) **وَلَوْ كَانُواْ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِيِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ** .

« **واگر به خدا وپیامبر وآنچه بر او نازل شده ایمان داشتند آنان** (کافران) **را به دوستی و یاوری نمی‌گرفتند؛ امّا بسیاری از ایشان عصیان پیشه‌اند** »،

طبری می‌گوید مقصود از «**النَّبِیّ**» در اینجا موسی[ع] و مقصود از «**ما اُنزِلَ اِلَیْه**» تورات می‌باشد. می‌فرماید اگر واقعاً آن یهودیان به دین خود پایبند بودند، هرگز مسلمان‌ها را رها نکرده سراغ مشرکان ـ که کوچکترین سنخیّت عقیدتی با آنها نداشتند ـ نمی‌رفتند.

مقطع آیه تعلیل است که آن رویّه و رفتار آن یهودیان، به دلیل عصیانی است‌که حتّی در برابر اعتقادات خود داشتند.

(۸۲) ۞ **لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلْيَهُودَ وَٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ ۖ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ** .

« **همانا یهودیان و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان می‌یابی و به یقین نزدیکترین کسان به مؤمنین در مودّت، همآنهایند که گویند ما نصرانی هستیم؛ از آنروی که میان آنان کشیشان و راهبانی هستند که تکبّر نمی‌ورزند** »،

مقطع آیه به نوعی، توصیف یهودیان مذکور در صدر آیه است. بدین‌معنی که آنها برخلاف مسیحیان ـ کُلّاً ـ مردمانی متکبّر و انحصارطلب‌اند وهمین امر باعث شده که آن انعطاف‌پذیری مسیحیان‌را نسبت به مسلمان‌ها نداشته باشند. این وضعیّت حتّی در دنیای امروز، ـ با توجّه به خصومت‌ها و جنایاتی‌که صهیونیست‌ها در حقّ مسلمان‌ها روا داشته‌اند ـ قابل انکار نیست.

البتّه در ارتباط با مقطع آیه باید توجّه داشت که «رَهبانیّت» را اسلام منع نموده (حدید/ آیه‌ی۲۷) و در اینجا نیز نمی‌گوید «رهبانیّت» خوب است، بلکه می‌فرماید وجود روحیّه‌ی«رهبانیّت» بین مسیحیان، باعث شده که کمتر از یهودیان به خاطر منافع مادّی با مسلمان‌ها درافتند.

(۸۳) **وَإِذَا سَمِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ ٱلْحَقِّ ۖ**

يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّـٰهِدِينَ .

« وچون آنچه‌را که به سوی این رسول نازل شده بشنوند، چشمانشان‌را به بینی که ــ بر اثر عرفانی که از حق یافته‌اند ــ اشک از آنها سرازیر می‌شود؛ گویند : خداوندا! ایمان آوردیم، پس ما را با گواهان (این رسالت) **ثبت فرما »،**

می‌فرماید برخی از مسیحیان حتّی با شنیدن آیات قرآن منقلب شده آثار انقلاب درون در چشمانشان ظاهر می‌گردد. عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند که آیه‌ی شریفه به «نجاشی» امپراطور حبشه و اصحابش اشاره دارد که به مسلمان‌های مهاجر پناه داده و چون آیاتی از سوره‌ی مریم را شنیدند، گریان شدند. ولی ممکن است که آیه شامل دیگران هم باشد (به سوره‌ی قصص آیه‌های ۵۲ تا ٥٤ نگاه کنید).

مقطع آیه می‌رساند که عدّه‌ای از افراد مورد اشاره ــ که حق‌پرستی و انصاف قلبشان را حقیقت‌پذیر کرده بود ــ به ایمان اسلامی رسیدند و «شهادتین» را بر زبان راندند.

(۸۴) وَمَا لَنَا لَا نُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَمَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡحَقِّ وَنَطۡمَعُ أَن يُدۡخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلصَّـٰلِحِينَ .

« و از چه روی به خدا و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم ؟ درحالی‌که امیدواریم خداوندمان ما را در زمره‌ی صالحان (به بهشت) **درآورَد »،**

با بیان این مطالب از زبان آن مسیحیان، خداوند، درواقع شخصیّت بارز آنها را معرّفی می‌کند. می‌فرماید شخصیّت آن افراد چنان بود که بستگی‌های اعتباری دنیا مانع از تصدیق حق توسّط آنها نمی‌شد.

(۸۵و۸۶) فَأَثَـٰبَهُمُ ٱللَّهُ بِمَا قَالُواْ جَنَّـٰتٍ تَجۡرِى مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ. وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَآ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصۡحَـٰبُ ٱلۡجَحِيمِ .

« پس خدا به پاس آنچه گفتند آنان را به باغ‌هایی پاداش دهد که نهرها از زیر (درختان)**اش جاری است و جاودانه در آن**(باغ‌ها) **ماندگارند و این است پاداش نکوکاران » « و آنان که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمردند، آنها اهل دوزخ باشند »،**

یعنی صالحان جملگی چنان سرانجامی دارند که مأمن روح و جانشان در فرجام عالم، صفا و آسایش و نیکی است و برعکس، معاندان و متجاوزان راه حق، به عکس‌العمل کامل تب و تاب‌هایی که در دنیا با عصیان و دغلکاری‌ها برای خود فراهم می‌کردند، خواهند رسید.

بخش هشتم

(۸۷) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ.

« ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! پاکیزه‌هایی را که خدا حلالتان کرده حرام مشمرید و از حدّ مگذرانید که خدا از حد گذرندگان‌را دوست ندارد »،

پس‌از اشاره به «رهبانیّت» مسیحیان، در آیه‌ی فوق به مسلمان‌ها دستور «اعتدال» می‌دهد که نه خود را از مزایای دنیوی که خدا جایز دانسته محروم سازند و نه در استفاده از حلال‌ها، افراط ورزند.

واژه‌ی «**لاتُحَرِّمُوا** = حرام مشمرید» در آیه‌ی شریفه دو جنبه دارد : **اوّل** آنکه حلال‌های خدا را حرام ندانید و **دوّم** آنکه فتوا در این‌جهت برای مردم صادر نکنید! (و چه بسیار احکام مکروه و مباح و حلال و حرام که افراد از خود ساخته و پرداخته‌اند و خداوند آنها را مقرّر نداشته است).

(۸۸) وَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤۡمِنُونَ.

« و از آنچه خدا روزیتان ساخته ـ که حلال و پاک است ـ بخورید و در برابر خدایی‌که به او ایمان آورده‌اید تقوی پیش گیرید »،

واژه‌ی «**لاتُحَرِّمُوا** = حرام مشمرید» در آیه‌ی قبل با واژه‌ی «**كُلُوا** = بخورید (بهره‌مند شوید)» در آیه‌ی فوق موازنه گردیده و تأکید بر«**تقوی**» درمقطع آیه‌ی شریفه، درتوضیح وتقویت معنای«**لاتَعْتَدُوا** =از حد مگذرانید» در آیه‌ی قبل است.

(۸۹) لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلۡأَيۡمَٰنَۖ فَكَفَّٰرَتُهُۥٓ إِطۡعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنۡ أَوۡسَطِ مَا تُطۡعِمُونَ أَهۡلِيكُمۡ أَوۡ كِسۡوَتُهُمۡ أَوۡ تَحۡرِيرُ رَقَبَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖۚ ذَٰلِكَ كَفَّٰرَةُ أَيۡمَٰنِكُمۡ إِذَا حَلَفۡتُمۡۚ وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ.

« خدا شما را به سوگندهای بیهوده (و بی‌قصد)**تان مؤاخذه نمی‌کند لیکن به سوگندهایی‌که آنها را محکم کرده**(و شکسته)**اید بازخواست می‌کند، پس کفّاره‌ی آن إطعام ده مسکین از غذای متوسّط** (و متعارفی) **است که به خانواده‌تان می خورانید، یا** (تأمین) **پوشش آنها یا آزادکردن بنده‌ای، و آنکه** (اینها را) **نیابد پس سه روز روزه گیرد؛ این است کفّاره‌ی سوگندهای شما که** (با قصد و تصمیم) **ادا کردید** (و شکستید) **و سوگندهای خود را محفوظ دارید؛ این‌چنین خدا آیات خودرا بر شما بیان می‌کند باشد که سپاس گزارید »،**

بنا به آیه‌ی شریفه، سوگندهایی‌که برحسب عادت، تکیه‌کلام یا عکس‌العمل‌های آنی روحی نسبت به پاره‌ای امور ـ همچون که گفته شود «به خدا دیگر به فلان غذا لب نمی‌زنم» ـ انجام گردد، اعتباری ندارد. ولی سوگندهایی که به قصد و نیّت قلبی انجام می‌شود اگر نقض گردد، مشمول جریمه یا کفّاره است که بایستی بر طبق مفاد آیه اَدا شود.

واژه‌ی «**کَفّاره**» به لحاظ لغوی به معنی «بس پوشاننده» است و در اصطلاح شرعی برای جبران و پوشاندن گناه به کار می‌رود.

منظور از «**تَحریر رقبه** = آزاد کردن گردنی» در آیه‌ی شریفه، رفع اسارت از اسیر جنگی یا خریداری و آزاد کردن برده‌ای از چنگ مشرکان بوده است.

لفظ «**أَوْ** = یا» در متن آیه از باب «تخییر» است. یعنی شخص مختار می‌باشد که هریک از وجوه ذکر شده را به عنوان کفّاره‌ی شکست قسم، انتخاب نماید.

عبارت «**وَ احْفَظُو أَیْمانَکُمْ** = سوگندهای خودرا محفوظ دارید» درمقطع آیه، به این معناست‌که به سوگندهای خود وفادار باشید و قسم را تا ناچار نشده‌اید نشکنید.

متعاقباً خاطرنشان گردیده که خداوند هدایت خودرا ارائه داده است باشد که صاحبان خِرَد به آن عمل کنند و سپاسگزارند.

(۹۰) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَـٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَـٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! جُز این نیست که شراب و قمار و بُتان و تیرهای قرعه، پلیدی و از کار شیطان است؛ پس از آنها دوری کنید باشد که رستگار گردید »،

واژه‌ی «**خَمْر**» در آیه‌ی شریفه شامل هرنوع مسکِری است و به حکم وحدت ملاک، مخدِّرهایی همچون هروئین و حشیش و غیره را نیز دربر می‌گیرد (بقره/ توضیح آیه‌ی۲۱۹). شرف انسان و ملاک برتری آدمی بر حیوان، عقل او است. مادّه‌ای که عقل را زائل می‌سازد با فضیلت آدمی در جنگ است و حرمت آن، امری عقلی است که شریعت نیز آن را تصدیق و تأیید فرموده است.

«**قمار**» هرنوع بُرد و باخت مالی است (بقره/۲۱۹) و سرگرمی‌هایی که در آن بُرد و باخت نیست، البتّه قمار نمی‌باشد ولی ممکن است برخی ازآنها افراد را به قمار بکشد و گاهی مایه‌ی بطالت عمر و غفلت از یاد خدا می‌شود (مؤمنون/۳).

درتوضیح «**تیرهای قرعه**» گفته‌اندکه تیرهای کوچکی بوده که روی بعضی ازآنها عبارت «اِفْعَلْ = انجام ده» و روی پاره‌ای «لاتَفْعَلْ = انجام مده» نوشته شده بود و عرب‌ها آنهارا ـ به همراه تعدادی تیرهای سفید (خنثی) ـ در کیسه‌ای می‌ریختند و به هنگام تصمیم‌گیری در امور، دست در کیسه می‌بردند ویکی‌را برمی‌داشتند وبرطبق آن، عمل می‌کردند. چنین کاری را که واگذاری کار عقل به شانس و تصادف است، آیه‌ی شریفه رد می‌کند.

(۹۱) إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ.

« جُز این نیست که شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، بین شما دشمنی و کینه افکند و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد، پس آیا بازمی‌ایستید؟ »،

اگر از زورمندان این دنیا دلیل حکمشان را بپرسند، بلافاصله چهره درهم می‌کشند ولی خدای عالم این چنین حکم خود را برای انسان‌ها تعلیل می‌کند. چه دوستی‌ها که در جریان قمار به دشمنی رفته و چه خشونت‌هایی که زاییده‌ی مستی است و انسانِ «خردمند و بیدار» هرگز دست به آنها نمی‌زند.

مقطع آیه‌ی شریفه هرچند صورت استفهامی دارد، ولی درحقیقت تأکید بر نهی است و از مؤمنان می خواهد که ـ باتوجّه به آنچه فرموده ـ از آن امور دست بکشند.

(۹۲) وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَٱحۡذَرُواْۚ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ.

« و خدا و پیامبر را فرمان برید و (از گناهکاری) **بپرهیزید؛ پس اگر روی گرداندید، بدانید که بر عهده-ی رسول ما جُز ابلاغ آشکار پیام چیزی نیست »،**

روی سخن همچنان با مؤمنان است و پس‌از توصیه به پیروی از راه خدا و دوری از منهیّات إلهی توجّه می‌دهد که اگر از طاعت رویگردان شوند، مسئولیّتی بر عهده‌ی رسول نیست و او فقط پیام خداوند را ابلاغ و اتمام حجّت می‌کند. ملاحظه می‌شود که در منتهای قدرت اسلام ـ هنگام نزول سوره‌ی مائده ـ خداوند پیامبر^ص^را «مسئول اَعمال» مردم ندانسته ومی‌فرماید «جُز ابلاغ آشکار پیام» وظیفه‌ای ندارد و مردم باید احساس مسئولیّت در برابر خدا داشته باشند.

(۹۳) لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّأَحۡسَنُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ.

« بر کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند گناهی در آنچه خورده‌اند نیست، هرگاه تقوی پیشه کرده و مؤمن و نیکوکار باشند سپس تقوی پیشه کرده و نیکوکار باشند پس‌از آن، (بازهم) **تقوی پیشه کرده و احسان ورزند و خدا نیکوکاران را دوست دارد »،**

عبارت «**فِیما طَعِمُوا** = در آنچه خورده‌اند» در آیه‌ی شریفه، شامل آشامیدن مسکرات درگذشته می‌شود. می فرماید اعمال جاهلی را درمورد کسانی‌که ایمان آورده و نیکوکارند و در این‌راه ثابت‌قدم می‌باشند[1]، خداوند مورد عفو قرار می‌دهد (نحل/۱۱۹).

---

(۱) ـ حفظ ایمان و تقوی و ترقّی در آن‌مسیر، محتاج رجوع مکرّر به مبدأ و تلاش مداوم است، چنانکه شاعر گوید :

زِ نو هر لحظه ایمان تازه گردان مسلمان شو، مسلمان شو، مسلمان !

(۹۴) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَيَبۡلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلصَّيۡدِ تَنَالُهُۥٓ أَيۡدِيكُمۡ وَرِمَاحُكُمۡ لِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَخَافُهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ.

« ای مؤمنان! قطعاً خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس و تیررسِ شماست می‌آزماید؛ تا بازشناسد چه کسانی به نادیده از او می‌ترسند، پس هرکه بعداز آن تجاوز کند عذابی دردناک خواهد داشت »،

در آیات قبل سخن از حُرمت مسکرات و قمار بود و در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، نکاتی از احکام حج را توضیح می‌دهد که تفصیل آن در سوره‌ی بقره (آیات ۲۰۳←۱۹۶) آمده است.

علاقه‌ی عرب‌ها به شکار مفرط بود؛ همین‌که آهو یا خرگوشی می‌دیدند، آهنگ شکار می‌کردند. در مورد حرمت شکار خشکی در حال اِحرام، در ابتدای سوره‌ی مائده تذکّر داد و در اینجا می‌فرماید که این موضوع آزمایش خدا است که شما ـ مسلمان‌ها ـ به خاطر خدا از آنچه بدآن علاقه دارید چشم بپوشید.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که گاهی خداوند آدمی را در نزدیکی با علائقش می‌آزماید، تا جوهر وجودی او به ظهور رسد و حدّاقل برای خود شخص روشن شود که به قول معروف «چند مرده حلاّج است» و تصوّرات به دور از واقع درمورد خود نداشته باشد. البتّه خداترسان در پیشگاه إلهی از افراد لاأُبالی و بی‌مسئولیّت جدا می‌شوند و علم إلهی ظهور عینی می‌یابد.

مقطع آیه مشعر بر آن است که تکرار گناه ـ بعداز روشن شدن زشتی کار ـ نابخشودنی است.

(۹۵) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞۚ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآءٞ مِّثۡلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ هَدۡيَۢا بَٰلِغَ ٱلۡكَعۡبَةِ أَوۡ كَفَّـٰرَةٞ طَعَامُ مَسَٰكِينَ أَوۡ عَدۡلُ ذَٰلِكَ صِيَامٗا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمۡرِهِۦۗ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَۚ وَمَنۡ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنۡهُۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ.

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! شکار را در حال إحرام مکشید و هرکس از شما که به عمد شکاری را (در آن‌حال) **بکشد، پس جزای آن** (ذبح حیوانی) **از چهارپایان ـ به مانند آنچه کشته‌است ـ می‌باشد که بر** (همانندی)**آن دو عدالتدار از بینتان حکم کنند و به صورت قربانی به** (حریم)**کعبه برسد، یا به کفّاره**(ی آن) **مستمندان را خوراک دهد یا معادل آن روزه گیرد، تا وبال کار خویش بچشد؛ همانا خدا از آنچه در گذشته رخ داد عفو کرد، و**(لی) **هرکه** (دوباره به این تخلّف) **بازگردد خدا از او انتقام بستاند و خدا شکست‌ناپذیر و انتقامگیر** (بدی‌ها) **است »**،

البتّه امروزه ـ باگسترش شهرمکّه وموقعیّت مسجدالحرام وخانه‌ی کعبه وهمچنین تعداد روزافزون حاجیان ـ شکاری در آنجا معمول نیست، ولی آیه‌ی شریفه اصلی را در حفظ حُرمت إحرام و روحیّه‌ی مورد انتظار از حج‌گزاران بیان می‌داردکه با ولع صید وکشتار وخونریزی حیوانات، نمی‌سازد. بنابراین برای عاملان این‌گونه

اعمال جرائمی تعیین شده که می‌بایستی بنا به مفاد آیه، اَدا شود. می‌فرماید ثمره‌ی آن جرائم باید ـ به صورت خیراتی در راه خدا ـ به فقرای مسلمین برسد. یا متخلّف، به تناسب، مسکینان را غذا دهد و یا روزه گیرد. بخش آخرین آیه حاکی از آن است که چنانچه فردی به آن تجاوزات دست زده و در پی پرداخت جریمه هم نباشد، مجازات خداوندی را خواهد دید.(۱)

(۹۶) **أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ ۖ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.**

« **همانا شکار دریا و طعام آن بر شما حلال است، تا**(هم) **شما و** (هم)**مسافران از آن بهره گیرید، و**(لی) **شکارخشکی ـ مادام که مُحرمید ـ بر شما حرام است؛ و از** (نافرمانی) **خدایی که به سوی او محشور می‌شوید، بپرهیزید** »،

صید دریا از حرمت عمومی شکار درحال اِحرام، مستثنا شده شاید به این دلیل که بسیاری از حُجّاج پیش‌از آنکه به مکّه می‌رسیدند، مُحرم شده و بخشی از ارتزاقشان ازطریق صید دریا بود.(۲)

ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه بیانگر آن است که غالب حیوانات دریایی (مگر حیواناتی که به حکم کلّی «**يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ** = پاکیزه‌ها را برایشان حلال و پلیدی‌ها را برایشان حرام می‌نماید» برای انسان مُضرّ باشند) بر مسلمان‌ها حلال است. طبرسی می‌گوید واژه‌ی «**بَحر**» در آیه‌ی شریفه شامل جمیع آبها اعمّ از رودخانه تا دریا است، چنانکه عرب «رود بزرگ» را هم «دریا» می‌گوید. بنابراین صید از همه‌ی آنها حلال است. مفسّران صید دریا را از طعام آن جدا دانسته‌اند. طبرسی طعام دریا را ماهی‌هایی می شمرَد که نمک‌پاشی شده و ذخیره می‌کنند و برخی آنان را نباتات دریایی دانسته‌اند.

(۹۷) **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ۚ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.**

« **خداوند کعبه ـ بیت الحرام ـ را مایه‌ی قوام** (کار) **مردم قرار داد و ماه‌های حرام و قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار را نیز؛ این برای آنکه بدانید خدا هرآنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و خداوند به هر امری داناست** »،

در سیاق آیات مربوط به «حج» درآیه‌ی فوق به ظرف مکانی آن ـ بیت الحرام ـ اشاره رفته‌است. سخن در اهمیّت خانه‌ی کعبه و اثرات آن در سامانبخشی زندگی مسلمان‌هاست. مسلمانان دنیا همه حَول این خانه‌ی مقدّس «خدامحوری» را یادآور می‌شوند و معنویّاتی را ـ از ریشه‌ی اعتقادات و تاریخشان ـ به یاد می‌آورند

---

(۱) ـ البتّه باید توجّه داشت‌که تعیین کفّاره برای اعمالِ نادرست گواه است که اصولاً خداوند نخواسته چنان اعمالی انجام شود، نه آنکه افراد عمداً به آن‌گونه اعمال دست زده و سپس کفّاره‌اش را هم بپردازند!

(۲) ـ منظور از «**لَكُمْ** = شما» در آیه، مقیمان مکّه است.

و در این احساس مشترک به وحدت می‌رسند. به علاوه حج، موقعیّتی است تا افکار مبادله شده مشکلات عمومی مسلمان‌ها مورد مذاکره قرار گیرد. آیه‌ی شریفه دقیقاً به همین امر اشاره دارد که در پناه خانه‌ی کعبه مسلمان‌ها می‌توانند به امتیازات فراوان از لحاظ معاش و معاد برسند (**قِیامًا لِلنّاس**). سپس به موجباتی‌که از نظر امنیّتی و غذایی درآنجا فراهم است اشاره می‌نماید؛ از ماه‌های حرام گرفته تا انواع قربانی‌هایی‌که در آنجا انجام می‌شود.

در ارتباط با بخش انتهایی آیه و مصلحت‌بینی‌های خداوند، امام فخر رازی گفته است که هرکس در وضع عرب‌ها دقّت کند، بلافاصله درمی‌یابد که ماه‌های حرام و محترم شمردن خانه‌ی کعبه، چه تأثیری در بقای نسل آنها در طول تاریخ داشته است. اگر این عوامل از زمان ابراهیم[ع] پی‌ریزی نگردیده بود، این قوم جنگجو و اهل دشمنی با یکدیگر، خود را نابود ساخته بود (آل‌عمران/ ۹۶).

(۹۸) اعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« بدانید که خدا سخت‌عقوبت و (نیز) **آمرزنده و مهربان است »،**

آیه‌ی شریفه مختصر و مفید، خداوند را از دیدگاه اسلام معرّفی می‌کند. می‌فرماید خدا دربرابر «خوب» و «بد» بی‌تفاوت نیست (چنانکه بندگانش‌را نیز نسبت به «خوب» و «بد» جاذب و دافع می‌خواهد) به عبارت دیگر خطاب به «انسان مختار» می‌فرماید «منهیّات» و «تشویق‌ها»ی خدایت را بشنو و بدان‌که به تناسب راهی که برمی‌گزینی، با «مجازات» و یا «رحمانیّت» او روبرو خواهی شد.

(۹۹) ما عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ .

« بر عهده‌ی پیامبر جُز ابلاغ (پیام) **چیزی نیست و خدا هرآنچه را آشکار و پوشیده بدارید، می‌داند »،**

یعنی «نَبیّ» فقط هدایت إلهی را ارائه داده اتمام حجّت می‌کند و «مسلمان» در برابر خدا مسئول بوده و حسابش با اوست.

(۱۰۰) قُل لَّا يَسْتَوِى ٱلْخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ ٱلْخَبِيثِ ۚ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِى ٱلْأَلْبَٰبِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

« بگو (ای پیامبر!) **: پلید و پاک یکسان نیستند هرچند کثرت پلید تو را به شگفت آورد؛ پس ای صاحبان خرد! از** (نافرمانی)**خدا بپرهیزید، باشد که رستگار گردید »،**

آیه‌ی شریفه اشعار می‌دارد که هر مطلبی را باید بر اساس «حقّانیّت» آن سنجید، نه کثرت یا قلّت طرفدارانش. به عبارت دیگر «اکثریّت» لزوماً «حقّانیّت» نیست وبرای قبول یا ردِّ عقیده‌ای نباید تعداد حامیان یا مخالفان آن را معیار قرار داد. البتّه منظور آن نیست که «اقلّیّتی» می‌تواند به عنوان «حقّانیّت» نظر خود را بر «اکثریّت» تحمیل کند، بلکه مقصود آن است که انسان نباید به خاطر «اقلّیّت»بودن از نظرات خود ـ که حق می‌داند ـ

دست بردارد. برخی از مفسّران «**خبیث**» و «**طیّب**» را در این آیه‌ی شریفه مربوط به غذاهای حلال و حرام دانسته‌اند و بعضی آندو را با کافر و مؤمن تطبیق داده‌اند.

در انتهای آیه خداوند «**أُولُوا الأَلْبَاب** = صاحبان خِرَد» را که انتظار می‌رود به حکمت فرامین إلهی رسیده باشند، مخاطب قرارداده می‌فرماید برتقوی و اطاعت ازخدای خویش پایدارباشند تا به رستگاری نایل آیند.

(۱۰۱) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡـَٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ وَإِن تَسۡـَٔلُواْ عَنۡهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلۡقُرۡءَانُ تُبۡدَ لَكُمۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهَاۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ .**

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید ! از چیزهایی که اگر بر شما عیان شود غمگینتان می‌کند مپرسید؛** و(لی) **اگر حین نزول قرآن از آنها بپرسید بر شما آشکار می‌شود، خدا از آنها درگذشت، و خدا آمرزگار بردبار** (دیرکیفر) **است** »،

آیه‌ی شریفه از سؤال‌های نابجا و کنکاش‌های وسواس‌آمیز در دین، پرهیز می‌دهد. چنانکه قوم بنی‌اسرائیل مأمور شدند گاوی را سر ببرند و اگر با همان دستورِ اوّل به این‌کار اقدام می‌کردند و گاوی را با هر خصوصیّتی ذبح می‌کردند، تکلیف انجام شده بود؛ ولی آنها شروع به سؤال‌های زائد کردند و خدا نیز بر آنها سخت گرفت و کارشان مشکل شد (بقره/ آیات ٧١←٦٧). بنابراین وقتی دین مطلبی را گفت باید در حدِّ توان به آن عمل کرد و چنانچه از امری نهی نمود درحدِّ توان از آن دوری جست و وسواس به خرج نداد. درباره‌ی این آیه‌ی شریفه از علی علیه‌السّلام روایت شده که فرمود به مناسبت اصرار در اینکه حج هرساله بر ما واجب است یا نه ؟ نازل شده که با سیاق آیات هماهنگ است. ولی حکم کلّی از آن استنباط می‌شود.

(۱۰۲) **قَدۡ سَأَلَهَا قَوۡمٌ مِّن قَبۡلِكُمۡ ثُمَّ أَصۡبَحُواْ بِهَا كَٰفِرِينَ .**

« **همانا گروهی پیش‌از شما از این سؤال‌ها می‌کردند، سپس ــ بدآن سبب ــ کافر شدند** »،

اشاره‌ی آیه‌ی شریفه به توقّعات گروهی است که تحمّل حقیقت را نداشتند و پس‌از آشکار شدن آن، به انکارش برخاستند و به کفر گراییدند.

(۱۰۳) **مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۖ وَأَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ .**

« **خدا درباره‌ی بَحیره و سائِبه و وصیله و حام** (حکمی) **مقرّرنداشته، ولی کُفرورزان برخدا دروغ می‌بندند و اکثرشان تعقّل نمی‌کنند** »،

حیواناتی را فرهنگ جاهلی بدون هیچ دلیلِ منطقی، حرام ساخته بود. «**بَحیره**» ماده‌شتری بود که پنج شکم می‌زایید و پنجمین بچه‌ی او نر بود؛ گوشش را می‌شکافتند، سوارش نمی‌شدند و گوشتش را حرام می

دانستند. «**سائبه**» ماده‌شتری بود که به نذر آزاد کرده آن را از سواری و باربری معاف می‌داشتند. «**وصیله**» هفتمین بچه‌ی نر شتری بود که نذر بُتان کرده گوشت آن برای افراد حرام بود. «**حام**» شتری بود که ده شکم می‌زایید و بارکشی و ذبح آن را حرام می‌دانستند.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید هیچ منطق و اعتباری بر این‌گونه باورهای خرافی نیست؛ به مانند آنکه امروزه مردمان، عدد سیزده را نحس می‌دانند، فلان اشخاص را «بد قدم» می‌شمرند، در آستانه‌ی انجام کاری اگر کسی عطسه نماید، از آن کار دست می‌کشند! خداوند، چنین قوانین عجیب و غریبی را نیاورده و امور مذکور و امثال آن ازسوی کسانی اختراع! شده است که صاحب هیچ‌گونه تعقّلی نبوده‌اند.

(۱۰۴) **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ۚ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ.**

« و چون به آنان گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، گویند : آنچه نیاکانمان‌را برآن یافتیم مارا بس‌است؛ آیا هرچند نیاکانشان چیزی نمی‌دانسته وهدایت نشده بودند ؟! »،

یعنی وقتی به آن‌گونه افراد که خرافاتی را به عنوان موارد سرنوشت‌ساز در زندگی انسان‌ها مطرح می‌سازند گفته می‌شود این اعمال بی‌پایه را رها کرده و به سوی خدا و دین اصیل او بیایید، می‌گویند این‌ها رسوم فامیلی ماست و موظّفیم سنّت پدرانمان را حفظ کنیم. آیه‌ی شریفه پاسخ می‌دهد که هرچند پدرانشان اهل آگاهی و هدایت نبوده‌اند، باز باید از آنان پیروی کنند ؟! (بقره/ ۱۷۰ و زخرف/۲٤و۲۳).

(۱۰۵) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ ۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهْتَدَيْتُمْ ۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.**

« ای مؤمنان! شما ازخود مراقبت نمایید؛ آنکه گمراه شد شمارا ـ چنانچه هدایت یافته باشید ـ زیانی نتواند رساند، بازگشت شما جملگی به سوی خداست و او شما را از آنچه کرده‌اید خبر می‌دهد »،

آیه‌ی شریفه به مؤمنان دستور می‌دهد که وقتی دیدید افراد هدایت‌پذیر نیستند، رهایشان کنید و به جای تلاش بی‌حاصل درباره‌ی آنها، از خود و ایمانتان مراقبت نمایید. یعنی در شرایطی که کمتر کسی به وظیفه‌ی خود عمل می‌کند، حتّی اگر همه‌ی اهل جامعه خرافه‌گرا و نادرست باشند، مسلمان موظّف است که از خود مراقبت نموده تحت تأثیر اکثریّت بدکار قرار نگیرد؛ سرکشی آنان زیانی به او نخواهد رساند. بازگشت همگان به سوی خداست و او در نهایت حساب کارها را روشن خواهد ساخت.

بخش نهم

(۱۰۶) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَـٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَأَصَـٰبَتْكُم مُّصِيبَةُ ٱلْمَوْتِ ۚ تَحْبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعْدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِۦ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۙ وَلَا نَكْتُمُ شَهَـٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلْـَٔاثِمِينَ .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! زمانی‌که یکی از شما را (نشانه‌های) **مرگ فرارسید به گاه وصیّت، دو عادل را از میان خود ــ یا اگر در سفر بودید و پیشامد مرگ به شما دررسید دو تن از غیرخودتان را ــ به شهادت طلبید؛ اگر** (در صداقت آنها) **شکّ کردید، بعداز نماز بازشان دارید و به خدا سوگند خورند که : ما این**(شهادت) **را به هیچ بهایی نفروشیم هرچند به** (سود) **خویشانمان باشد و شهادت إلهی را هرگز کتمان نمی‌کنیم** (که اگر کنیم) **در آن‌صورت ما از گناهکاران خواهیم بود »،**

فصل انتهایی سوره‌ی مائده به تذکّراتی درمورد «**وصیّت**» (آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد) و آخرین **اِتمام حجّت‌ها** نسبت **به مسیحیان** (آیات۱۰۹ تا آخر سوره) اختصاص دارد.

آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد درباره‌ی وصیّت و احساس مسئولیّت گواهان در این زمینه می‌باشد. مفسّران (قرطبی، طبرسی وعلاّمه‌ی طباطبایی) بنا به دشواری‌هایی‌که از حیث إعراب و معنی در آیات مزبور دیده‌اند، آنها را آیات مشکل قرآن قلمداد کرده‌اند.

سبک کلّی آیات به مانند آیه‌ی۲۸۲ سوره‌ی بقره (درمورد ثبت وام مدّت‌دار و أخذ شهود در آن‌مورد) است و به همان‌ترتیب ارشاد عقلی می‌کند. با این حال مهم، روح آیات است که چگونه بر حفظ امانت در اَدای شهادت و نگهبانی از خواست‌های مشروع مردم تأکید داشته است.

در آیه‌ی فوق به مسلمان‌ها ــ اعمِّ از مرد و زن (بنا به قاعده‌ی تغلیب[۱]) ــ توصیه شده که هرگاه احساس نمودند به آخر عمر خود رسیده و مرگشان نزدیک است، وصیّت نمایند و در این ارتباط دو مسلمان عادل ازبین خودرا به شهادت گیرند واگر در سفر بوده به مسلمانی دسترسی نداشتند، دو فرد عادل از اهل کتاب. می‌فرماید برای محکم‌کاری شاهدان‌را ــ بعداز نماز ــ به حفظ امانت در شهادت، سوگند دهند و طبعاً اگر شاهد از اهل کتاب می‌بود مقصود از نماز در آن‌حالت، نماز مرسوم خودشان می‌باشد. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، بر

---

(۱) ــ بنا به قاعده‌ی «تغلیب» درزبان عرب، آنگاه که جمعی ازذکور و اناث مورد خطابند، ضمیر مذکّررا غلبه می‌دهند. چنانکه در زبان آلمانی نیز چنین قاعده‌ای مرسوم است.

حالت روحی افراد (از هر دیانتی که باشند) بعداز نماز تکیه داشته که خصوصیّت آن خلوص نیّت آنان در اثر ارتباط با خداست (چنانکه از هر انسان معتقدی بعداز برگزاری نماز به درگاه خدا، انتظار می‌رود).

(۱۰۷) **فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسْتَحَقَّآ إِثْمًا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْأَوْلَيَـٰنِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَـٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَـٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعْتَدَيْنَآ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ .**

« **و اگر معلوم شد که آندو** (شاهد) **دستخوش گناه شده‌اند** (و شهادت دروغ می‌دهند) **پس دو تن دیگر که مقامشان از دو شاهد اوّلی** (به محتضر و وارثان او) **نزدیک‌تر است به جای آنها، به پا خیزند و به خدا سوگند خورند که : شهادت ما قطعاً از شهادت آن دو نفر** (قبلی) **درست‌تر است و تجاوز** (از حق) **نکرده‌ایم** (که اگر کرده باشیم) **در آن صورت از ظالمان خواهیم بود** »،

درمورد این آیه دو قول آورده‌اند : **یکی** آنکه آیه‌ی شریفه مربوط به شرایطی است که شخصِ وصیّت‌کننده پیش‌از مرگ، متوجّه خیانتی ازجانب شهودِ برگزیده‌ی خود می‌شود و **قول دیگر** (و محتمل‌تر که با شأن نزول آیه موافق است) آنکه آیه‌ی شریفه حالتی را درنظر می‌گیردکه وصیّت‌کننده از دنیا رفته و بازماندگانش آن وصیّتی را که شهود گواهی می‌دهند، نپذیرند. در این‌صورت می‌فرماید با شهادت شهودی که به مُتوفّی نزدیکترند، غائله ختم می‌شود.

(۱۰۸) **ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِٱلشَّهَـٰدَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَآ أَوْ يَخَافُوٓا۟ أَن تُرَدَّ أَيْمَـٰنٌۢ بَعْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ ۗ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱسْمَعُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَـٰسِقِينَ .**

« **این** (به صواب) **نزدیکتر است که** (گواهان) **شهادت را به حق اَدا کنند یا بترسند که سوگندهایشان با سوگندهایی رد شود؛ و در برابر خدا تقوی پیش گیرید و** (سخن حق را) **بشنوید و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند** »،

روی سخن ظاهراً با کسانی است که شخص وصیّت‌کننده پیش‌از مرگ، آنها را به شهادت می‌خواند. می فرماید حق این است که آنها متوجّه نظارت إلهی بر خود بوده به‌گونه‌ای حفظ امانت کنند که شهادت و سوگندشان با سوگند دیگری لغو نشود. غرض از واژه‌ی «**وَ اسْمَعُوا** = بشنوید» در آیه این است که شاهدان، به این نصیحت إلهی توجّه کنند. در مقطع آیه تصریح گردیده که حق‌تعالی «**فاسقان**» را یعنی کسانی را که «از اعتدال خارج شده و به حقوق مردم تجاوز می‌کنند» مشمول مراحم و هدایت خود به سوی خیر و صلاح، نمی‌گرداند.

(۱۰۹) **يَوْمَ يَجْمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبْتُمْ ۖ قَالُوا۟ لَا عِلْمَ لَنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّـٰمُ ٱلْغُيُوبِ .**

« روزی که خدا پیامبران را گرد آورَد و گوید : چگونه اجابت شدید ؟ گویند : ما را دانشی نیست، تویی که خود دانای نهانهایی »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل در اشاره به «هدایت» إلهی، در آیه‌ی فوق از چگونگی استقبال مردم از رهنمودهای خداوند ـ که توسّط پیامبران ارائه شده است ـ سخن به میان آورده و بدین‌ترتیب، به بخش آخرینِ سوره در تذکّر به مسیحیان، وارد شده است.

در آیه‌ی فوق صحنه‌ای از فرجام عالَم را مجسّم ساخته و می‌فرماید در آن موقعیّت، خدا پیامبران را احضار و از آنها خواهد پرسید که چگونه مورد استقبال مردم قرار گرفتند ؟ آنها در پاسخ می‌گویند «**لاعِلْمَ لَنا** = ما را علمی نیست»، یعنی در ظاهر قبول یا انکار مردم را می‌دیدیم ولی از باطن آنها و اینکه واقعاً چقدر ایمان آورده یا کفر ورزیدند ؟ خبر نداریم و به علاوه پس‌از مرگ از احوال آنها بی‌خبریم و در این‌زمینه تو ـ خدای عالم ـ می‌دانی که «**إنَّکَ أنتَ عَلاّمُ الْغُیُوب** = تو خود دانای نهانهایی».

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبران(ع) غیب نمی‌دانستند و احاطه و اشراف بر نیّات و اعمال افراد نداشتند.[۱] چنانکه درمورد پیامبر اسلام این‌مطلب به صراحت آمده ومی‌فرماید «**قُل ... لااَعْلَمُ الْغَیْبَ** = بگو : من غیب نمی‌دانم» (انعام/۵۰) ومی‌فرماید : «**وَ لَوْ کُنتُ اَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ مامَسَّنِیَ السُّوءُ** = (بگو) اگر من غیب می‌دانستم خیر بسیار می‌جستم و آسیبی به من نمی‌رسید» (اعراف/۱۸۸).

(۱۱۰) **إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَـٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِى عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا ۖ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ ۖ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ بِإِذْنِى فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِى ۖ وَتُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ بِإِذْنِى ۖ وَإِذْ تُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِى ۖ وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ فَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْهُمْ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ**.

« هنگامی که خدا گوید : ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و مادرت به یاد آر! آن زمان که تو را به روح القدس تأیید کردم، با مردم درگهواره ومیانسالی سخن گفتی و آنگاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و زمانی که به اذن من از گِل همچون شکل پرنده‌ای می‌ساختی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد و کور مادرزاد و(مبتلا به) **پیسی‌را به اذن من شفا می‌بخشیدی و**

---

(۱) ـ البتّه مگر در موارد خاص که انبیاء(ع) بنا به وحی إلهی، از امری در خفا مطّلع می‌شدند. هرچند برخی مفسّران شیعه گفته‌اند که منظور از «**لاعِلْمَ لَنا**» در آیه‌ی شریفه از باب اظهار ادبِ پیامبران در برابر خدا بوده و الاّ ـ در واقع امر ـ آنها دانندهی اسرار هستند. ولی **اوّلاً** اظهار ادب پیامبران دربرابر خدای عالم به دروغ، چه معنا دارد ؟! و **ثانیاً** مفاد آیه‌ی ۱۱۷ سوره خود دلیل روشنی بر ردِّ این نظریّه است (به توضیح آیه‌ی مذکور نگاه کنید).

آنگاه که مردگان را به اذن من برون می‌آوردی و آنزمان که (آسیب) **بنی‌اسرائیل را ـ چون حجّت‌های آشکار بر آنان آوردی ـ از تو بازداشتم و کافرانشان گفتند : این چیزی جُز جادوی آشکار نیست »،**

آیه‌ی شریفه به دنبال خطاب عمومی به پیامبران درآیه‌ی قبل، یکی از آنها ـ عیسی[ع] ـ را برگزیده مطلب را درمورد او تفصیل داده است. مفاد آیه‌ی شریفه را درمورد تأیید عیسی[ع] به روح القدس، سخنگویی او در گهواره و میانسالی و معجزات حضرت عیسی[ع] به‌ترتیب ذیل آیات بقره/۸۷ ، آل‌عمران/٤٦ و آل‌عمران/٤٩ توضیح داده‌ایم. از آموزش کتاب و حکمت به عیسی[ع] نیز در آیه‌ی آل‌عمران/٤٨ سخن رفته که توضیحش را داده‌ایم. ظاهراً معجزات عیسی[ع] متعدّد بوده، چنانکه در آخر انجیل یوحنّا می‌خوانیم «و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود، گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد».

امّا علی‌رغم همه‌ی معجزات و مواعظ عیسی[ع]، قلوب معاند در برابر او همچنان نفوذناپذیر ماند که آیه‌ی شریفه ازآنها به‌عنوان «**کافران بنی‌اسرائیل**» یادمی‌کند (رجوع به توضیح مفهوم واژه‌ی کافر ذیل آیه‌ی بقره/٦).

از دشمنی‌های روحانیون یهود با عیسی[ع] و مکری که به خرج دادند و اینکه چگونه خدا مکر آنان را خنثی ساخت، در آیات آل‌عمران/٥٤ و٥٢ سخن رفته که شرحش را داده‌ایم.

(۱۱۱) وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى ٱلْحَوَارِيِّـۧنَ أَنْ ءَامِنُواْ بِى وَبِرَسُولِى قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَٱشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ .

« **و آنزمان که به حواریّون وحی کردم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید، گفتند : ایمان آوردیم و گواه ما باش که فرمانبرداریم »،**

یعنی خدا به آن دلهای لایق و مستعد الهام نمود که به عیسی[ع] ایمان آورند و آنها نیز بلافاصله به الهام إلهی پاسخ مثبت دادند (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی٥٢).

(۱۱۲) إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَـٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ۖ قَالَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ .

« **و چون حواریّون گفتند : ای عیسی پسر مریم ! آیا خداوندت می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما فروفرستد ؟** (عیسی) **گفت : از خدا پروا دارید اگر مؤمنید »،**

حواریّون از «توانایی» خدا بر ارسال مائده از آسمان سؤال می‌کنند و عیسی[ع] معترض شده می‌گوید «**اِتَّقُوا الله إن كُنتُم مُؤْمِنين** = از خدا پروا دارید اگر مؤمنید»، باید بدانید که خدا بر هر کاری تواناست. و برخی گفته‌اند که مراد امر به تقوی به طور مطلق است.

(۱۱۳) قَالُواْ نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ .

« (حواریّون) **گفتند : همی خواهیم از آن بخوریم و دلهامان مطمئن شود و بدانیم که قطعاً به ما راست گفته‌ای و بر آن ازگواهان باشیم »،**

یعنی، می‌خواستیم رسالت تو را با خوردن آن غذا احساس نموده، گواهی بر نبوّتت نزد مردمان باشیم.

(۱۱۴) **قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ ۖ وَٱرْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ.**

« عیسی پسر مریم گفت : معبودا، خداوندا ! مائده‌ای (خوانی) **از آسمان بر ما فروفرست که برایمان عیدی و نشانه‌ای از جانب تو برای پیشگامان و آیندگان ما باشد وروزی ما را عطا کن که تو بهترین روزی‌دهندگانی»،**

با این دعا، عیسی[ع] به وضوح نشان می‌دهد که هیچ امر خارق‌العاده‌ای به دست او نیست و مائده‌ای اگر بنا باشد برسد، بنا به اراده‌ی إلهی است. تصریح می‌نماید که مائده‌ی درخواستی نه فقط غذا، بلکه آیتی ازجانب خدا و مایه‌ی اطمینان و قوام دل‌های مؤمنی است که وظایف سنگین به‌عهده دارند و پاسدار رسالت إلهی او با آیندگان می‌باشند.

(۱۱۵) **قَالَ ٱللَّهُ إِنِّى مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ ۖ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّىٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ.**

« خدا گفت : همانا من فروفرستنده‌ی آن (مائده) **بر شما خواهم بود و هرکه از شما بعداز آن کُفر ورزد، پس او را عذابی کنم که هیچ‌یک از جهانیان را چنان عذابی نکنم »،**

مقطع آیه می‌رساند که به دنبال «تأیید خاص»، «تکلیف سنگین» نیز هست. «عقل» و «اختیار» انسان در عین آنکه نعمت بزرگی است، «تکلیف‌زا» هم می‌باشد. خصوصاً آنکه «عقل» با «فطرت متمایل به خوبی» و «ارشادِ پیامبران» تقویت گردیده ووقتی «تأییدات خاص» نیز نصیب انسان می‌شود، بار مسئولیّت او سنگین‌تر می گردد. این، نشانه‌ی «عدل» خداست که هرکس به تناسب روشنایی‌هایی که می‌یابد و امکاناتی‌که دراختیار می‌گیرد، مکلّف می‌شود.

درمورد نزول «مائده‌ی آسمانی»، قرآن کریم وارد چگونگی ماجرا و جزئیّات آن نشده ولی اقوال مسیحیّت آن را چنین شرح می‌دهد : « ... و بعداز آن عیسی به آن‌طرف دریای جلیل که دریای طبریّه باشد رفت. و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی‌را که به مریضان می‌نمود می‌دیدند. آنگاه عیسی به کوهی برآمده با شاگردانِ خود در آنجا بنشست. و فصح که عید یهود باشد نزدیک بود. پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته دید که جمعی کثیر به طرف او می‌آیند، به فیلیپس گفت از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟ و این‌را از روی امتحان به او گفت زیرا خود می‌دانست چه باید کرد. فیلیپس او را جواب داد که دویست دینار نان اینها را کفایت نکند تا هریک اندکی بخورند. یکی‌از شاگردان که آندریاس برادر شمعون پطرس باشد وی را گفت در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد ولیکن این از برای این‌گروه چه می‌شود. عیسی گفت مردم را بنشانید و در آن مکان گیاه بسیار بود و آن‌گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند. عیسی نان‌ها را گرفته و شُکر نموده به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند و

همچنین از دو ماهی به قدری که خواستند. و چون سیر گشتند به شاگردان خود گفت پاره‌های باقی‌مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود. پس جمع کردند و از پاره‌های پنج نان جو که از خورندگان زیاد آمده بود دوازده سبد پُر کردند. و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند گفتند که این البتّه همان **نبی** است که باید در جهان بیاید (و البتّه بعدها، اولیای مسیحیّت از «نبی»، «پسر خدا» ساختند !!) (انجیل یوحنّا/ باب ششم ـ آیات ۱ تا ۱۵).

(۱۱۶) وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِى وَأُمِّىَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِىٓ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِى بِحَقٍّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُۥ فَقَدْ عَلِمْتَهُۥ ۚ تَعْلَمُ مَا فِى نَفْسِى وَلَآ أَعْلَمُ مَا فِى نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ .

« **و زمانی که** (به روز رستاخیز) **خدا گوید : ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که غیرخدا، من و مادرم را دو معبود گیرید ؟** (عیسی) **گوید :** (خداوندا) **تو منزّهی، مرا نسزد که آنچه را حقّم نیست بگویم؛ اگر آن**(سخن) **را گفته بودم، حتماً تو آن را می‌دانستی؛ آنچه را در نفس من است می‌دانی و من آنچه را در ذات توست نمی‌دانم، جُز این نیست که تو خود دانای نهانهایی** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از یادآوری نعمت‌هایی که به عیسی[ع] ارزانی شد ـ مجدّداً به صحنه‌ی حضور پیامبران در روز قیامت بازگشته که شرح آن از آیه‌ی۱۰۹ شروع شد و اکنون مجدّداً عیسی[ع] مورد خطاب قرار گرفته است.

تفسیر المیزان می‌گوید : «تمام اموری‌که مسیحیان در حقِّ حضرت مریم و عیسی (ع) روا می‌دارند، از دعا و ثنا گرفته تا شفاعت‌طلبی و پناه‌جویی و روزه‌ای که به نام او گرفته با خضوع و خشوع به تمثالش روی می‌آورند و اعتقاد دارند نوعی سلطه‌ی غیبیّه بر اُمور دارد، همگی ازنظر قرآن عبادت بوده که برای غیرخدا محکوم است». ما نیز همین را می‌گوییم و معتقدیم که این اَعمال، نه فقط در حقِّ مریم[ع] و عیسی[ع] نارواست، بلکه در حقِّ امامان[ع] نیز جایز نیست.

(۱۱۷) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِى بِهِۦٓ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ رَبِّى وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِى كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ .

« **به مردم جُز بر طبق فرمان تو** (چیزی) **نگفتم که خدایی را عبادت کنید که خداوندگار من و خداوندگار شماست و تا زمانی که میانشان بودم برآنها گواه بودم، پس چون مرا وفات دادی تو خود بر آنها مراقب بودی و تو بر همه‌چیز شاهدی** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن عیسی[ع] در پاسخ به سؤال خداوند است؛ می‌گوید جُز به توحید خالص مردم را فرا نخواندم و تا زمانی‌که زنده بودم هرگز اجازه ندادم کسی در حقِّ من غُلُوّ کرده جُز «بنده‌ی خدا و رسول

او» خطابم نماید؛ امّا چون از دنیا رفتم تماسم با مردم دنیا و اقوال و احوال ایشان قطع شد و تو ـ ای خداوند ـ خود می‌دانی که چه پیش آمده است؛ **من بی‌خبرم**. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است.

اوّل آنکه عبارت «**تَوَفَّيْتَنِي** = مرا وفات دادی» در متن آیه، می‌رساند که عیسی^ع وفات یافت و مصلوب نگردید (نساء/۱۵۷).

دوّم آنکه در جمله‌ی «**فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ**» = پس چون مرا وفات دادی تو خود برآنها مراقب بودی» ضمیر«**أَنتَ**» که بین اسم و خبرِ «کانَ» آمده، افاده‌ی حصر می‌کند؛ یعنی عیسی^ع می‌گوید پس‌از رحلتم، دیگر از دنیا بی‌خبر بودم و فقط تو خدایی‌که همواره بر همه‌چیز شاهدی، می‌دانی چه شد. همچنین جمله‌ی اسمیّه‌ی «**أَنتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيد** = و تو بر هرچیزی شاهدی» این‌مطلب را تأکید نموده است.

سوّم آنکه گفتار گزارش‌شده‌ی عیسی^ع را درمورد دعوت پیروانش به «توحید خالص» در انجیل ـ هرچند دارای تحریفاتی است ـ چنین می‌خوانیم : «نه هرکه مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده‌ی پدر مرا که در آسمان است به‌جا آورَد. بسا در آن‌روز مرا خواهند گفت خداوندا خداوندا آیا به نام تو نبوّت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم. آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که هرگز شما را نشناختم، ای بدکاران از من دور شوید» (انجیل مَتّی، باب۷، آیات ۲۱ تا۲٤).

(۱۱۸) **إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**.

« اگر عذابشان کنی، آنها بندگان تواند و اگر از آنان درگذری، تو خود دانا و حکیمی »،

آیه‌ی شریفه بخش پایانی سخن عیسی^ع به درگاه خداوند درباره‌ی اَدای رسالتش می‌باشد. بعدازآنکه خاطرنشان ساخت مردم را جُز به بندگی خالصانه‌ی خدا دعوت نکردم ـ و تا زنده بودم با هر نوع انحرافی از توحید در میانشان به مبارزه برخاستم امّا بعداز وفاتم خبر ندارم که اُمّتم چه کردند (آیه‌ی قبل) ـ در آیه‌ی فوق عیسی^ع از خود سلب نقش کرده بی‌هیچ‌گونه درخواست شفاعتی برای اُمّتش، می‌گوید آنها ای خداوند ! بندگان تواند و تو آن دانا و حکیم مطلقی هستی که هر تصمیمی درباره‌شان بگیری حق است.

بدین‌ترتیب عیسی^ع رسماً خود را در قیامت غیرمؤثّر می‌شمرد، چنانکه در انجیل افراد را به پرهیز از گناه و ترس از عذاب إلهی هشدار می‌دهد : «اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند آن را قطع کرده از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده شوی. و اگر چشمت تو را لغزش دهد آن را قلع کرده از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است با یک چشم وارد حیات شوی از اینکه با دو چشم در آتش جهنّم افکنده شوی» (انجیل متّی، باب۱۸ ـ آیات۸ تا۱۰).

(۱۱۹) **قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ۚ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ**

رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ .

« خدا گوید : این، روزی است که راست‌گویان را راستی‌شان سود بخشد، برایشان باغ‌هایی است که نهرها از زیر(درختان)**اش جاری است، جاودانه در آن**(باغ‌ها) **بمانند، خدا از آنها راضی و ایشان از خدای خود خشنودند، این است کامیابی بزرگ »،**

یعنی قیامت، روز تحقّق کامل و نهایی امید حق‌پرستان و سرانجام پیروزی راست‌پیشگان است. بیان آیه کلّی است و از اینرو عیسی[ع] و هر حقیقت‌پیشه‌ای را نیز ـ به تناسب مقام و شایستگی ـ شامل می‌شود. آیه‌ی شریفه وجه بالاتر از بهشت را که «رضایت خدا» باشد یادآور شده که همراه با نعمت مادّی، آن را «**فوز عظیم** = رستگاری بزرگ» خوانده است. چه سعادتی بالاتر از آن آسایش خاطری که انسان احساس کند تمام اعتقاداتش درمورد فلسفه‌ی حیات و رضایت حق‌تعالی، درست بوده و رفتار سازمان خلقت با او و دیگران، همانگونه بوده که انبیاء(ع) وعده داده‌اند.

(۱۲۰) لِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا فِيهِنَّۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرُۢ .

« سلطنت آسمان‌ها و زمین و هرچه در آنهاست از آنِ خداست و همو بر هر امری تواناست »،

آری، «جریان هستی» دراختیار خداست و لازمه‌ی «حکمت» او بروز صحنه‌ای است که در آن حق از ناحق ـ نهایتاً ـ مشخّص شود (تا انسان مختار ـ دربرابر تمام تذکّرات و قوانینی که در این سوره آمده ـ چه بردارد و چگونه عمل کند ؟!).

سوره‌ی اَنعام

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در دوران **مکّه** نازل شده و به مناسبت قواعدی که درباره‌ی خوردن گوشت حیوانات در اواخر سوره (آیات ۱۵۰←۱۳۶) آمده «**اَنعام** = چهارپایان» نام‌گذاری شده است[۱]. مفاد سوره، به طور کلّی، در معرّفی **توحید** و اصلاح افکار مشرکان بوده، مباحث مبسوطی‌را در این‌زمینه مطرح کرده‌است که طی ۱۵ بخش به قرارزیر درنظر گرفته می‌شود:

---

(۱) ـ متأسّفانه این سوره، دستاویز بسیاری از سطحی‌نگران قرار گرفته که به عنوان «**ختم اَنعام**» مجالسی برپا کرده و بدون عنایت به مفاد سوره و نتیجه‌گیری‌های تربیتی از آن وصرفاً به قصد برآورد حاجات، به قرائتش می‌پردازند و ضمناً به روضه‌خوانی پرداخته و گروهی از بانوان غالباً متمکّن را (به جای محتاجان) از سفره‌ی پُر رونقی بهره‌ور می‌سازند! درصورتی‌که محتوای سوره‌ی شریفه هیچ‌گونه تناسبی با اینگونه بهره‌برداری‌ها ندارد، بلکه سراپا توحید خدا و مبارزه با شرک و غُلُوّ است. منشأ این رفتارِ نا به‌جا، روایات غُلُوّآمیزی است که در ثواب قرائت سوره‌ها از قول «**اُبَیّ بن کعب**» ذکر شده و آنهارا به رسول‌خدا[ص] نسبت داده‌است! به عنوان مثال، درتفسیر **کشّاف** و درتفسیر **ثَعلَبی**، از «**اُبَیّ بن کعب**» به عنوان قولی از پیامبر اکرم[ص] آمده است که: «سوره‌ی انعام به یکباره بر من نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت نموده، تسبیح و ستایش خدا می‌کردند، پس هرکس این سوره را بخواند، آن هفتاد هزار فرشته، به عدد آیات سوره‌ی انعام، شب و روز برای او استغفار می‌کنند.» و در سند این‌حدیث نام «**ابوعصمت مروزی**» است که متّهم به **کذب** و دروغ می‌باشد. همچنین در کشّاف آمده که: «پیامبر[ص] فرمود: هرکس سوره‌ی ابراهیم را بخواند، ده حسنه، به عدد هر بُت‌پرست و غیر بُت‌پرست به او می‌دهند!»، و در مورد سوره‌ی نحل حدیث نبوی می‌آورَد که خداوند بر خواننده‌ی آن، نعمت‌هایی‌را که در دنیا به او داده حساب نمی‌کند (به عبارت دیگر، فقط با خواندن سوره‌ی نحل، انسان از حساب و کتاب آخرت معاف می‌شود!).

«**شهید ثانی**» در کتاب «**درایة الحدیث**» نشان داده که کلّیّه‌ی اینگونه روایات را ـ به منظور جلب مردم به قرآن ـ یکی از صوفیان آبادان ساخته و به پیامبر[ص] نسبت داده است تا به پندار وی باعث شود افراد، به جای آن تعلّق خاطری که به کتب سیره و مغازی نشان می‌دهند، به قرآن روی آورَند. امّا متأسّفانه این اخبار نادرست در کتب تفسیر راه یافته (و به خصوص درمورد سوره‌ی انعام و ثواب قرائت آن، دست به غُلُوّهای عجیب زده‌اند!). ما کوچکترین سندی که نشان دهد افراد در صدر اسلام، مجالس «ختم اَنعام» به پا کرده و اصولاً برای برآورد خواسته‌هایشان به اینگونه امور متوسّل می‌شده‌اند، نمی‌شناسیم.

بخش اوّل (آیات ۱۱←۱) با ستایش خدا و تعلیل آن آغاز شده و اشاره دارد که ستایش مطلق از آنِ خداست زیرا یگانه قدرت وحکمت مؤثّر در نظام عالم است. امّا مذمّت می‌نماید که علی‌رغم این‌حقیقت، حق‌ناشناسان دیگران را ـ که مؤثّر در کار هستی نیستند ـ با خدای عالم برابر می‌شمرند! پس‌از این مقدّمه آیات شریفه به عناد منکران می‌پردازد و خاطرنشان می‌سازدکه علی‌رغم همه‌ی نشانه‌های خدا در نظام هستی، باز معاندان درباره‌ی او تردید می‌کنند و دیانت را به سُخریّه می‌گیرند و روزی خواهد رسید (قیامت) که به سرانجام تمسخرهای خود می‌رسند. متعاقباً آیات، شروع به نصیحت می‌نمایدکه مگر این معاندانِ حق، به عاقبت منکران پیشین توجّه ندارندکه به چه قدرت و شوکتی رسیده بودند ولی بااینهمه درنتیجه‌ی گناهانشان، به سقوط وهلاکت افتادند؟ آنگاه به تشریح روحیّه‌ی عناد می‌پردازد که تا چنان روحیّه‌ای در افراد هست، هیچ استدلال و حتّی معجزه‌ای سودشان ندهد و رو به هدایت نمی‌روند و این، حماسه‌ی غم‌انگیز انسانها در طول تاریخ بوده است.

بخش دوّم (آیات۲۷←۱۲) پس‌از سخن ازیکتاپرستی (**توحید**) و دیانت (**نبوّت**) و اشاره به روحیّه‌ی منکران در آیات قبل، در این بخش به **معاد** پرداخته و مشیّت خداوند را در فرارسیدن **رستاخیز** تذکّر می‌دهد. خاطرنشان می‌سازد که خدا «حساب خصوصی» با کسی ندارد و پیامبر او هم اگر عصیان ورزد، باید از عذاب روز قیامت بترسد. متعاقباً نسبت به مخالفت با پیامبر اسلام[ص] و اتمام حجّت‌های او که علاوه برقرآن در آثار اهل کتاب نیز آمده، هشدار می‌دهد و به سرانجام منکران در قیامت اشاره می‌کند.

بخش سوّم (آیات ۳٦←۲۸) به دنبال آیات بخش قبل ابتدا از حسرت خسران‌دیدگان دنیوی درآخرت ـ که کاش می‌توانستند به دنیا بازگشته وجبران مافات کنند! ـ سخن می‌گوید. سپس انکار آنان را از آخرت ـ طی زندگی دنیا ـ یادآور شده نصیحت می‌کند که مردمان فریب زندگی دنیارا نخورند و آخرت را کوچك نشمرند. آنگاه پیامبر[ص] (و همه‌ی مؤمنان) را دلداری می‌دهد که انکار منکران شمارا اندوهگین نسازد که آنان نه با شما، بلکه با خدای عالم عناد می‌ورزند، امّا کسانی‌که گوش حق‌شنو دارند، پیام حق را اجابت خواهند کرد.

بخش چهارم (آیات ٤٥←۳۷) از توقّعات مشرکان آغازمی‌کندکه انتظار داشتند پیامبر[ص] ـ در دعوت به خداپرستی خالص و ایمان به توحید ـ معجزه‌ای به آنها ارائه دهد. می‌فرماید

این گونه درخواست‌ها ازسر جهالت است که آیات نشانگر خدا را در هستی رها کرده به جای تفکّر و انصاف برای نیل به ایمان توحیدی، حوادث خارق‌العاده می‌طلبند. در مقابل تصریح می‌نماید که خداوند برای هدایت مردم هیچ‌مطلبی را در قرآن فروگذار نکرده، بلکه این منکرانند که چشم حقیقت‌بین و گوش حق‌شنوی خود را ازدست داده‌اند؛ و خداوند هرکه را منصف و شایسته بیند به راه‌های خود هدایت می‌کند. در این ارتباط خاطرنشان می‌سازد که پیامبران خدا به سوی اُمّت‌ها گسیل شدند و خداوند مردمان را از سختی‌ها وگشایش‌ها گذراند تابلکه عبرت آموخته به سوی او بازگردند ولی چون تذکّرات إلهی‌را پشت گوش افکنده غرق مستی‌های‌دنیا شدند، به عذاب سخت إلهی گرفتار آمدند.

بخش پنجم (آیات ٦٥←٤٦) سخنان مبسوطی با مشرکان دارد، همآنها که خدا را به عنوان خالق هستی پذیرفته ولی رفتاری‌را که باید منحصراً با خدا داشت، به دیگران نیز تعمیم داده (و هنوزهم می‌دهند!) از این گونه افراد می‌پرسد که آیا هیچ توجّه کرده‌اند که در بستر قدرت إلهی قرار دارند و اگر خداوند اراده به تعطیل قوّه‌ای از قوای آنها بنماید یا عذاب او سویشان رود، از مشیّت خدا نتوانند گریخت؟ متعاقباً از پیامبر^ص^ می‌خواهد که اعلام دارد او فقط بشارت و هشدار می‌دهد و دربرابر امر قاطع خدا نمی‌تواند برای کسی کارسازی کند؛ فرمانش می‌دهد که پذیرای همگان و امیدبخش مؤمنان باشد و منکران را ندا دهد که موضع او جدای از آنهاست و توقّعات بی‌جایی را هم که می‌جویند دراختیار ندارد تابرایشان بیاورد! کارها همگی دست خداست و مرگ و حیات در اختیار اوست.

بخش ششم (آیات ٧٢←٦٦) در تداوم سخن با مشرکین و انکار قرآن ازسوی آنهاست و به تناسب، مؤمنان را متذکّرمی‌شودکه درمجلس استهزاءِ دین ننشینند و نُقل محفل بی‌دینان نباشند. به پیامبر^ص^(و همه‌ی پیروان او) می‌فرماید کسانی را که دنیا فریبشان داده و دین خود را به بازیچه گرفته‌اند به قرآن اندرز دهد شاید مؤثّر افتاده رو به هدایت روند و به دام اعمال خود نیافتند.

بخش هفتم (آیات ٨٣←٧٣) در چارچوب تأکید بر قدرت و حکمت خدا در آفرینش از یک‌طرف و تصریح بر ناتوانی معبودهای باطل ازطرف دیگر، داستانی از ابراهیم^ع^ نقل می‌کند که چگونه با ابراز شایستگی (حق‌طلبی) به هدایت إلهی دست یافت و سپس به

هدایت قومش همّت گماشت. می‌فرماید خداوند حجّت خود را به ابراهیم^ع^ داد و درجات هرکه را که لایق بیند، رفعت می‌بخشد.

بخش هشتم (آیات ۹٤←۸٤) پس‌از ذکر ابراهیم^ع^ و ارزانی نعمت روحانی خداوند به او، از فرزندان ابراهیم ـ که با ابراز شایستگی به افتخار رسالت إلهی رسیدند ـ یاد می‌کند. سپس پیامبر^ص^ را فرمان می‌دهد که او نیز به هدایت آنان اقتدا کند و نشان می‌دهد که انکار «**نبوّت**» حاکی از عدم شناخت درست خداوند است. در این ارتباط یهودیانی را که علیه پیامبر^ص^ با مشرکان همپشتی می‌نمودند مخاطب قرار داده می‌پرسد اگر نبوّتی در کار نبوده است، پس منشأ کتاب موسی^ع^ ـ که تحریفش کرده‌اید ـ از کجاست؟ آنگاه به قرآن می‌پردازد که کتابی مبارک و مصدِّق کتب پیشین است و ستمگرانی را که آن را دروغ شمرده تخطئه‌اش می کنند، از عذاب إلهی بیم می‌دهد.

بخش نهم (آیات ۱۰۵←۹۵) به دنبال اشاره به حضور انسان در محکمه‌ی عدل إلهی و بی‌تأثیری شفیعان وپشتوانه‌های اعتباری دنیا در سرنوشت نهایی او (آیات آخرین بخش قبل) آیات این‌بخش خواننده‌را به مؤثّر واقعی در کار عالم توجّه می‌دهد؛ همو که پدید آورنده‌ی حیات نباتی و حیوانی است و نظام عالم را تدبیر و تقدیر می‌کند. می‌فرماید جاهلان برای چنین خدایی شریکان قائل شده و پسران ودختران تراشیده‌اند، درحالی‌که خدای عالم مُبَرَّی از این نسبت‌هاست و ازطریق قرآن، بصیرت‌ها سوی بندگانش فرستاده است.

بخش دهم (آیات۱۱۱←۱۰٦) به دنبال سخن از مشرکان و معاندان در بخش‌های قبل، در این بخش روی سخن به پیامبر^ص^ آورده و می‌فرماید این‌منکران را ـ پس‌از تذکّر و اتمام حجّت ـ رها ساز و با اتّکال به خدا در راهت استوار باش. خاطرنشان می‌سازد که پیامبر^ص^ عهده‌دار ایمان آوردن مردم نیست و در این ارتباط تأکید می‌نماید که جبهه‌ی ایمان دست به خشونت و پرخاش‌گری به جبهه‌ی کفر نزنند که آنان نیز درمقابل، مقدّسات مؤمنان را هدف قرار می‌دهند (و «حقّانیّت» در مسیر بدگویی و دشنام، گم می‌شود). می‌فرماید معجزات نیز رهگشای آن دلهای معاند نخواهد بود و با خصومتی‌که نسبت به حق دارند ـ بر طبق قوانین إلهی در وجود ـ دل‌ها و دیدگانشان از رؤیت و تصدیق حق محروم است.

بخش یازدهم (آیات۱۲٤←۱۱۲) پس‌از سخن از «عناد در برابر حق» در آیات گذشته،

در اینجا به نتایج مترتّب از آن که منجر به دشمنی با پیامبران می گردد ، پرداخته است. می‌فرماید خدا می‌توانست همگان را چنان بیافریند که ناگزیر از ایمان باشند ولی در آن خلقت جبری، کمالی نبود. پس مؤمنان در راه ایمانشان پیش روند و معاندان را ـ پس‌از ارشاد و اتمام حجّت ـ به خدا واگذار کنند. متعاقباً خطاب به مشرکان، نصیحت می کند که قرآن را دست کم نگیرند که منصفان از اهل کتاب نیز می‌دانند که قرآن، پیامی ازجانب خداست، هرچند اکثریّت مردم جُز از حدس و گمان پیروی نمی کنند و ازجمله در عین اعتقاد به خدا، به نام این و آن بُت قربانی می کنند و غیرخدارا همچون او بزرگ می‌شمرند! آیات شریفه ـ در نهایت ـ به سنجش دو دسته «مشرک» و «مؤمن» پرداخته خصوصیّات آنها را باهم مقایسه می کند.

بخش دوازدهم (آیات ۱۳۵←۱۲۵) به دنبال سخن از مشرکان که از حیات معنوی برخوردار نیستند و کسانی که خدا آنها را به حیات اسلام زنده ساخت، در این‌بخش از آیات به تشریح عکس‌العمل افراد دربرابر دعوت به ایمان پرداخته‌است. می‌فرماید خدا قلوب کسانی را که لایق بیند به روی اسلام می گشاید و بی‌لیاقتان را به گمراهی سپرده سینه‌ی آنان برای پذیرش حق تنگ می گردد. آنگاه سرانجام دو دسته را شرح می‌دهد که دسته‌ی اوّل مقیمان سرای سلامت و دسته‌ی دوّم ساکنان منطقه‌ی عذاب إلهی خواهند بود.

بخش سیزدهم (آیات ۱۵۰←۱۳۶) در این بخش از حیواناتی سخن می گوید که مشرکان بی‌هیچ منطقی و صرفاً به خاطر افکار خرافی، حرام دانسته و به مصرف نمی‌رساندند. متعاقباً پاره‌ای نعمت‌های خدا را در دنیا ـ از ثمرات و دام‌ها ـ برشمرده می‌فرماید به جای آن باورهای خرافی، از این محصولات بهره برید و حقّ نیازمندان را نیز بدهید.

بخش چهاردهم (آیات ۱۵۹←۱۵۱) در برابر محرّمات بی‌منطقی که مشرکان به عنوان مذهب ساخته و پرداخته بودند (آیات بخش قبل) در این بخش از آیات، محرّمات واقعی خدا را به آنها معرّفی می کند : اینکه چیزی را شریک او نشمرند، به پدر و مادر احسان ورزند، فرزندانشان را از بیم فقر مکشند، از آدم‌کشی دست بردارند، به مال یتیمان نزدیک نشوند، کم‌فروشی نکنند، عادلانه و به‌حق سخن گویند هرچند به ضرر خود و خویشانشان باشد و به قولی که می‌دهند و پیمانی که می‌بندند وفادار باشند. می‌فرماید خدا شما را به

اینها سفارش می کند و این راه راست اوست که قبلاً به موسی[ع] (ده فرمان) و عیسی[ع] وحی شد و توسّط آخرین پیامبرخدا[ص] نیز بر آن تأکید می گردد.

بخش پانزدهم (آیات ١٦٥←١٦٠) در این بخشِ آخرین سوره، همه‌ی کسانی‌را که به حفظ راه راست خدا کوشیده پیگیر نیکی‌ها هستند، مورد تشویق قرار می‌دهد. می‌فرماید پاداش هرکار نیکی را خدا ده برابر می‌دهد (فضل خدا) ولی بدکاران جُز معادل بدکاری خود کیفر نمی‌بینند (عدل خدا). خاطرنشان می‌سازد که «راه راست خدا» (در نهایت) همان آئین استوار ابراهیم[ع] است که گفت «**نماز و عبادت و زندگی و مرگم از آنِ خداست**» و سوره را با این تأکید به پایان می‌برد که «**هیچ باربرداری بار گناه دیگری را برندارد، بازگشت همگان به سوی خداست و او شما را از (حق و ناحق) اختلافاتتان آگاه خواهد ساخت**».

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلۡأَرۡضَ وَ جَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَ ٱلنُّورَۖ ثُمَّ ٱلَّذِینَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ یَعۡدِلُونَ .**

« **ستایش**(مطلق) **خدایی راست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنی را مقرّر داشت؛ سپس آنان‌که کفر ورزیدند، دیگران را** (که مؤثّر در کار هستی نیستند) **با او برابر می‌شمرند!** »،

بر طبق نظم موجود قرآن، سوره‌ی انعام دوّمین سوره‌ای است که با «حمد» خدا آغاز می‌شود و سه سوره‌ی دیگر (کهف، سبأ و فاطر) نیز بدین‌صورت آغاز شده است.

در آیه‌ی فوق (مانند آیات سوره‌ی فاتحه) در مقام تعلیل می‌فرماید که ستایش خاصِّ خداست زیرا «آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین و پدید آورنده‌ی تاریکی‌ها و روشنی است». به عبارت دیگر سایرین که چنان قدرت وحکمتی ندارند، شایسته‌ی آن‌ستایش خاص ومطلق نیستند.

پس‌از ذکر «**آسمان‌ها** و **زمین**»، به تقدیر «**نور** و **ظلمت**» تصریح شده و بدین‌ترتیب، گویی آسمان و زمین را به منزله‌ی ظرفی برای نور و ظلمت اعلام می‌دارد. ضمناً با توجّه به وسعت وطبقات فضای کیهان، واژه‌ی «**سماوات** = آسمانها» دربرابر «**ارض** = زمین» آمده و ازآنجا که «ظُلمت» درجات مختلف داشته، با مقادیر گوناگونِ «نور» کم و زیاد می‌شود، اوّلی را به لفظ جمع (**تاریکی‌ها**) ودوّمی را به صورت مفرد (**نور**) آورده است. به علاوه آیه‌ی شریفه می‌رساندکه برخلاف فلسفه‌ی «**ثنویّت**» مبدءِ «نور» و «ظلمت» هردو یکی است. (چنانکه ازنظر علمی نیز این‌دو تابع یکدگرند و نور است که چون ضعیف یا محو شود، ظلمت پدید می‌آید). برخی از مفسّران ظلمت و نور را به شب و روز تفسیر نموده‌اند.

واژه‌ی«**یَعْدِلُون**» درمقطع آیه ازمصدر«عدل»، به‌معنی «هموزن، همتا» می‌باشد. یعنی، باوجودآنکه حقیقت ستایش برای خداست، مردم حق‌ناشناس، دیگران را چنان ستایش می‌کنند که گویی مقام خدایی دارند! طبری در تفسیر آیه آورده که هرچند جمله‌ی مزبور صورت خبری دارد، ولی دستوری برای مؤمنان نیز می‌باشد که ستایش‌ها را خاصِّ خدا شمرند و «**حمد** مطلق» را به او اختصاص دهند.

(۲) **هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَكُم مِّن طِینٍ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلًاۖ وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥۖ ثُمَّ أَنتُمۡ تَمۡتَرُونَ .**

« **هموست آنکه شما را از گِلی آفرید؛ سپس** (برایتان) **اجلی مقدّر داشت و اجلی معیّن نزد اوست، با اینهمه شما** (در قدرت و إلهیّتش) **تردید می‌کنید ! »**،

در پی سخن از آفرینش **عالم** (آیه‌ی قبل) در این آیه ـ در مقام اظهار قدرت ـ به آفرینش **آدم** اشاره می‌نماید. می‌فرماید تنها قدرت خلاّق خدا و نیروی آفرینش اوست که می‌تواند «**طین** = گِل، موادّ عنصری» را به چنین کمال و سرانجامی(آدم) برساند. به دنبال این تذکّر، کارایی و نفوذ أمر خدا را در زندگی انسان بیان می‌دارد که «برای او اجلی قرار داد و اجل معیّن نزد اوست». مفسّران در این‌باره مطالب گوناگونی آورده‌اند. به طور کلّی می‌توان نتیجه گرفت که ذکر «اجل» در آیه به صورت مطلق (**اَجَلاً**) و مقیّد (**اَجَلٌ مُسَمًّى**) حاکی از آن است که دو نوعِ اجل برای انسان وجود دارد : (۱) اجل معلّق یا مرگ زودرس و دفعی در نتیجه‌ی حوادث و امراض و (۲) اجل محتوم یا مرگ طبیعی. بعضی گفته‌اند اجل نخستین با مرگ آدمی پایان می‌پذیرد و اجل دوّم، با عمر عموم آدمیان تا قیامت پیوند دارد.

درمورد مقطع آیه (**ثُمَّ اَنتُمْ تَمْتَرُون** = پس شما تردید می‌کنید) ممکن‌است منظور این باشدکه با وجود این توانمندی حق‌تعالی، شما مشرکان در قدرت خدای خالق عالَم و آدم بر ظهور مجدّدِ انسان پس‌از مرگ او تردید دارید !

(۳) وَ هُوَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ فِى ٱلْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ .

«**و او، معبود** (راستین) **درآسمان‌ها وزمین‌است؛ نهان وآشکارِ شمارا می‌داند وازآنچه می‌کنید آگاه‌است**»،

بحث «**توحید عبادت**» است که در کُلِّ هستی، یگانه مقام درخور عبادت وستایش، خداست (هرچند دیگران، بنا به جهل، گِرد قبر شخصیّت‌ها طواف کنند و از ایشان حاجت طلبند و نُذورات به نامشان برپا دارند و قربانی‌ها برایشان روا دانند ! ـ که این‌ها همه از دیدگاه قرآن، «عبادت» به شمار می‌رود). متعاقباً در آیه‌ی شریفه، به علم دقیق و محیط إلهی بر پنهان و آشکار انسان اشاره شده که ضمانت اجرا در بروز رستاخیز و محاکمه‌ی عادلانه‌ی انسان است.

(۴) وَ مَاتَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ .

« **و هیچ نشانه‌ای از آیات خداوندشان بر آنها نیآمد، مگر آنکه از آن رویگردان بودند ! »**،

از اینجا، بحث عناد و لجاج مشرکان دربرابر آیات حق آغاز شده که از نشانه‌های آن یگانه خالق هستی و تنها مقام درخور ستایش که اجل‌ها برای انسان مقرّر داشته و پنهان و آشکار آدمی‌را می‌داند، معاندان ـ با فقدان روحیّه‌ی منصف و «قلب حق‌پذیر» ـ رویگردانده اعراض می‌کنند ! آن نشانه‌ها، اعمّ از معجزات تکوینی یا آیات تشریعی می‌تواند باشد.

(۵) فَقَدْ كَذَّبُوا۟ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُا۟ مَا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ .

« همانا حق را ـ چون به سویشان آمد ـ تکذیب کردند ، پس به‌زودی اخبار آنچه را که به ریشخند می گرفتند به آنها می‌رسد »،

منظور از «**حق**» همان اسلام ـ قرآن و نبوّت پیامبر[ص] ـ است که امروزه نیز در دنیا وجود داشته (قرآن در دسترس و سنّت پیامبر[ص] روشن است) ولی دنیاپرستان انکارش می‌کنند ! بخش بعدی آیه حاکی از آن است که مشرکان عرب خدا و قرآن و آخرت را مسخره می‌کردند (وهم‌مسلکانشان امروزه هم آنرا ادامه می‌دهند) ومی‌فرماید، صحّت وتحقّق این اخبار، به‌زودی به آنها می‌رسد.

(۶) أَلَمْ يَرَوْاْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّٰهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَ أَرْسَلْنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَ جَعَلْنَا ٱلْأَنْهَٰرَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ .

« آیا ندیدند که چه بسیار نسل‌ها که پیش‌از ایشان هلاک کردیم؟ (مردمانی)**که در زمین چنان امکاناتی بدادیم که به شما آن تمکّن نبخشیده‌ایم؛ و**(باران‌های) **پیاپی** (و پُربرکت) **آسمان را بر آنها می‌فرستادیم و نهرها از زیر** (پای)**شان جاری ساختیم؛ پس از آن ایشان را ـ به سبب گناهانشان ـ هلاک کردیم و نسلی دگر بعداز آنها، پدید آوردیم »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد همانگونه که هماَهنگی و وحدت پدیده‌های عالَم تصادفی نیست، حوادث تاریخ و سرنوشت اقوام و ملل نیز بنا به تصادف پیش نمی‌آید! تاریخ، حامل قوانین اجتماعی خداوند است و جا دارد که تکذیب کنندگانِ حق در آن بنگرند و سقوط وحشتناک قدرتمندان سرکش را با دیده‌ی عبرت ببینند.

وجه خطابی آیَه در«**ما لَمْ نُمَكِّن لَكُمْ** = به شما آن‌تمکّن نبخشیده‌ایم» به مشرکان قریش (و امثال آنها) برمی‌گردد. تفصیل اقوامی به مانند «عاد» و«ثمود» و غیره در عربستان مشهور بود که به قدرت و تمدّن‌های شاخص زمان خود رسیده بودند (شُعراء/۱۲۳←۱٤۹) و در اثر گناه و حق‌کُشی، چنان واژگون گشتند که داستان سُقوط وحشتناک آنان زبانزد خاصّ و عامّ بود.[1] می‌فرماید آنها به چنان آبادانی و رفاهی رسیده بودند که گمان می‌کردند دنیا همواره به کام ایشان است! (در آیه، واژه‌ی «**سَماء** = آسمان»، برای بیان «باران» به کار رفته، چنانکه درفارسی نیز می‌گوییم «رودخانه جاری شد»، درصورتی‌که فقط آب آن حرکت می‌کند) ولی آن ثروت و قدرت و ثبات هم نتوانست از چنگال قهر خدا نجاتشان دهد!

(۷) وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.

---

(۱) ـ گفته می‌شود آثارتمدّن‌های نابود شده‌ی این اقوام در حفّاری‌های اخیر در عراق و غیره کشف شده‌است (به کتاب : «زادروز پیامبر اسلام[ص]» نوشته‌ی دکترمحمود رامیار، و مقدّمه‌ی ترجمه‌ی قرآن مجید به قلم آقای ابوالقاسم پاینده نگاه کنید).

« و **اگر مکتوبی در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم ، و آن را با دستانشان لمس می‌کردند ، باز کافران می‌گفتند : این جُز جادوی آشکار** (چیزی) **نیست ! »**،

آیه‌ی شریفه حاکی ازآن است‌که روحیّه‌ی عناد درکافران مانع می‌شود‌که هرگونه بُرهانی را بپذیرند، چنانکه اگر درخواست‌های عجیب و غریب آنان نیز اجابت شود، آن‌را به تقلّب وجادوگری نسبت می‌دهند.[۱] به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که برای درک حقیقت باید ابتدا روحیّه‌ی منصف داشت و بدون انصاف، براهین و حتّی معجزات، موجب تصدیق و پذیرش حق و نیل به ایمان نمی‌شود.

(۸) وَقَالُواْ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌۖ وَ لَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ ٱلْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ .

« **و گفتند چرا فرشته‌ای** (دیدنی) **بر او نازل نشد ؟! وهرگاه فرشته را** (بدآن صورت) **نازل می‌کردیم، کار به پایان می‌رسید سپس مهلت داده نمی‌شدند »**،

در آیه‌ی قبل سخن از نزول عینی «کتاب (قرآن)» از آسمان بود (نساء/۱۵۳ و حجر/۱۵ و۱٤) و در اینجا، توقّع مشرکان درمورد نزول عینیِ فرشته‌ی وحی مطرح شده‌است. پاسخ خدا به آنان، به صورتی در این آیه و به صورت دیگر در آیه‌ی بعد آمده است.

در اینکه منظور از «**لَقُضِيَ الأمْر** = کار به پایان می‌رسید» در آیه‌ی فوق چیست؟ مفسّران آورده‌اند که اگر فرشته‌ای با هیبت ملکوتی خود بر مردم ظاهر شود و بازهم ایمان نیاورند نشان آن است که طومار عمر دنیوی درهم پیچیده شده و زمان عذاب گناهکاران فرارسیده است. آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که خداوند نمی‌خواهد کافران را بدون مهلت به عذاب رساند، بلکه به آنها مهلت می‌دهد تا شاید فکر و دل به حقیقت سپرند.[۲]

(۹) وَ لَوْ جَعَلْنَٰهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَٰهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ .

« **و اگر او** (فرستاده‌ی خود) **را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، قطعاً وی را به صورت مردی درمی‌آوردیم و**(در آن‌هنگام) **آنچه‌را که** (اینک) **اشتباه می‌کنند بر آنها مشتبه می‌ساختیم »**،

یعنی، اگر قرار باشد فرشته‌ای نازل گردد و با تمثّل به‌صورت بشری بین شما مردم معاند ظاهر گردد، درآن صورت، باز تمام ایراداتی‌که به پیامبر[ص] می‌گیرید، به او می‌گرفتید ! آیه‌ی شریفه می‌رساند که «نبوّت» همواره با منطق حسّی توأم نیست، بلکه خداوند می‌خواهد روحیّه‌ها اصلاح شود و «عقول» حرکت کرده، واقعیّت‌ها را دریابند. ازاینرو، دربرابر توقّعات منکران برای «معجزات حسّی»، منظّماً دلیل عقلی می‌آورَد.[۲]

---

(۱) ـ از سوی دیگر آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که زمان پیامبر[ص]، در عربستان **کاغذ** وجود داشته است.

(۲) ـ پیامبر اسلام[ص] معجزات ابتدایی (به مانند آنچه که به موسی[ع] و عیسی[ع] داده شد) و معجزات اقتراحی (به مانند آنچه که بنا به آیه‌ی۸ سوره از او توقّع داشتند) هیچ‌کدام را نداشته است. امّا با استدلال‌ها درباره‌ی نظام هستی که در قرآن آمده و اِمدادهای إلهی در حقّ پیامبر و مسلمین در جنگ‌ها و پیشگویی‌های قرآنی (قمر/۴۵ و روم/۶←۲) انتظار می‌رفته که مردم هم‌عصر پیامبر[ص] شواهد کافی برای تشخیص صدق او را داشته باشند.

(۱۰) وَ لَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنْهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ .

« و همانا رسولان پیش‌از تورا به مسخره گرفتند و مسخره‌کنندگانشان را آنچه استهزاء می‌کردند فراگرفت »،

یعنی، همواره معاندان ـ دربرابر حق ـ توقّعات غریب داشته ریشخند و مسخرگی پیشه کرده‌اند و اسلام و قرآن در اینباره تنها نیست. بدین‌ترتیب، آیه‌ی شریفه، پیامبر ص و همه‌ی پیروان راه او را ـ درطول تاریخ ـ در برابر عناد و ستیزِ کُفرپیشگان، تسلّی می‌دهد؛ و اضافه می‌کند که سرانجام، تهدیدات و عقوبت‌هایی را که کافران در گذشته مسخره می‌شمردند، به ایشان می‌رسید و می‌رسد (و به کافران زمان شما هم خواهد رسید).

(۱۱) قُلْ سِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ ثُمَّ ٱنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ .

« بگو : در زمین بگردید، سپس بنگرید که سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود »،

آیه‌ی شریفه با منکران دینی ـ که همواره وعده‌های اُخروی را به ریشخند می‌گیرند ـ روی سخن دارد. می فرماید اگر شاهد تاریخی هم می‌خواهید، به سرنوشت ملل و اقوام رجوع کرده بنگرید که سرانجام کسانی که منجیان خود را به سخریّه می‌گرفتند، چگونه بود!

بخش دوّم

(۱۲) قُل لِّمَن مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ قُل لِّلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .

« بگو : آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست ؟ بگو : از آنِ خداست که رحمت را بر خود مقرّر داشته است؛ بی‌شک شما را به روز رستاخیز ـ که شکّی در آن نیست ـ گِرد می‌آورد (امّا) **کسانی که نفس خود را دچار خُسران کرده‌اند، ایمان نمی‌آورند »،**

به دنبال آیات گذشته در طرح «**توحید**» و «**نبوّت**»، آیه‌ی فوق به قدرت خالق هستی ـ به عنوان مقدّمه‌ای در اثبات «**معاد**» ـ اشاره دارد. خطاب به پیامبر^ص می‌فرماید از مشرکان بپرس عالَم از آنِ کیست؟ و آنها ـ چون معتقد به خالقیّتِ خدا هستند (مؤمنون/۸۹←۸٤) ـ خواهند گفت : خدا، پس تو نیز ای پیامبر! تصدیق کرده «**قُل لِلّه** = بگو : آری جهان از آنِ خداست»، خدایی که آثار رحمت او در تمام شئون هستی متجلّی است و این رحمت را هم کسی به خدا نداده، بلکه به مانند تمام کمالات او، ذاتی است.[۱] از اینرو در عقوبت گناهکاران شتاب نمی‌ورزد و همگان را در آن‌روز موعود ـ قیامت ـ گرد می‌آورد، امّا معاندان حق که با گناهانشان به خود ظلم می‌کنند، به این حقیقت ایمان نمی‌آورند.

(۱۳) وَ لَهُۥ مَا سَكَنَ فِي ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ .

« **وهرآنچه در شب وروز قراردارد، از آنِ خداست وهمو** (به گفتاربندگان) **شنوا و**(از کردارشان) **آگاه‌است** »،

نحوه‌ی بیان چنان است که گویی اشیاء ساکن‌اند و نور (روز) و ظلمت (شب) در اطرافشان در حرکت. این سکون به معنی وقوع است. به عبارت دیگر، هرآنچه در نور و ظلمت واقع شده‌است و شب و روز بر آنها می‌گذرد، از آنِ خداست؛ و چنین خدایی البتّه از هرآنچه گفته شود و انجام گردد، آگاهی دارد.

(۱۴) قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّيٓ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

---

(۱) ـ شایان توجّه اینکه در «**كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَة** = خدا رحمت را بر خود مقرّر داشته است»، واژه‌ی «**کتابت**» به معنی حتمیّت و وجوب آمده درحالی‌که درمورد «خشم خدا» چنین تعبیری نیامده است. از همین‌روست که هیچ کس نباید از رحمت خدا ناامید شود.

« بگو : آیا به جُز خدا مولایی بگیرم ؟! نوآفرینِ آسمان‌ها وزمین‌که می‌خورانَد وخورانده نمی‌شود؟ بگو : من مأمورشدم که اوّلین مسلمان باشم ؛ و البتّه از مشرکان مباش ! »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق ولایت غیرخدا را رد می‌کند. می‌فرماید آیا واقعاً صحیح است که انسان ، جُز آن مقامی که بدون هیچگونه سابقه‌ای جهان را آفرید وروزی همه‌را ـ بدون آنکه خود از منبعی تغذیه شود ـ فراهم آورد، در دنیا مولایی اختیار نماید ؟ ولیِّ پیامبر[ص] و همه‌ی مسلمانها خداست. لذا آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که هرگونه احساس و عملی‌که اطاعت مطلق و رقّیّت و خضوع کامل انسان را دربرابر غیرخدا شامل شود ـ که ولی‌گزینی غیرخداست ـ شرک است و از اینرو بلافاصله به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروانش) فرمان می‌دهد که «**لاتَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِین** = البتّه از مشرکان مباش».

(۱۵) قُلْ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ .

« بگو : من اگر نافرمانی خدای خود کنم، از عذاب روزی بزرگ بیم دارم »،

می‌فرماید به مشرکان بگو که اگر من‌هم چون شما شرک ورزیده غیرخدا را به ولایت گیرم، گرفتار عذاب الهی خواهم شد. به عبارت دیگر، خداوند «حساب خصوصی» با هیچ‌کس ندارد و پیامبرِ او هم اگر عصیان کرد، باید از عذاب روز قیامت بترسد.

(۱۶) مَن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُۥ وَ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ .

« کسی که در آن‌روز (عذاب) **از او بازداشته شود، بی‌تردید خدا او را مورد رحمت قرار داده و این‌است کامیابی آشکار »،**

یعنی، باید انسان کوشش کندکه گرفتار عذاب إلهی نشود و این درصورتی است که «غیرخدا»را به ولایت نگیرد و گرفتار بت‌پرستی و نفس‌پرستی نشود؛ این به وضوح، کامیابی بزرگی است، زیرا انسان را در دنیا، آزاد و آبرومند و در آخرت سعادتمند می‌سازد.

(۱۷) وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

« و اگر خدا تو را زیانی رسانَد، برطرف‌کننده‌ای جُز او نیست و هرگاه خیری رسانَد (هیچکس دفع آن نتواند) **و او بر همه چیز تواناست »،**

به عبارت دیگر، پناهگاهی جُز خدا نیست و غیرخدا ـ در هر مقامی که باشد ـ نمی‌تواند، درصورتی‌که خدا نخواهد، از هیچ‌کس دفع ضرر و یا نسبت به او جلب خیر نماید. دفع ضرر و نفع حقیقی را فقط باید از خدا انتظار داشت و ضرر و نفع‌رسانیِ دیگران به انسان، موکول به میدان دادن خداست (یونس/۱۰۷، احزاب/۱۷، فاطر/۲).

(۱۸) وَ هُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۚ وَ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ .

« و او است چیره بر بندگان خویش و همو حکیم و آگاه است »،

یعنی هرچند خداوند به بندگان «آزادی و اختیار» داده ولی، در عین‌حال، قدرت ازدست خودش خارج نشده و جلویِ هرکس را که بخواهد می‌تواند در هر کاری بگیرد. هیچ‌کس در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه ـ به لحاظ تکوینی ـ در مسیر بندگی خدای رحمان و مقهور قوانین و اراده‌ی اوست (مریم/۹۳). او قدرت شکست‌ناپذیر و اراده‌ی نافذی فوقِ بندگان است که هرچند می‌تواند عالَم را زیر و رو کند، ولی **حکیم** است و از احوال دل‌ها **با خبر** و دست به کارِ بی‌حکمت نمی‌زند.

(۱۹) قُلۡ أَيُّ شَيۡءٍ أَكۡبَرُ شَهَٰدَةٗۖ قُلِ ٱللَّهُۖ شَهِيدُۢ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ أَئِنَّكُمۡ لَتَشۡهَدُونَ أَنَّ مَعَ ٱللَّهِ ءَالِهَةً أُخۡرَىٰۚ قُل لَّآ أَشۡهَدُۚ قُلۡ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ وَإِنَّنِي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ .

« بگو : شهادت چه چیزی برتر است ؟ بگو : خدا میان من و شما گواه است ! و این قرآن به من وحی گردید تا شما وهرکسی را که (این پیام) **به او رسد، بدآن هشدار دهم؛ آیا** (حقیقتاً) **شما گواهی می‌دهید که با خدای یگانه ـ الله ـ، معبودانِ دیگری باشند ؟! بگو : من** (چنین) **گواهی نمی‌دهم ! بگو : جُز این نیست‌که او معبودی یگانه است و همانا من از آنچه شما شریک** (او) **می‌پندارید، بیزارم »،**

در آیات قبل پس‌از تسجیل «خالقیّت خدا» که مورد قبول مشرکان نیز بود، به ارائه‌ی دلائل عقلی در اطراف «**توحید عبادی خدا**» پرداخت و پس‌از آنکه مشخّص ساخت تنها مؤثّر حقیقی در عالَم و یگانه‌مقام درخورِ عبادت خداست، درآیه‌ی فوق سؤال می‌کند، شهادت چه کسی مهم‌تر ازشهادت خداست[۱]؟ استفهام انکاری (یعنی، هیچکس). آنگاه به پیامبر^ص فرمان می‌دهدکه پس بگو همان کسی‌که خالق هستی‌اش می‌دانید (آیه‌ی۱۲) گواه‌من است و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله‌ی آن همگان را از اینکه جُز خدا برای خود سرور و پناهگاهی بپذیرند بیم دهم.[۲]

بخش بعدی آیه مشعر برآن است‌که جُز عبادت خدا، نباید به مقام دیگری پناه برد وازآن مردمانی‌که اسیر غیرخدا شده فکر و دل خود را به نفس خویش یا بزرگانشان می‌سپارند، پیامبر مأمور است تا بیزاری جوید.

(۲۰) ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمُۘ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ .

---

(۱) ـ در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «**شَیْء** = چیز» به معنی مطلق «موجود» آمده که هر ذیجودی را ـ خواه خداوند خواه انسانها ـ شامل می‌شود.

(۲) ـ توسعه‌ی مضمون به «**وَ مَن بَلَغَ** = هرکسی که (این پیام) به او رسد» در آیه‌ی شریفه، نشان می‌دهد که (۱) رسالت پیامبر[ص] محدود به ساکنان عربستان نبوده و (۲) کسانی‌که قرآن به آنها نرسیده، درقبال اسلام تکلیفی ندارند و فقط به تناسب آئین پیشین یا عقل و آن آگاهی‌هایی که می‌توانسته‌اند بیابند، مسئولند.

« **آنان‌که کتاب** (آسمانی)**شان داده‌ایم، او را می‌شناسند ـ چنانکه فرزندان خود را می‌شناسند ـ و کسانی که نفس خود را به خسارت برده‌اند، ایمان نمی‌آورند** »،

درمورد آیه‌ی فوق دو قول تفسیری هست :

عدّه‌ای گفته‌اند، منظور از «**او**» در آیه‌ی شریفه **توحید خدا**ست که نه تنها دلائل عقلی و نقلی قرآن بر آن دلالت دارد، بلکه اهل کتاب واقعی نیز ـ بنا به تعالیم کتاب و پیامبرانشان ـ بر آن حقیقت گواهند. **عدّه‌ی دیگر** عقیده دارند که مقصود از «**او**» **پیامبر اسلام**[ص] است که اهل کتاب ـ بنا به قرائنی‌که در کُتبشان آمده ـ باید در انتظار او می‌بوده و برایشان چهره‌ی آشنایی باشد (بقره/ توضیح آیه‌ی ۴۰ و آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی ۷۰). این قول با تعبیر: «**یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ اَبْناءَهُمْ** = او را چون فرزندانشان می‌شناسند» بیشتر می‌سازد، چنانکه از عبدالله بن سلام یکی از احبار یهود، بدین‌گونه نقل شده است.

مقطع آیه (مشابه آیه‌ی۱۲) حاکی از آن است که فقط کسانی که روح و قلبشان را به کالای پوچ دنیا و اَمیال نفسانی فروخته‌اند، از سعادت ایمان غافلند.

(۲۱) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّـٰلِمُونَ .

« **و ستمکارتر از آن‌کس که به خدا دروغ بندد ـ یا آیات او را تکذیب کند ـ کیست؟ بی‌تردید ستمکاران رستگار نمی‌شوند** »،

به دنبال تذکّر آیه‌ی قبل به بحث با مشرکان بازگشته است.

«**افترای به خدا**» شامل همه‌ی تصوّرات بیهوده‌ای است که مردم ازجانب خود درباره‌ی خدا داشته و اشاعه می‌دهند. «**تکذیب آیات خدا**» بنا به «وحدت مِلاک»، شامل همه‌ی نسبت‌های ناروا و اهانت‌هایی است‌که منکران درمجالس ومحافل، نثار خدا وپیامبر[ص] می‌کنند. می‌فرماید این‌گونه مردم «**رستگارنمی‌شوند**».

(۲۲) وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوٓاْ أَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ .

« **و** (به یاد آر) **روزی که همگان را گِرد آوریم؛ سپس به کسانی‌که شرک آورده‌اند گوییم : کجایند شریکانی‌که شما می‌پنداشتید ؟!** »،

آنان‌که قدرت‌ها و عوامل عینی دنیا ـ مثل بت‌ها و مقام و ثروت ـ و یا فرشتگان و انبیاء را «همه‌کاره» می دانسته‌اند، و کارشان در دنیا پرستش وستایش بزرگان بوده و دل به شفاعت آنها بسته بودند، خود را در صحنه‌ی آخرت، بی‌پناه احساس می‌کنند وتمام آن‌تکیه‌گاه‌های پنداری‌را پوچ می‌بینند (فُصِّلَت/۴۸).

(۲۳) ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّآ أَن قَالُواْ وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ .

« **پس عذر ایشان جُز این نباشد که گویند : سوگند به خدا ـ خداوندگارمان ـ که ما مشرک نبودیم !** »،

همه‌ی دنیاپرستان، در قطع اسباب دنیوی، بلافاصله مقدّس می‌شوند ! طبری می‌گوید مراد از واژه‌ی «**فتنه**» در اینجا، همان «قول» است یعنی گفتارشان در آنروز چنین است ـ چنانکه از ابن عبّاس این‌معنی را آورده ـ ولی بهتر است آن را «گفتار عذرخواهانه» بدانیم چنانکه طبری در قولی دیگر آورده است.

(۲۴) انظُرْ كَيْفَ كَذَبُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْۚ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ .

« **بنگر که چگونه بر خود دروغ می‌بندند و افتراهایی که می‌بستند از آنها گم گشته است** »،

یعنی، تو ای پیامبر! در آن‌روز موعود (قیامت) شاهد خواهی بود که مشرکان امروز با تمام قُوا درصدد تکذیب شرک خود برمی‌آیند. از ابن عبّاس پرسیدند : آیا این آیه با آیاتی از قرآن که می‌فرماید هیچ‌کس در قیامت نمی‌تواند کتمان حق کند، مغایر نیست ؟ پاسخ داد که گناهکاران ـ بنا به عادت دنیا ـ **ابتدا** درصدد دفاع از خود برمی‌آیند و آن آیات قرآن (مبنی بر عدم توانایی افراد به کتمان حق در آخرت)، وصف **ثانوی** آنهاست که ناگزیر به اعتراف می‌شوند **فَاعْتَرَفُوا بذَنبِهِمْ** (مُلک/۱۱).

(۲۵) وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَۖ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًاۚ وَإِن يَرَوْاْ كُلَّ ءَايَةٍ لَّا يُؤْمِنُواْ بِهَاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوكَ يُجَٰدِلُونَكَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ.

« **و برخی از ایشان کسانی‌اند که به**(سخنِ) **تو گوش فرا می‌دهند و** (ما) **از اینکه آن را بفهمند، بر دل‌هایشان پرده افکنده‌ایم و در گوش‌هایشان** (برای شنیدن کلام خدا) **سنگینی است و اگر هر نشانه‌ای ببینند بدآن ایمان نمی‌آورند تا آنگاه که به سوی تو آمده با تو به مجادله برخیزند؛ کافران گویند : این، جُز افسانه‌ی پیشینیان** (چیزی) **نیست !** »،

آیه‌ی شریفه مجدّداً احوال مشرکان‌را در دنیا وصف می‌کند. می‌فرماید عدّه‌ای از آنها (به مانند منکران امروزی که خود را اهل مطالعه و تأمّل در مسائل می‌دانند !) سوی پیامبر[ص] آمده به قرآن گوش فرا می‌دهند امّا ستیز و لجاجت آنان با حق باعث می‌شود که بر فهم و شعورشان پرده کشیده شود و گوش باطن‌شان از شنیدن پیام حق فرومانَد (این قانون طبیعی و روانی انسانها را خالق هستی و واضع قوانین آن، به خود نسبت داده است ـ بقره/ توضیح آیه‌ی٦) و از اینرو تحت حکومت نفس، به جدال برمی‌خیزند. بدیهی است که چنین مردمانی با چنان روحیّه‌ای، هر معجزه‌ای هم به بینند به تصادف و این‌قبیل امور تعبیر می‌کنند و آن نشانه‌ها باعث نمی‌شود که به سوی حق هدایت شوند. بنابراین نتیجه‌گیری آن مردم معاند این است که می گویند، مواعظ قرآن همه، افسانه‌های گذشتگان است.

(۲۶) وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْـَٔوْنَ عَنْهُۖ وَ إِن يُهْلِكُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ وَ مَايَشْعُرُونَ .

« **و ایشان** (مردم‌را) **از آن بازمی‌دارند و خود** (نیز) **از آن دور می‌شوند؛** و(لی) **جُز خودشان کسی را هلاک نگردانند و درک نمی کنند !** »،

یعنی مردم معاند و کافرکیش دیگران را از رفتن به سوی حق بازمی‌دارند و خود نیز از آن دور می‌شوند. ولی آنها فقط، آینده‌ی خود را تباه می‌سازند زیرا بار گناهان (گمراهی) دیگران وگناهان خود را به دوش می‌کشند و با آن شیوه‌ی رفتار، فقط به خود صدمه می‌زنند.

(۲۷) وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُواْ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُواْ يَـٰلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا[1] نُكَذِّبَ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **و اگر** (منکران را) **هنگامی‌که در برابر آتش نگاه داشته می‌شوند، ببینی! گویند : ای کاش** (به دنیا) **بازگردانده می‌شدیم و آیات خداوندمان را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم** »،

می‌گویند، یکی از مجرمان حکومتی فرانسه وقتی ـ بعداز انقلاب ـ از پلّه‌های گیوتین بالا می‌رفت، این حقیقتِ بسیار به تأخیر افتاده را گفت‌که : شگفت است من سال‌هاست که صدای پایِ این لحظه را می‌شنیدم امّا هرگز مجالی برای تأمّل در واقعیّتِ آن پیدا نکردم. خداوند منظّماً عواقب وخیم کُفر و عناد را در قرآن نشان می‌دهد تا شاید مردمان ـ پیش‌از آنکه فرصت ازدست برود ـ «مجالی برای تأمّل در واقعیّت آن پیدا کنند». این ازجمله شیوه‌های هدایت است. تمنّایی را در آن‌موقعیّت اُخروی، از زبان ایشان نقل می‌کند که کاش می‌توانستیم به دنیا بازگردیم و جبران مافات کنیم ولی افسوس که دیگر راه بازگشتی نخواهد بود.

---

(۱) ـ در اینجا حرف «**أن**» که ناصبه باشد در تقدیر آمده است.

بخش سوّم

(۲۸) بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ .

« (امّا چنین نیست) **بلکه آنچه را قبلاً مخفی می‌داشتند** بر آنها **آشکار شده و اگرهم** (به دنیا) **بازگردانده شوند، همانا آنچه را نهی شده بودند، ازسر می‌گیرند و بی‌گمان آنها دروغگویانند!** »،

در آخرین آیه‌ی بخش قبل فرمود که خُسران‌دیدگانِ اُخروی، آرزوی بازگشت به دنیا جهت جبران مافات را دارند و در آیه‌ی فوق می‌فرماید که اینان ـ درحقیقت ـ پشیمان نمی‌شوند، بلکه آن غفلت‌های دنیوی و زشتی‌هایی که پنهان می‌کردند، برایشان نمایان شده و از آثار و عواقبِ مترتّب بر آنها به وحشت می‌افتند! به عبارت دیگر، آن‌سخنان ازسر وحشت است، نه درنتیجه‌ی ندامت! و اگر هم خدا ایشان‌را به دنیا بازگرداند (و این صحنه را فراموش کنند) مجدّداً به اعمال ناپسند گذشته برمی‌گردند و در ادّعای خود راستگو نیستند.

(۲۹) وَ قَالُوٓاْ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ .

« **و گفتند :** (حیات) **جُز این زندگی دنیای ما نیست و ما برانگیخته نخواهیم شد!** »،

این آیه را می‌توان به دو صورت درنظر گرفت :

اوّل، آنکه بیانگر روحیّه‌ی آن خُسران‌دیدگان اُخروی درصورت بازگشت به دنیاست ـ که حتّی پس‌از رُؤیت نتایج اَعمال خود در آخرت نیز، هرگاه به دنیا بازگردند، همچنان منکر قیامت و معاد خواهند بود.

دوّم آنکه به تشریح روحیّه و عقیده‌ی خُسران‌دیدگانِ اُخروی در حیاتشان پرداخته بینش زندگی آنها را تعریف می‌کند. این وجه قوی‌تر است چنانکه درسوره‌های دیگر قرآن نیز ازقول کافران آمده است (مؤمنون/ ۳۷ و جاثیه/۲٤).

(۳۰) وَ لَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَـٰذَا بِٱلْحَقِّ قَالُواْ بَلَىٰ وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ .

« **و اگر** (آنها را) **آندم که در پیشگاه خداوندگارشان نگهداشته می‌شوند ببینی!** (خدایشان) **گوید : آیا این** (مقام) **حق نیست ؟ گویند : آری، سوگند به خداوندمان** (آنگاه خدا) **گوید : پس** (اکنون) **عذاب را ـ به سبب کفری که می‌ورزیدید ـ بچشید!** »،

خطاب آیه، به پیغمبر[ص] است، امّا مقصود آن است که معاندان آن را بشنوند و به خود آیند. صحنه‌ای را ترسیم می‌کند که انسان گناهکار در سرانجام عالم ـ با کوله‌باری از غفلت و اِنکار در زندگی دنیا ـ در محضر

عدل إلهی حضور یافته‌است (مطفّفین/٦). واژه‌ی «**هذا** = **این**» در آیه‌ی شریفه، اشاره به حیاتِ پس‌از مرگ دارد. می‌فرماید از آن مجرمان در رستاخیز عالم پرسیده می‌شود : آیا این صحنه و زندگی تازه‌ای که انکارش می‌کردید، حق نیست ؟ وآنها با شرمندگی و تأکید و قسم پاسخ می‌دهند که آری، حق است. ولی آن تصدیقی که ازسر اضطرار است، مفید به حالشان نبوده، رفع عذاب از آنان نمی‌کند. چرا که شخصیّتِ واقعی آدمی، با اَفکار ارادی او ساخته می‌شود و جایی‌که انسان «علم ضروری» یافته ازسر اضطرار تواضع کند، تغییری در جوهر ذات و نفس او به وجود نخواهد آورد و «شخصیّت دوزخی وی» به «بهشتی» تبدیل نمی‌شود.

(۳۱) قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُواْ يَٰحَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ .

« به راستی کسانی‌که ملاقات خدا را انکار کردند، به خسارت رفتند ؛ تا چون قیامت به ناگاه برآنها رسد، گویند : ای دریغ بر ما از آن کوتاهی‌ها که در این باره داشتیم ! و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند؛ آگاه باشید که بدباری برمی‌دارند »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه می‌فرماید آنها که در دنیا انکار آخرت می‌کنند ـ یعنی زندگی دنیاشان بر آن مبنا شکل می‌گیرد ـ خسارت می‌بینند. زیرا با چنان تکذیبی، درحقیقت هدف خلقت خود را هیچ و پوچ شمرده خودرا ضایع و تباه معرّفی می‌کنند ! از اینرو در آخرت عالم که حجاب‌ها کنار زده می‌شود، آنها متوجّه می‌شوند که حقیقت زندگی آن چند روز حیات دنیا نبوده است و بر تقصیرهای گذشته‌ی خود افسوس می‌خورند. امّا آن حسرت و افسوس‌ها پاک‌کننده‌ی شخصیّت آلوده به گناه آنها نخواهد بود و نخواهند توانست از زیر بار کیفر سنگین خود به در آیند.

(۳۲) وَ مَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ ٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

« و زندگی این دنیا به جُز بازی و سرگرمی نیست و همانا سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتراست، آیا اندیشه نمی‌کنید ؟! »،

آیه‌ی فوق آن اهداف دنیایی را که منکران در زندگی این جهانی مهم شمرده «همه چیز» می‌دانستند تحقیر کرده است.

مقصود از «**الْحَياةُ الدّنْيا** = زندگی دنیا» همه‌ی اموری است‌که فقط به خاطر دنیا انجام می‌گیرد، نه اقدامات معنوی که سرمایه‌ی اُخروی است. زندگی دنیا به خاطر دنیا، «**لَعِبٌ وَ لَهْوٌ** = بازی و سرگرمی» است، چرا ؟ زیرا فنا در پی دارد ؛ به مانند نقش‌هایی که افراد در تآتر و سینما به‌عهده می‌گیرند که اگر شاه و ملکه هم باشند، پس‌از مدّتی زایل شده و تمام اعتبارات آن ازبین می‌رود ! مطامع دنیا نیز عیناً حالت همان نقش‌ها را دارد.

«**لَلدّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ** = همانا سرای آخرت بهتر است» یعنی آنچه از زندگی دنیا برای انسان می‌ماند، همان عقاید حقّه و معنویّات و اَعمال نیکی است که در جوهر ذات او اثر کرده و به عالم آخرت منتقل می‌گردد

(و البتّه در دنیا هم باعث شخصیّت و آبروست). «**الَّذِينَ يَتَّقُون** = پرهیزکاران» که با چنان اهدافی در دنیا زندگی می کنند به آن نتایج نیکو و ماندگار می‌رسند.

مقطع آیه حاکی از آن است که انسانها اگر درست بیاندیشند، «مواهب دائمی» را به «بازیچه‌های زودگذر» نمی‌فروشند.

(۳۳) قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحْزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ.

« **همانا ما می‌دانیم که آنچه** (کافران) **می‌گویند، تو را غمگین می‌کند؛ و آنها ـ درواقع ـ تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمگران، آیات خدا را انکار می‌ورزند** »،

پس‌از اِتمامِ حجّت به معاندانِ حق و توصیف حال ایشان در آخرت و تذکّر به همگان، در آیه‌ی فوق به دلداری پیامبر^ص^ (و همه‌ی پیروان او که به ارشاد و هدایت منکران دل بسته‌اند) پرداخته است. می‌فرماید، خدا می‌داند که کفر و عناد بی‌دینان تو را ای پیامبر! سخت اندوهناک می‌کند، ولی موضوع را شخصی تصوّر مکن چه بسا اگر این نصایح را از قول خودت می‌گفتی، (با توجّه به سوابق نیکویت) این‌همه ستیز و مخالفت نمی‌دیدی، بلکه «**الظّالِمِينَ بِآياتِ اللهِ يَجْحَدُون** = ستمگران آیات خدا را انکار می‌ورزند»، یعنی وحی إلهی را که **مسئولیّت طلب** است، پذیرا نیستند![1]

(۳۴) وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَ أُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمْ نَصْرُنَا ۚ وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَ لَقَدْ جَآءَكَ مِن نَّبَإِيْ ٱلْمُرْسَلِينَ.

« **و بی‌شک پیامبران پیش‌از تو** (نیز) **تکذیب شدند، پس در برابر آنچه تکذیب می‌شدند و آزارهایی که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنها رسید ؛ و برای کلمات** (وعده‌های) **خدا تغییر دهنده‌ای نیست ، و بی‌تردید** (بخشی)**از اخبار پیامبران به تو رسیده است** »،

آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که حاملان رسالت إلهی و مجاهدان راه حق، همواره در معرض تکذیب و آزارها بوده‌اند ولی صبر و تحمّل دربرابر مشکلات و اطمینان از پیروزی «حق» شیوه‌ی راستان تاریخ است، وعده‌ی خداست‌که حق را به پیروزی خواهد رساند و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع تحقّق وعده‌های إلهی شود (تفسیر مجمع البیان می‌گوید مراد از «**کَلِمات الله**» وعده‌های خداست).

مقطع آیه حاکی از آن است‌که تحقّق وعده‌های إلهی، در احوال رسولان و پیامبران گذشته دیده می‌شود.

---

(۱) ـ چه بسیار دیده می‌شود که کسانی پیامبر اسلام را به عنوان یک «مصلح اجتماعی» قبول دارند (و حتّی خاورشناسانی نظیر «گُلدزیهر» به صدق و قابلیّت‌های او اعتراف می‌نمایند) ولی مأموریّتِ إلهی‌اش را پذیرنده نیستند زیرا قبول وحی و دل به حق دادن و خضوع در برابر خالق عالَم برای روحیّه‌های معاند مشکل است.

(داستان اقوام گذشته و پیامبرانشان در دیگر سوره‌های مکّی ـ پیش‌از سوره‌ی انعام ـ نازل شده بود).[1]

(۳۵) وَ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ ٱسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي ٱلْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأْتِيَهُم بِـَٔايَةٍۚ وَ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى ٱلْهُدَىٰۚ فَلَاتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ .

« **و اگر اِعراض آنها** (کافران) **بر تو گران است، پس اگر بتوانی رخنه‌ای در زمین یا نردبانی در آسمان بجوی و برایشان آیتی بیاور ! و** (امّا بدان که) **اگر خدا می‌خواست، همگی را** (به اجبار) **بر هدایت** (خویش) **گِردمی‌آورد، پس البتّه از جاهلان مباش** »،

صدر آیه از باب تمثیل است و منظور، استفاده از هر روشی ـ در حدِّ استطاعت ـ به قصد هدایت معاندان است.

آیه‌ی کریمه، روحیّه‌ی بشری را نشان می‌دهد که نسبت به هدایت مخالفان لجوج خود حریص است. امّا، درمقابل، آن حقیقت پایداری که این کلمات را به روح او می‌تاباند، به دور از آرزوطلبی، با متانت و استواری به حقایق گیتی توجّه دارد. می‌فرماید، اگر بر هدایت ایشان حریصی، از هر راهی که «در آسمان و زمین می‌بینی» اقدام کن امّا بدان که مشیّت إلهی، همواره به هدایت خلق ازطریق انصاف ـ و انتخاب خودِ آنها ـ تعلّق می‌گیرد. بنابراین، تلاش بیش‌از حدّ برای هدایت مردم معاند ازجانب تو ای پیامبر ! به جایی نمی‌رسد و به جُز آسیب روحی و جسمی برایت ثمری به بار نخواهد آورد. اگر غیراز این بود، خداوند به سهولت می‌توانست ـ به اراده‌ی حتمی و جبریِ خویش ـ همه را بر طریق ایمان استوار سازد و لذا از جاهلان این نکته مباش و بدان که هدایت إلهی نصیب اهل انصاف می‌گردد، و اهل انصاف را همین دلائلی که به تو داده‌ایم، کافی است.

(۳۶) إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسْمَعُونَۘ وَٱلْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ .

« **جُز این نیست، کسانی‌که گوش شنوا دارند** (دعوت حق را) **اجابت می‌کنند؛ و** (امّا) **مردگان را خدا** (در قیامت) **زنده خواهد کرد، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوند** »،

می‌فرماید آنها که منصف‌اند و وجدانی زنده دارند (مانند جسم زنده که به «**حکم خدا**» موادّ مفید را جذب و زوائد را دور می‌ریزد)، آنها «**بنا به اختیار**» حق را جذب و باطل را دفع می‌نمایند و سخن تو را ای پیامبر !

---

(۱) ـ ملاحظه می‌شود که دو شخصیّتِ مختلف «فرستنده» و «گیرنده» در این آیات به خوبی هویداست. به وضوح دیده می‌شود که «فرستنده» (یا گوینده) غیراز «گیرنده» (یا شنونده) است. «فرستنده»، آگاه از سُنّت‌های تاریخ بوده و خارج از حوادث است، آینده‌ی پیروز را می‌بیند و گذشته و حال و آینده در نظرش یکسان است و بیرون از ظرف زمان و مکان سخن می‌گوید. در مقابل، «گیرنده»، در میان حوادث، متأثّر از حال و در معرض افسردگی‌ها و غم‌ها می‌باشد، به طوری‌که لازم است مطالبی را که می‌دانسته (داستان پیامبران پیشین در سُوَرِ قبلی مکّه) یادآور شده و تقویت روحی شود (هود/۱۲۰). این خود قرینه‌ای است که نشان می‌دهد، کلام قرآن، از مقامی فراتر از شخص محمّد[ص] بر او می‌رسیده و ساخته و پرداخته‌ی ذهن وی نیست.

می‌پذیرند. ولی آن «مردگان معنوی» را که جذب و دفعی نسبت به حق وباطل ندارند، تو نمی‌توانی، زنده کنی؛ خداست که ایشان را به موقع خود ـ در قیامت ـ زنده کرده و کیفر می‌دهد.

در آیه‌ی شریفه، از مردم منصفی که گوشِ جانشان شنوا بوده و ندای حق را می‌شنوند، به زندگان تعبیر شده و مردم معاند و لجوج را که روحشان پذیرنده‌ی حق نیست، مردگان خوانده است؛ و این تعبیر در قرآن مکرّر آمده است (روم/۵۲، انعام/۱۲۲ و نمل/۸۰).

مقطع آیه مشعر بر آن است که بازگشت «منصف» و «معاند» به سوی خداست و سرانجامِ نیک یا بدشان ازسوی حق مقرّر می‌گردد.

بخش چهارم

(۳۷) وَ قَالُواْ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« و گفتند : چرا نشانه‌ای (معجزه‌ای) **از سوی خداوندش بر او نازل نشد؟ بگو : محقّقاً خدا قادر است که نشانه‌ای فرو فرستد، امّا اکثرشان** (بر این امر) **جاهلند »،**

منظور از معجزه‌طلبی منکران از پیامبر اسلام[ص]، می‌توانسته معجزاتی ازقبیل آنچه به موسی[ع] و عیسی[ع] داده شد باشد (چنانکه آیه‌ی انبیاء/۵ در این‌باره اشاره دارد) یا معجزات اقتراحی نظیر آنچه در آیه‌ی ۸ همین سوره آمده که می‌خواستند فرشته‌ی وحی را به رأی العین ببینند

در ارتباط با مورد **اوّل** آیه‌ی قصص/٤٨ گویاست که می‌فرماید «**فَلَمّا جاءَهُمُ** الْحَقُّ **مِنْ عِندِنا قالُوا لَولاٰاُوتِیَ مِثْلَ ما اُوتِیَ مُوسی اَ وَ لَمْ یَکْفُرُوا بما اُوتِیَ مُوسی مِن قَبْل** = پس چون حق ازجانب ما برایشان آمد، گفتند : چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشد ؟ آیا به آنچه قبلاً به موسی داده شد کفر نورزیدند ؟». یعنی قبول حق، روحیّه‌ی منصف می‌خواهد و در غیبت این عامل، معجزات رهگشا نخواهند بود چنانکه معجزات موسی[ع] بر فرعونیان اثر نکرد و آنچه به دست عیسی[ع] جاری گردید معاندان یهود را به هدایت نبُرد.

درباره‌ی مورد **دوّم** ذیل آیه‌ی ۸ سوره توضیح داده‌ایم که خداوند ازسر رحمت به یکباره مردمان را در موقعیّتی قرار نمی‌دهد که جُز پذیرش ایمان یا هلاکت و عذاب، راهی نداشته باشند، بلکه برای هدایت خلق فرصت قائل است و چنانکه در تاریخ اسلام مشاهده می‌شود، آن فرصت‌های إلهی نیز بی‌حکمت نبود، زیرا سرانجام، پس‌از فتح مکّه، بسیاری از آن معاندان اوّلیّه، مسلمان شدند.

مقطع آیه حاکی از آن است که امّا اکثر مخالفان بر علّت این امر که چرا خدا برای قبول آنها معجزه نمی فرستد، جاهلند و نمی‌دانند که اگر معجزه‌ای آید و مایه‌ی انکار ایشان شود گرفتار عذاب خواهند شد. پس این فرصت تأمّل در قرآن و شناخت حق، به نفع آنهااست.

(۳۸) وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا طَٰٓئِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِى ٱلْكِتَٰبِ مِن شَىْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ .

« و هیچ جنبنده‌ای در زمین ـ و نه هیچ پرنده‌ای‌که با دو بالش پرواز کند ـ نیست، مگر آنکه گروه‌هایی چون شمایند ؛ ما در کتاب (تقدیر) **هیچ‌چیز را فرو گذار نکرده‌ایم، سپس همگی به سوی خداوندشان محشور شوند »،**

بخش **اوّل** آیه حاکی ازآن است‌که خدای توانا (که درعذاب ایشان تعجیل روا نمی‌دارد) چنان آگاه و مدبّری است‌که تدبیرش، نه تنها نسبت به انسان‌ها، بلکه بر هر جنبنده‌ای در زمین وآسمان تعمیم داشته و خلقت را اداره می‌کند؛ وآن‌جنبندگان نیز ـ به‌مانند انسان ـ تحت قوانین جاریه‌ی خدا، زندگی فردی واجتماعی دارند.

بخش **بعدی** آیه مشعر بر آن است که همه گونه پیش‌بینی‌های لازم، برای زندگانی مادّی و معنوی انسان و هر جنبنده‌ای در عالم، در کتاب تقدیر إلهی به عمل آمده‌است. (واژه‌ی «**کتاب**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «کتاب تقدیر» یا «**اُمّ الکتاب**» یا «**لوح محفوظ**» می‌باشد که قرآن جلوه‌ای از آن است (یونس/٦١).

مقطع آیه حاکی از «هدف‌داریِ» خدا در خلقت است، و می‌رساند که حتّی حیوانات هم به سوی او محشور می‌شوند. به نظر می‌رسد حیوانات بنا به آنکه بر غرایز خود مجبور آفریده شده‌اند، مسئولیّتی ندارند. ولی از آنجا که اساس خلقت مبتنی بر رحمت است، ظاهراً هرموجودی که وجود می‌یابد، دلیلی برای قطع وجودش نیست. خدا انسان را آفرید تا اورا شناخته ودر پرتو این شناسایی، رو به کمال و سعادت ابدی رود؛ وحیوانات را آفرید تا لذّت برده وموجباتی را نیز درزندگی انسان برآورده سازند. چرا خدا باید آن لذّات را پایان بخشیده و ضایعاتی‌را که حیوانات در راه انجام وظیفه نسبت به انسان متحمّل می‌شوند، بی‌ثمر گذارد ؟

(۳۹) وَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِى ٱلظُّلُمَـٰتِ ۗ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ .

« **و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، کران و لالانند که در ظلمت‌ها**(ی گمراهی) **بسرمی‌برند ؛ خدا هرکه را خواهد** (و لایق نبیند) **از هدایت محروم می‌سازد و آنکس را که** (شایسته بیند و) **اراده کند به راه راست می‌گمارد** »،

پس‌از شرح گفتار منکران و پاسخ به آنها (آیه‌ی۳۷) و اشاره‌ای به قدرت و تدبیر و حکمت إلهی در عالَم (آیه‌ی۳۸)، در آیه‌ی فوق به تشریح روحیّه‌ی معاندان حق پرداخته است. می‌فرماید، کسانی‌که منکرِ ندای قرآن به سوی صلاح و سعادت‌اند، از شنیدن حقایق کر و از گفتن سخنانی‌که کشف حقیقت کند، لالند و در ظلمت‌ها و حجاب‌هایی بسر می‌برند که آنان را از رؤیت حقایق هستی بازمی‌دارد.[1]

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که سررشته‌ی «هدایت» و «ضلالت» به دست خداست و با انسان است که نخواهد در «کوری» و «کری» و «لالی» باقی مانَد تا «هدایت إلهی» نصیبش شود، و إلاّ، به گمراهی می‌رسد (ابراهیم/۲۷، مائده/١٦).

(۱) ـ انسان به طور طبیعی، آینه‌ای برای مشاهده‌ی حقایق عالم در درون خود دارد که **عقل** و **وجدانِ** «بی‌آلایشِ» اوست. اگر این «آینه‌ی درونی» ـ که به خیلی موجودات داده نشده ـ با غبار غرض‌ورزی و هوی و هوس کدر شود و انسان به فکر پاک کردنش نیز نباشد، حقایق عالم در آن منعکس نخواهد شد. از این‌جهت اهل معنا گفته‌اند برای آنکه به مشاهده‌ی حقیقت و درک آیات خدا نائل شویم باید ابتدا از راه تهذیب نفس، عقل و وجدان را «بی‌آلایش» ساخت. به قول شاعر :

غوطه در اشـک زدم کاهل طریقت گوینـد   **پاک** شو اوّل و پس دیده بر آن **پاک** انداز !

(۴۰) قُلۡ أَرَءَيۡتَكُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوۡ أَتَتۡكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَدۡعُونَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ .

« **بگو : مرا خبر دهید اگر راست می گویید** (که معبودهای شما کاری توانند کرد) ؛ **هرگاه عذاب خدا به شما رسد یا قیامت شما را دریابد، آیا جُز خدا را** (به یاری) **می‌خوانید ؟** »،

آیه‌ی شریفه همه‌ی مشرکان و تمامی کسانی‌که معبودهایی غیرخدا را در عالم مؤثّر می‌شمرند، مخاطب قرار داده به سادگی می‌پرسد صادقانه بگویید اگر به یکباره در مهلکه‌ای گرفتار شده یا در رستاخیز عالَم خود را در صحنه‌ی قیامت یافتید، آیا جز خدا، دست به دامن دیگری خواهید شد ؟ آیا ممکن است در آن حالت، غیراز صاحب هستی و مَبْدَئی که علم و قدرتِ مطلق دردست اوست، پناهگاهی بجویید؟ در آیه‌ی بعد پاسخ می‌دهد.

(۴۱) بَلۡ إِيَّاهُ تَدۡعُونَ فَيَكۡشِفُ مَا تَدۡعُونَ إِلَيۡهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوۡنَ مَا تُشۡرِكُونَ .

« **بلکه فقط او را خواهید خواند تا ـ اگر بخواهد ـ آن** (عذاب) **را که به خاطرش خدا را می‌خوانید، از شما بردارد و آنچه را شریک** (او) **می‌شمردید** (وجُز او مؤثّر می‌پنداشتید) **همه را فراموش خواهیدکرد** »،

یعنی در بلا و تیره‌بختی، ناباوران نیز موحّد شده جز خدا را نمی‌خوانند و نمی‌شناسند. آن حالت انقطاع از عوامل طبیعی باعث می‌شود که انسان بلافاصله اذعان کند خدایی هست و جز او، مؤثّر حقیقی در عالم نیست. چنانکه فرموده مشرکان چون در طوفان دریا گرفتار شوند، بت‌های خود را فراموش کرده خدا را می‌خوانند (عنکبوت/٦٥ ، لقمان/٣٢). به عبارت دیگر، «**نظام تکوین**» در اختیار خداست و اگر لجوجان و معاندان با حق نیز به گرفتاری و عذابی رسند، جُز خدا پناهگاهی نمی‌شناسند.

(۴۲) وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ فَأَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمۡ يَتَضَرَّعُونَ .

« **و بی‌شکّ** (پیامبرانی) **به سوی اُمّت‌های پیش‌از تو فرستادیم ؛ آنگاه آن (اُمَم) را** (به دلیل بی‌ایمانی) **به سختی‌ها و بیماری‌ها گرفتار ساختیم شاید تضرّع کنند** (و به سوی ما بازگردند) »،

بر طبق معمول، پس‌از تجزیه و تحلیل روحیّه‌ها و هشدار به انسان‌ها، اشاره‌ای به اُمَمِ گذشته داشته سنّت إلهی را در بستر تاریخ نشان می‌دهد. می‌فرماید برای اقوامی‌که تکذیب پیامبران (ع) کردند، در وهله‌ی اوّل مشکلات مادّی و بیماری‌ها پیدا شد و قصد این بود که از این طریق دریابند نتیجه‌ی مخالفت با امر خدا، به عواقب بدی می‌انجامد و متعاقباً به اصلاح خود پردازند.[1] به عبارت دیگر خداوند، **اوّلین** نتیجه‌ی عناد با حق را برای مردم، بروز سختی‌ها قرار داده تا شاید در مشکلات به خود آیند و از نارواییی‌ها دست کشند و این امر، «رحمت» او را می‌رساند.

---

(۱) ـ در تاریخ اسلام نوشته‌اند که وقتی مخالفت با حضرت محمّد(ص) اوج گرفت، اهالی مکّه ـ به مدّت هفت سال ـ در قحطی وفشار بودند که البتّه تحمّل آن برای مسلمانها ـ با صبر و امید به رحمت إلهی ـ آسان‌تر بود. به طورطبیعی هم می‌توان گفت که وقتی در جامعه‌ای از راه پیامبران (ع) اعراض شود، طبعاً مکتب‌های ورشکسته و جهان‌بینی‌های غلط بر مردم مستولی خواهد شد و نتیجه‌ی پیروی از آن مکاتب و بینش‌های نادرست، فشارهای مادّی و روحی بر خودِ انسان‌هاست که به انواع صدمات روحی و جانی می‌انجامد.

(۴۳) فَلَوْلَآ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَـٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« **پس چرا چون قهر ما به ایشان رسید** (به اصلاح خود نپرداختند و به سوی ما) **تضرّع نکردند ؟! و بلکه دل‌هایشان سخت شد و شیطان اعمالشان را بر آنان بیاراست** »،

فرهنگ «المُنجد»، واژه‌ی «**تَضَرُّع**» را «ابتهال به سوی خدا با تواضع کامل» خوانده است.

چه بسیار اتّفاق می‌افتد که مردمی ـ با بروز سختی و مشکلات ـ به جای آنکه به ریشه‌یابی پرداخته، سوی خدا بازگردند ودرمقابل حق خاضع شوند، در بدی‌ها حریص‌تر گشته و به کجروی‌ها ادامه می‌دهند!

می‌فرماید : در نتیجه‌ی عدم تضرّع به درگاه خدا دل‌های آن مردم تبهکار سخت شد (که نشان می‌دهد «تضرّع به درگاهِ إلهی» موجب برانگیخته شدن عواطف مقدّس در انسان و نرم شدنِ دلِ اوست) و شیطان اعمال بد ایشان را در نظرشان آراست.

(۴۴) فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُوٓاْ أَخَذْنَـٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ .

« **پس چون آنچه را که بدآن پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی** (از نعمت‌ها) **را بر آنها گشودیم تا بدآنچه داده شدند شادمان گشتند؛ و ناگهان آنان را** (به عقوبت) **گرفتیم و به ناگاه** (از نجات) **نومید شدند** »،

خُنُک مردمی‌که اگر در رفاه و آسودگی خدای مُنعم را نشناختند، حدّاَقل در فشارها تازیانه‌ی بیداری را احساس کنند و چون بعداز سختی به گشایش رسیدند قدر عافیت دانسته از نعمت پیش‌آمده، درجهت رضایت منعم استفاده کنند! امّا چه بدبختند مردمی‌که نه در خوشی و نه در ناخوشی، رو به خدا نمی‌روند.

مقطع آیه بیانگر کیفر «استدراج» است. سرپیچان از اندرزهای إلهی چه بسا در دنیا به نعمت‌هایی می رسند ولی آنچه مایه‌ی لذّت و خوشحالیشان می‌شود، درواقع نعمت نیست، بلکه زمینه‌ساز عصیان و موجب افزایش عذابشان می‌گردد.

(۴۵) فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ۚ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ .

« **پس ریشه‌ی آن قوم ستمگر کَنده شد و ستایش خدایی راست که خداوندگار جهانیان است** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که ستمگران در همین دنیا نیز به جلوه‌ای از عذاب إلهی رسیدند و معاندان راه حق ـ آنجا که امیدی به اصلاحشان نبود ـ به نفع پیامبران و رَهرُوانِ راه حق، درهم شکسته شدند (پس صاحبان خرد عبرت گیرند) و ستایش شایسته‌ی چنین خدای حکیم و توانایی است که پاسدار حق و خداوندگار همگان است.

بخش پنجم

(۴۶) قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَـٰرَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْـَٔايَـٰتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ .

« بگو : مرا خبر دهید، اگر خدا گوش و چشمانتان را بگیرد و بر دلهایتان مُهر نهد، چه معبودی جُز خدا هست که آنهارا به شما بازمی گرداند ؟ بنگر، چگونه آیات‌را پیاپی می‌آوریم، سپس آنها اِعراض می کنند!»،

متعاقب آیات قبل، آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی بحث با مشرکین است، مشرکینی‌که ـ به مانند بسیاری از افراد در این زمانه ـ خدا را، به عنوان خالق هستی قبول داشته ولی معبودهای دیگری نیز در کنار او اختیار کرده بودند! تفاوت مشرکین امروزی با مشرکین آن‌روز، فقط در نفس معبودهاست (رجوع به نساء/۴۸ ـ ازنظر توضیح معنای وسیع شرک در فرهنگ قرآن).

واژه‌ی «**اَ رَاَیْتُمْ**» در آیه، توجّه دادنِ مخاطب به حقیقت مطلب و «بیان» را از او طلبیدن است. «**گرفتن گوش و چشم‌ها و مُهر زدن بر دل‌ها**» به مفهوم سلب توفیق آدمی برای «**حقیقت‌شنوی**» ، «**حقیقت‌بینی**» و «**حقیقت‌پذیری**» در امور است که در محرومیّت از هدایتِ إلهی پیش می‌آید (به توضیح آیه‌ی بقره/٦ نگاه کنید). با محرومیّت از هدایت خداوند، انسان توفیق «حق‌شنوی» ، «حقیقت‌بینی» و «حقیقت‌پذیری» را از دست داده و پس‌از آن، هیچ نیرویی قادر به اصلاح شرایط درونی او نخواهد بود.

منظور از «**تصریفِ**» آیات در مقطع آیه، بیان آنها به صُوَر گوناگون و در حدّ فهم مخاطبان است. مسلّماً هربار که انسان دلیل صحیحی را رَد کند، بیماری عنادش فزونی می‌یابد.

(۴۷) قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ .

« بگو : مرا خبر دهید، اگر عذاب خدا (بی‌مقدّمه و) **ناگهان یا** (با مقدّمه و) **آشکارا به سویتان آید، آیا جُز گروه ستمگران هلاک خواهند شد ؟ »،**

یعنی، اگر عذاب إلهی ـ به هرصورت ـ بیاید، چه کسی جُز شما معاندان را فرا خواهد گرفت؟ و آنگاه که کیفر إلهی بر شما فرود آید، چه کس مانع آن تواند بود ؟ آیا ـ تو ای بشر مغرور! ـ هیچ در این مقوله اندیشیده‌ای ؟!

(۴۸) وَمَا نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

« و (ما) **فرستادگان خود را ـ جُز برای بشارت و هُشدار ـ نمی‌فرستیم! پس هرکه ایمان آورده و** (کار خویش) **اصلاح نماید، نه بیمی بر آنان است و نه آنان اندوهگین شوند »،**

بنابراین پیامبران[ع]، جز «**بشارت**» و «**انذار**» وظیفه‌ی دیگری نداشته‌اند (و حکومتی‌هم اگر برایشان پیش آمد، ناشی از این وظیفه‌ی اصلی و بر همان مبنا بوده است). و آنها نیامده‌اند تا جبراً همه را به نیکی وادار کنند و میزان موفّقیّت کار انبیاء[ع]، در گِرو خواست و پذیرشِ مردم است.

(۴۹) وَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا يَمَسُّهُمُ ٱلْعَذَابُ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ .

« **و کسانی‌که آیات ما را دروغ شمردند، عذاب** (خدا) **ایشان را ـ به خاطر نافرمانی‌هایشان ـ دریابد** »،

دربرابر دسته‌ی پیشین که از هدایت إلهی توسّط انبیاء[ع] بهره گرفته و مؤمن و نیکوکار بوده‌اند و فرجامشان گشایش و رهایی از ترس و اندوه‌های اُخروی است (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق از مردمانی یاد می‌کند که احکام إلهی و اتمام حجّت‌های او را نادیده گرفته دچار عذاب می‌شوند. این قانون خداست که چون مرگ، گریزی از آن نیست.

(۵۰) قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمْ عِندِى خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَ لَآ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّى مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلْأَعْمَىٰ وَ ٱلْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ .

« **بگو : به شما نمی‌گویم‌که خزائن خدا نزد من است ! و غیب نمی‌دانم و شمارا نگویم‌که فرشته‌ای هستم! جُز وحی‌ای که به من می‌رسد پیروی نمی‌کنم؛ بگو : آیا کور و بینا برابرند ؟ چرا اندیشه نمی‌کنید ؟** »،

آیه‌ی شریفه در پاسخ به درخواست‌های نامعقول مشرکان است که مثلاً به پیامبر[ص] می‌گفتند اگر تو واقعاً پیامبری، کوه‌های مکّه را برای ما طلا کن ! می‌فرماید به آنها بگو سررشته‌ی امور عالم دست من نیست که به هرکاری خواستم دست بزنم ![(۱)] آینده نیز در اختیارم نیست که از غیب خبر دهم ![(۲)] از بشریّت هم خارج نبوده بشری همچون شمایم تنها تابع وحی‌ای هستم که ازجانب خدا به من می‌رسد؛ پس با شما مردم است که در این وحی بیاندیشید و راه «هدایت» را بیابید. سپس مستمعان را به چالش می‌کشد که آیا **کور** (گمراه) با **بینا** (هدایت یافته) برابراست؟ مسلّماً خیر، پس«**چرا اندیشه نمی‌کنید**» تا از راه تفکّر عاری از هوای نفس، به بینایی و رؤیت حقایق برسید ؟!

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه متضمّن دو نکته‌ی اساسی است : (۱) راستگویی پیامبر[ص] را می‌رساند که با صداقت اعلام می‌نماید من نیز بشری به مانند شمایم و فقط فرمان و رهنمایی خدا را به شما می‌رسانم و (۲) مشخّص می‌سازد که یکی از راه‌های رسیدن به حقیقت، تفکّر(خالصانه)است.

---

(۱) ـ آیه‌ی شریفه مشخّص می‌سازد که سرچشمه‌ی همه‌ی نعمت‌ها انحصاراً دردست خداست.

(۲) ـ برخلاف آیه‌ی شریفه که «غیب» را صرفاً دراختیار خدا می‌داند، کلینی گزارش کرده که «عَمّار ساباطی از امام صادق[ع] پرسید : آیا امام غیب می‌داند ؟ فرمود : نه، ولی هرگاه بخواهد چیزی‌را بداند خدا آن‌را به او می‌آموزد !!» (اصول کافی، جلد اوّل، ص۳۸۰)؛ بدین‌ترتیب روایت مزبور، ادّعا دارد که خداوند تابع خواست امام است ! درصورتی‌که حتّی پیامبر[ص] در این مقام نبود، چنانکه درپاسخ سؤال مشرکان ازاصحاب کهف، وحی به تأخیر افتاد و او سرگردانی کشید.

(۵۱) وَ أَنذِرْ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

« **و به این** (قرآن)، **کسانی‌را که از حشر به سوی خداوندشان بیم دارند، هشدار ده که جُز او هیچ ولیّ و شفیعی ندارند، باشد که پرهیزکار گردند** »،

پس‌از اِتمام حجّت به مشرکان و معاندان حق (آیات قبل) آیه‌ی شریفه به کسانی اشاره می‌نماید که دربرابر خدا احساس مسئولیّت می‌کنند. می‌فرماید، به آنان بگو که غیر خدا هیچ ولیّ‌ای ندارند؛ مباد که قدم در راه مشرکین گذارند! چنانکه فرموده « **إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَن بِالْغَيْبِ** = جُز این نیست که هشدار تو (ای پیامبر) تنها کسی را (مؤثّر) است که این ذکر(کتاب)حق را پیروی نماید و از خدای رحمان در نهان بترسد» (یاسین/۱۱) خبر می‌دهد که حتّی انسان مؤمن نیز محتاج مراقبت دائمی از خود است، و اِلاّ تمام سرمایه‌های ایمانی‌اش ازدست می‌رود!

(۵۲) وَلَا تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ.

« **و** (زینهار!) **کسانی را که صبح و شام خدای خود را می‌خوانند**[1] **و** (رضای) **ذات او را می‌جویند، از خود مران! هیچ چیز از حساب آنها بر تو نیست و هیچ‌چیز از حساب تو بر ایشان نباشد که طردشان کنی، و از ستمگران گردی** »،

آیه‌ی شریفه، شأن نزولی دارد. طبری می‌نویسد، دسته‌ای از اَشراف قریش از کنار پیامبر[ص] می‌گذشتند و او را در احاطه‌ی فقیرانی چون بلال و امثال او دیدند، گفتند: ای محمّد! آیا به این مردم سفله راضی شدی و قوم خویش فرو گذاردی؟ اینان‌را طرد کن، شاید ما به تو بپیوندیم! خداوند پیامبرش‌را هُشدارمی‌دهد که به هیچ‌وجه حقِّ چنین کاری را نداری؛ و بدین‌ترتیب نخوت وگردن‌فرازی مردم مشرک‌را قاطعانه رد می‌کند.

می‌فرماید «**چیزی ازحساب این مردم با تو (ای پیامبر) نیست و حساب تو نیز با آنها نمی‌باشد**»[2] یعنی هرکس نزد خدا حساب خود را دارد و کسی نمی‌تواند افرادی را چون «در سطح خویش» نمی‌بیند از خود براند؛ چنین کاری ظلم است و خداوند ظلم را حتّی از پیامبرش، نمی‌پذیرد.

دو شخصیّت مختلف «گوینده» (ازمقامی بالاتر و با کلامی تحکّم‌آمیز) و «شنونده» (در سطح انسانی و در معرض تلاطمات روحی وفکری) در آیه‌ی فوق به‌خوبی به چشم می‌خورَد (توضیح آیه‌ی ۳٤ همین سوره).

---

(۱) ـ از عبارت«صبح و شام خدای‌را می‌خوانند» به دست می‌آیدکه خداوند با دستور به نماز درآستانه‌ی فعّالیّت‌های روزانه و شبانه، عنایت خاصّی نسبت به این دو زمان ابراز داشته و انسان را در این دو قسمت شبانه‌روز ـ مخصوصاً ـ محتاج مراقبت دانسته است.

(۲) ـ امّا برخلاف نصِّ صریح آیه‌ی شریفه، در «مفاتیح الجنان» ضمن زیارت «جامعه‌ی کبیره» از قول امام علی‌النّقی[ع] آمده‌است که ما را این‌چنین خوانده بگویید: «وَ إِيابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَ حِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ، بازگشت خلق به شما (امامان) و حساب مخلوقات با شماست»!! (درحالی‌که روایت مزبور به لحاظ متن با قرآن نمی‌سازد و به لحاظ سند نیز اشکال دارد).

(۵۳) وَ كَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعۡضَهُم بِبَعۡضٍ لِّيَقُولُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآۗ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ .

« و این‌چنین آزمودیم برخی‌را با بعضی دگر تا بگویند : آیا اینانند (کسانی) **که خدا ـ ازمیان ما ـ بر ایشان منّت نهاده‌است ؟! آیا خدا به حالِ سپاس‌گزاران آگاه‌تر نیست ؟ »،**

یعنی آن اَشرافِ مغرور بدانند که همان به ظاهر سفله‌ها، مایه‌ی آزمایش‌شان بوده‌اند؛ همین‌که با حضور در چنان صحنه‌ای، بگویند : آیا (ای محمّد!) همین مفلوکان را می‌گفتی خدا هدایت کرده است ؟! می‌فرماید با همین کلام تکبّرآمیز، آنان در آزمایش شکست خوردند. بر این مبنا حرف «لام» در «**لِیَقُولُوا**» در آیه‌ی شریفه را باید لام «عاقبت» درنظر گرفت و نه لام «تعلیل».

مقطع آیه استفهام انکاری است، یعنی مسلّماً خدا بهتر می‌داند چه کسانی سپاسدار هدایت او هستند. و متعاقباً روی سخن به پیامبر[ص] می‌بَرَد :

(۵۴) وَ إِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلۡ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡۖ كَتَبَ رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ أَنَّهُۥ مَنۡ عَمِلَ مِنكُمۡ سُوٓءَۢا بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَ أَصۡلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« و چون مؤمنینِ به آیات ما نزد تو آیند، بگو : درود بر شما، خداوندگارتان رحمت را بر خود مقرّر داشته که هرکس از شما که ـ از سر نادانی ـ عمل بدی بجای آورد و سپس بعدِ آن توبه نموده و اصلاح نماید، پس خداوند آمرزنده و مهربان است »،

می‌فرماید ای پیامبر! نه تنها حق نداری ـ طبق تقاضای مشرکان ـ مؤمنین به آیات خدا را از خود برانی (آیه‌ی۵۲) بلکه در سلام بر ایشان سبقت گیر و آنان را بشارت ده که خداوند بنای کار خود را بر «**رحمت**» قرار داده است و توبه‌ی مؤمنان را بعد از خطایی که احیاناً مرتکب شوند، می‌پذیرد.

شبیه این مضمون در آیه‌ی ۱۲ این سوره نیز آمده است. قوانین وقدرتی خارج‌از وجود خدا نیست تا او را به امری وادارد، بلکه خداوند ـ در مَثَل مانند کسی که ذاتاً خوب و درستکار است و کنترل او محتاج قانون نیست ـ رحم و عدل و انصاف را خود بر خویشتن واجب کرده است.

بخش انتهایی آیه توضیح عبارت قبلی است و مشخّص می‌نماید که **اوّلاً** رحمت خداوند درموارد استحقاق افراد بروز می‌نماید. **ثانیاً** گناه مؤمن مولود غفلت و جهالت (بدون توجّه کافی به عواقب امور) است؛ و **ثالثاً** توبه‌ی واقعی ازنظر خدا با جبران مافات همراه است.

(۵۵) وَ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَ لِتَسۡتَبِينَ سَبِيلُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ .

« و بدین‌گونه آیات را توضیح دهیم تا راه گناهکاران روشن شود »،

به دنبال آیه‌ی قبل احتمالاً می‌فرماید خداوند «چه باید کرد؟» را برای بدکارانی که از کرده‌ی خود پشیمان شده‌اند، مشخّص ساخته و بنابراین لزومی به نومیدی‌شان نیست. قول دیگر آنست که خداوند راه مجرمین

یعنی کافران را برای دوری و احتناب مؤمنان از آن راه بیان فرموده است و این قول قوی‌تر است به قرینه‌ی آیات بسیاری که واژه‌ی «**المجرمین**» در آنها برای **کافران** به کار رفته است (مانند آیات ٤٠ سوره‌ی اعراف و ۱۲ حجر و ۳۱ فرقان و امثال اینها). سپس توحید را در برابر مشرکان پی می‌گیرد و می‌فرماید :

(۵۶) قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّآ أَتَّبِعُ أَهْوَآءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَ مَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ .

« بگو : به تحقیق من نهی شدم از عبادت کسانی‌که شما ـ غیر خدا ـ آنها را می‌خوانید؛ بگو : از هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم که در آن‌صورت گمراه گشته و از هدایت‌یافتگان نباشم »،

آیه‌ی شریفه ـ به مانند سوره‌ی کافرون ـ القاء می‌نماید که مشرکان، پیامبر^ص را به مماشات در برابر بت‌هایشان فرا می‌خواندند و خدا می‌فرماید به آنها بگو که در آن‌صورت (درصورت پیروی از هواهای نفسانی و شیطانی شما) از هدایت‌شدگان نخواهم بود. کاربرد واژه‌ی «**اَلَّذِینَ** = کسانی‌که» درمورد بت‌ها، می‌رساند که مشرکان عرب بُت‌ها را مظهر شخصیّت‌ها و ملائکه دانسته و درحقیقت، ازطریق بُت‌ها، آنها را عبادت می‌کردند.

(۵۷) قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَ كَذَّبْتُم بِهِۦ ۚ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِۦٓ ۚ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ يَقُصُّ ٱلْحَقَّ ۖ وَ هُوَ خَيْرُ ٱلْفَٰصِلِينَ .

« بگو : من بر دلیلی روشن ازسوی خداوندم هستم و شما آن (حجّت واضح) **را تکذیب کردید؛ آنچه آن‌را با شتاب می‌جویید، نزد من نیست، همانا حُکم**(و فرمان) **ـ فقط ـ از آنِ خداست** (همو) **حق را بیان می‌دارد و او بهترین داوران است »،**

مقصود از «**بَیِّنَةٍ مِن رَبّی** = دلیلی روشن ازسوی خدا»، «**قرآن**» است. درواقع می‌فرماید آنکه دلیل دارد، تابع هوسهای دیگران نمی‌شود، و شما مردم مشرک آن دلیل واضح را تکذیب کردید. و در عوض می‌گویید : «**اَللّٰهُمَّ اِن کانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِکَ فَاَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ اَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ اَلِیم** = خداوندا اگر این (قرآن) همان حقّ از نزد توست از آسمان بر ما سنگ بباران و یا عذابی دردناک برای ما بیاور» (انفال/۳۲). درحالی‌که : «**آنچه آن را با شتاب می‌جویید**» دراختیار من (پیامبر^ص) نیست تا هرآنچه خواهم فوری عملی شود ! حکم، حکم خداست که اگر صلاح دانست آن عذاب را می‌آورد[1] و او «**بهترین داوران**» است که شرک را منکوب و توحید را اثبات کرده است.

(۵۸) قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِۦ لَقُضِيَ ٱلْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِٱلظَّٰلِمِينَ .

---

(۱) ـ آیه‌ی شریفه، به وضوح ، در ردِّ «ولایت تکوینی» برای پیامبر^ص است و نشان می‌دهدکه برخلاف تصوّر عدّه‌ای، «معجزات» از نفسِ پیامبران^(ع) نجوشیده و بیرون نمی‌آید! بلکه خداست که هرآنگاه صلاح دید، معجزه‌ای را به دست ایشان عملی می‌سازد.

« **بگو : اگر آن**(عذابی)را **که با شتاب می‌جویید نزد من بود، کار میان من و شما به پایان رسیده بود؛ و خدا به** (احوال) **ستمگران داناتر است** »،

یعنی، اگر قدرتش را داشتم، مسلّم بدانید تا به حال شما مردم ظالم و لجوج و مکّار را از صفحه‌ی زمین محو کرده بودم ![(1)] و خداست که می‌داند، کدام‌یک از شما مردم لجوج بالأخره هدایت یافته و از عذاب می‌رهید و یا در ستم باقی مانده و مستحقّ عذاب می‌شوید.

(۵۹) وَ عِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لَايَعْلَمُهَآ إِلَّا هُوَ ۚ وَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ ۚ وَ مَاتَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مُّبِينٍ .

« **و کلیدهای غیب تنها نزد اوست، جُز او کسی آنها را نمی‌داند و هرآنچه در خشکی و دریاست، همه را می‌داند؛ و هیچ برگی** (از درخت) **نیفتد، جُز آنکه او بدآن آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تَر و خشکی نیست، مگر آنکه در کتابی مبین** (ثبت) **است** »،

آیه‌ی شریفه علم تفصیلی و بیکران خداوند را بیان می‌دارد.

«**کلید غیب عالَم نزد خداست**» یعنی او نه تنها بر ظاهر، بلکه بر باطن عالم نیز اشراف و آگاهی دارد. به عبارت دیگر کسی‌که کلید محلّی را داراست، درحقیقت آن محل دراختیار اوست. هرچند برخی گفته‌اند که مقصود از «**مَفَاتِحُ الغَيْب**» پنج موردی است که در انتهای سوره‌ی لقمان آمده است.

بخش انتهایی آیه می‌رساند که حساب تمام کارهای عالَم با خداست و نزد او «ثبت» است. علم إلهی، منشأِ پیدایش نظام عالَم شده و بنابراین همه‌چیز را درخود مضبوط دارد و به مانند معلومات ما انسان‌ها «علمِ بعداز حادثه» نیست. طبری می‌گوید، منظور از«**کتاب مُبین**» در اینجا «لوح محفوظ إلهی» است‌که شاید بتوان آن‌را تعبیری از علم إلهی دانست. امّا عدّه‌ای می‌گویند، «لوح محفوظ» عالَمی‌است که حوادث این‌عالَم در آن‌جا به صورت دیگری ثبت شده (یعنی نقشه‌ی علمی عالم ما، در وراءِ این جهان طرح شده است).

(۶۰) وَ هُوَ ٱلَّذِى يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰٓ أَجَلٌ مُّسَمًّى ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« **و اوست که شما را در شب قبض روح می‌کند ـ و از آنچه در روز کرده‌اید، آگاه است ـ آنگاه شما را در آن** (در روز) **برمی‌انگیزد تا مهلت معیّن بسررسد، سپس بازگشت شما به سوی اوست، آنگاه شما را از آنچه می‌کردید خبر دهد** »،

به طورکلّی شب‌ها، مردمان برطبق قوانین خدا می‌خوابند. اَعمالی‌را هم که در روز پشت سر گذاشته‌اند، همه را خدا می‌داند. به همین‌گونه شب‌ها و روزها و خواب و بیداری‌ها را هرکس طی می‌کند تا عمرش ـ بنا به

---

(۱) ـ نشان می‌دهد که حِلم خداوند، بسیار بیش‌از پیغمبر است!

مشیّت إلهی ـ پایان پذیرد و سرانجام به سوی خدای خویش بازگردد؛ آنگاه پرونده‌ی اعمالش را پیش رویش می‌گذارند(زُمَر/٤٢). این خواب وبیداری، نمونه‌ای ازمرگ وحیاتِ پس‌از مرگ‌را به ما نشان می‌دهد.

(۶۱) وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۖ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَايُفَرِّطُونَ .

« و اوست که غالب و فوق بندگان خویش است ! و بر شما پاسداران می‌فرستد تا آن‌زمان که مرگ سراغ یکی از شما آید؛ فرستادگان ما جان او را بگیرند و آنها (دراجرای فرامین) **کوتاهی نمی‌ورزند »**،

می‌فرماید قوّه‌ی قاهری که کلّ هستی را اداره می‌کند، خداست. همو به قول صدرالدّین شیرازی، علاوه بر عواملی همچون نور، آب، اکسیژن، نیروی جاذبه و غیره که برای تداوم حیات در کره‌ی ارض پیش‌بینی کرده، آدمیان را توسّط نیروهای دیگری نیز ـ که نیروهای ملکوتی عالم باشند ـ تا سررسید مهلتشان، حفظ می‌کند. امّا چون مهلت سرآمد، همان نیروها (یا نیروهای دیگری) جان شخص‌را می‌ستانند. ممکن است مراد از «**حَفَظَة**» گواهان بر عمل آدمی یعنی حافظان اعمال خوب و بد وی باشند به دلیل «**وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ . كِرَامًا كَاتِبِينَ . يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ** = و قطعا بر شما نگهبانانی (گماشته شده)اند (فرشتگان) بزرگواری که نویسندگان (اعمال شما) هستند. آنچه را می‌کنید می‌دانند » (انفطار : ۱۲←۱۰).

(۶۲) ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ ۚ أَلَا لَهُ ٱلْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ ٱلْحَٰسِبِينَ .

« سپس به سوی خدا ـ مولای برحقِّ خود ـ بازگردانده می‌شوند؛ آگاه باشید که حکم (و فرمان) **از آنِ اوست و او سریع‌ترین حسابگران است »**،

یعنی سرور ومالک راستین انسان‌ها خداست وملائکِ نگهبان وقبض روح آدمی، حاکم وتعیین‌کننده نیستند. خداست که همه‌ی قوای عالم به فرمان اویند و حسابگر نهایی اوست.

(۶۳) قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ تَدْعُونَهُۥ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَىٰنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ .

« بگو: چه کس شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا نجات بخشد؟ (آنگاه که) **او را به لابه و نهان می خوانید که اگر ما را از این** (ورطه) **نجات بخشد هرآینه از سپاس‌گزاران خواهیم بود »**،

آیه‌ی شریفه آدمی را به فطرتش توجّه داده که در تنگنای مصائب و قطع اسباب دنیوی، بی‌اختیار به سوی خدا می‌رود. ازجمله آیاتی‌است‌که معلوم می‌دارد، مشرکین مکّه خدا را قبول داشتند و به زاری و پنهان در ظلمات صحرا و دریا و پیش‌آمدهای هولناک، او را می‌خواندند ! نظیر این آیه در سوره‌های «لُقمان/۳۲» ، «عنکبوت/ ٦٥» ، «اِسراء/٦٧» ، «نَحل/٥٤ و٥٣» ، «یونس/۱۲» و غیر اینها، نیز آمده است.

(۶۴) قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَ مِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ .

« بگو : خداست که شما را از آن‌خطرات و از هر اندوهی نجات دهد سپس شما به او شرک می‌آورید (و غیرخدارا درامور مؤثّر می‌شمرید!) »،

آیه‌ی شریفه ناسپاسی انسان را می‌رساند که همین‌که از هلاکتگاه می‌رهد، دوباره به غفلت فرو می‌رود و برای غیرخدا نزد خود، اعتبار نجات قائل می‌شود (نحل/٥٤ و اسراء/٦٧).

(۶۵) قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْآيَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ .

« بگو : او تواناست بر آنکه عذابی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما فرستد، یا شما را دسته درهم آمیزد و صلابت بعضی‌از شما را به بعضی دیگر بچشاند؛ بنگر چگونه آیات را به انحاءِ گوناگون می‌آوریم، شاید که ایشان بفهمند»،

آیه‌ی شریفه لحن هشدار دهنده دارد تا شاید وجدان کافران بیدار شود. می‌فرماید انسان از هرطرف که برود در احاطه‌ی خداست و از هرجهتی در معرض خطرات می‌باشد، خواه باران سیل‌آسا از آسمان یا زلزله‌ای در زمین رخ دهد ! یا آنکه وقتی مردمان روی از خدا برتافته و قوانین او را نادیده گیرند، دچار سلب توفیق شده به اختلاف و چند دستگی مبتلا شوند تا جایی‌که به خاطر مطامع دنیا، مدام بر سر هم کوفته و زمانی «این» و زمانی «آن» برنده شود. چنانکه در آیه‌ی۱۲۹ همین سوره فرموده « **وَ كَذَٰلِكَ نُوَلّى بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ** = و این‌گونه برخی از ستمکاران را به(کیفر) آنچه به دست می‌آوردند، بر برخی دگر ولایت می‌دهیم»! (چیره می گردانیم).

خداوند بدین‌ترتیب به صُوَرِ گوناگون، اِرائه‌ی طریق و شرح براهین می‌کند تا شاید انسان‌ها به رُشد و «بینایی» رسند و موضع خود را درقبال مَبدَءِ هستی دریابند.

بخش ششم

(۶۶) وَ كَذَّبَ بِهِۦ قَوْمُكَ وَهُوَ ٱلْحَقُّ ۚ قُل لَّسْتُ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ .

« **و قوم تو** (ای پیامبر!) **آن** (قرآن) **را ـ درحالی‌که حق است ـ تکذیب کردند؛ بگو : من کارگزار شما نیستم** »،

در تعقیب آیات قبل، اشاره‌ی آیه، همچنان به مشرکین است و مرجع ضمیر «**بِهِ**»، قرآن می‌باشد. می‌فرماید، آنان (و همفکرانشان در این عصر و زمانه)، منکر منشوری شده‌اند که به حق و راستی از مبدءِ هستی ـ خدای عالَم ـ به منظور راهنمایی خلق، نازل شده است.

مقطع آیه بیانگر اختیار انسان است؛ خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید اعلام کن که من هرچند پیام خدا را ابلاغ می‌کنم، ولی ضامن اعمال و گمراهی یا هدایت شما نیستم، شما مختارید و من ضمانت نسپرده‌ام که حتماً همگان هدایت شوند.

(۶۷) لِّكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ ۚ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ .

« **هر خبری را سرآمدی است و به زودی خواهید دانست** »،

یعنی بالأخره صدق گفتار قرآن روشن می‌شود و زمان تحقّق وعده‌های إلهی فرا می‌رسد (ابوالفتوح رازی واژه‌ی «**مُستقر**» را به معنی «قرارگاه و زمان وقوع» دانسته، یعنی هر خبری مکان و زمان وقوعی دارد).

درمورد مقطع آیه، طبری می‌گوید مقصود از «**سَوْفَ تَعْلَمُون** = به زودی خواهید دانست» ممکن است در همین دنیا بوده باشد که شکست و اضمحلال جبهه‌ی شرک را در آینده اعلام می‌دارد؛ ولی بیشتر به نظر می‌رسد که تهدید، آخرتی است چنانکه فرموده «**إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ . وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ** = این (قرآن) جُز اندرزی برای جهانیان نیست و خبر آن را بعد از مدّتی خواهید دانست» (ص/۸۸ و ۸۷)

حال به دنبال اِتمام حجّت فوق، درمورد رفتار با تکذیب‌کنندگانِ قرآن، به پیامبر[ص] ـ و در حقیقت به همه‌ی مسلمان‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها ـ دستور می‌دهد :

(۶۸) وَ إِذَا رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِۦ ۚ وَ إِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيْطَٰنُ فَلَاتَقْعُدْ بَعْدَ ٱلذِّكْرَىٰ مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **و چون کسانی را دیدی که** (به استهزاء) **از آیات ما گفتگو می‌کنند، از آنها روی گردان تا در سخن دیگری وارد شوند؛ و اگر شیطان تو را به فراموشی بُرد، پس‌از یادآوری، با گروه ستمکاران منشین** »،

این مضمون در سوره‌ی نسـاء (آیه‌ی ۱۴۰) نیز تکرار شده است که توضیحش را در آنجا داده‌ایم. منظور از

واژه‌ی «**خَوْض**» در آیه، گفتگو از آیات قرآن به قصد استهزاء و تکذیب است و می‌فرماید با مخالفانِ دین تا زمانی نشستن رواست که درمقام استهزاءِ آیات خدا نباشند؛ و البتّه استهزاءِ آیات إلهی فقط «لفظی» نیست، بلکه در هرمجلسِ معصیتی ـ درحقیقت ـ فرامین خدا به استهزاء گرفته شده است.(۱)

بخش بعدی آیه می‌رساند که اگر انسان دچار غفلت شده وظیفه‌ی خود را درقبال عصیان‌کنندگان در برابر فرامین خدا مدّتی فراموش کرد، به محض یادآوری، باید به پا خیزد؛ و غفلت و نسیان را در این‌مورد به شیطان نسبت داده، زیرا ـ برخلاف مواردی که فراموشی نتیجه‌ی خیر دارد (مثل فراموش کردن بدی‌ها و کینه‌ی کسی را به دل راه ندادن) ـ ازجمله مواردی است که «فراموشی» را وساوس شیطانی باعث شده است. ضعف‌های ایمانی و گناهان گذشته ـ که هنوز بقایایی از آنها در نفس آدمی وجود دارد ـ غالباً مبنای غفلت‌های انسان نسبت به تکالیف إلهی است.

متعاقباً به تعلیل حکم می‌پردازد، چه لزومی به ترک مجلسِ معصیت توسّط پرهیزکاران و رَهرُوانِ راهِ خدا هست ؟ :

(۶۹) وَ مَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ .

« و (هرچند) **چیزی از حساب آنان بر عهده‌ی پرهیزکاران نیست، امّا تذکّر و پندی باید شاید آنها بپرهیزند »**،

یعنی مسلمان، باید همواره ـ و به طُرُقِ مختلف ـ برای خیر و اِصلاح تلاش کند؛ تا جایی‌که زمینه‌ای برای بحث و ارشاد وجود دارد، به «اَمر به معروف و نهی از منکر» پردازد. ولی به محض آنکه این زمینه ازمیان رفت و افراد به لجاجت و مسخرگی پرداختند، ترک مجلس نماید، شاید از این راه گنهکاران به خود آمده، تغییر رویّه دهند؛ و یا حدّاَقل برای دین و ایمان ارزشی قائل شوند.

(۷۰) وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ وَذَكِّرْ بِهِۦٓ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَآ ۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أُبْسِلُواْ بِمَا كَسَبُواْ ۖ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ .

« و کسانی‌را که دین خویش بازیچه و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا فریبشان داده‌است، رها کن ! و به آن (قرآن مردمان را) **اندرز ده، مبادا کسی گرفتار اعمال خویش گردد؛ برای او، جُز خدا، هیچ یار و**

---

(۱) ـ اصولاً یکی از علل توسعه‌ی زشتی‌ها، این است که پاکان درقبال آنها موضع نمی‌گیرند ! اگر به محض رؤیت اَعمالی ازقبیل شُرب خَمر، غیبت و استعمال موادِّ مخدّر، مؤمنِ حاضر در مجلس ـ وقتی دید به هُشدارهای او در رهاسازی این امور توجّه نمی‌شود ـ ازجای برخیزد و گوید که حاضر به نشستن در چنین مجلسی نیست، این کار، مسلّماً نهیبی بر فکر و روح منحرفان خواهد بود.

شفیعی نیست و اگر (به اِزاءِ گناهانش) **هر عوضی دهد، از او پذیرفته نشود؛ اینانند که گرفتارِ اَعمال**(بد) **خویش مانده‌اند؛ نوشیدنی جوشان و عذابی دردناک ـ به خاطر کُفرورزی‌هایشان ـ برای آنهاست »**،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که همنشینی و صرف وقت با کسانی ـ چون مشرکان مکّه ـ که مذهبشان استهزاءِ معنویّات و سرگرمی‌های مبتذل دنیوی است، برای فردِ مؤمن جایز نیست.

واژه‌ی «**إبسال**» در بخش بعدی آیه به معنی «گِرو نهادن» است (أبْسَلْتُهُ : رَهَنْتُهُ ـ المصباح المنیر)، می‌فرماید، ای پیامبر! (و ای مؤمنان) مردم را به وسیله‌ی قرآن هدایت کن (و رهنمایی کنید) مبادا در گروِ اَعمال ناشایسته‌ی خود قرار گیرند! و در واقع یعنی گرفتار اعمال بدشان شوند.

مطالب بعدی آیه مشعر بر آن است که برای خلاصی از آن «حبس و گرفتار اعمال بد شدن» هیچ یاوری جُز خدا نخواهد بود و در آن صحنه‌ی تعیین فرجام اُخروی همه‌ی اعتبارات دنیوی بی‌اعتبار است. تکذیب کنندگان آیات إلهی و استهزاءکنندگان دین خدا در زندان زشتکاری‌های خود محبوس‌اند و به جای سرمستی‌های این دنیا، در آخرت «**نوشیدنی جوشان و عذاب دردناک**» دارند. به عبارت دیگر، آن عطش و غیظی را که در دنیا با استهزاءِ دین خدا خاموش می‌کردند، در آخرت «**نوشیدنی جوشان**» فرو خواهد نشاند.

(۷۱) قُلْ أَنَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَایَنفَعُنَا وَ لَایَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَىٰٓ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ كَٱلَّذِى ٱسْتَهْوَتْهُ ٱلشَّيَـٰطِينُ فِى ٱلْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُۥٓ أَصْحَـٰبٌ يَدْعُونَهُۥٓ إِلَى ٱلْهُدَى ٱئْتِنَا ۗ قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ ۖ وَ أُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ .

« بگو : آیا ـ غیر خدا ـ چیزی را که سود و زیانی به ما نرساند بخوانیم و پس‌از آنکه خدا ما را هدایت کرد، به گذشته بازگردیم؟ همانند کسی‌که شیاطین او را در زمین از راه به در برده درحالی‌که حیران است و (نیز) **یارانی** (هدایت یافته) **دارد که وی را به هدایت خوانند که سوی ما بیا ؟ بگو : هدایتِ** (حقیقی)، **همان هدایت خداست و ما فرمان یافته‌ایم که خداوندگار جهانیان را گردن نهیم »**،

در آیات قبل، اشاره به مشرکینی بود که در مجالسشان آیات قرآن را استهزاء می‌کردند و پس‌از تخطئه‌ی آنها که دینشان به بازی‌گرفتن حقایق است، به پیامبر(ص) (و مؤمنان) دستور داد که مردمان را از قیامت و کیفر آن برحذر دار ! در آیه‌ی فوق مجدّداً مشـرکان را مخاطب قرار داده و می‌فرمایـد، آیا انتظـار دارند مسلمین هم ـ چون ایشان ـ معبودهای باطلی گُزیده و پس‌از نیل به هدایت إلهی، دین و دل به عواملی بفروشند که هیچ اطمینانی نسبت به سود و زیان آنها نتوان داشت ؟ در این‌صورت، مثالشان به مانند کسی خواهد بود که در زمین سرگشته و «**حیران**» است؛ و در احاطه‌ی وساوس شیطان قرار دارد. به قول حافظ :

از هرطرف که رفتم جُز حیرتم نیفزود زینهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت!

زینهار از بیابان گمگشتگی که پایانی ندارد و حاصلی جُز حیرت به جای نمی‌گذارد ! بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه در توصیف کسی است که پس‌از «هدایت» به «گمراهی» بازگشته و ازسوی دیگر یارانی‌هم دارد که

او را به سوی خدا می‌خوانند (و از این لحاظ، بر او اتمام حجّت می‌شود).

سپس ـ بعد از تشریح حال کسی که در معرض وساوس مشرکان و بی‌دینان از یکسو و دعوت هدایت‌شدگان ازسوی دیگر قرار می‌گیرد ـ تصریح می‌نماید که «**إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الهُدَى** = هدایت واقعی، هدایت خداست» یعنی خدا باید تا او را لایق دیده به سوی خود هدایتش کند. پس باید آدمی طی عمر رو به خدا آورد تا از آن بیابان سرگشتگی به در آمده و با حکومت عقل بر نفس وبا مشعل ایمان، راه سعادت را به یاری خدا بپیماید. و اضافه می‌نماید :

(۷۲) وَ أَنْ أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَ ٱتَّقُوهُۚ وَ هُوَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ .

« **و اینکه نماز را به پا داشته، از** (نافرمانی) **او بپرهیزید و اوست که به سویش محشور خواهید شد** »،

نماز (به طور صحیح) یاد خدا را در ذهن انسان زنده نگه داشته (نساء/ توضیح آیه‌ی۴۳) پشتوانه‌ای برای اطاعت از فرامین خداست. سرانجامِ انسان نیز حضور در محکمه‌ی کُبرای إلهی خواهد بود.

(۷۳) وَ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّۖ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُۚ قَوْلُهُ ٱلْحَقُّۚ وَ لَهُ ٱلْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِۚ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَٰدَةِۚ وَ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ .

« **و اوست که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و هرآن‌روز که** (به آفرینش اراده کند) **گوید : باش ! پس وجود می‌یابد؛ گفتار او حق است و در آن‌روز که در صور دمیده شود، سلطنت از آنِ اوست؛ دانای غیب و شهادت است و او حکیم و آگاه است** »،

این آیه‌ی شریفه نفوذ اراده‌ی إلهی را در خلقت آسمان‌ها و زمین و سلطنت وی را در روز رستاخیز نشان می‌دهد. پیامش این است که دنیا و آخرت در اختیار حق‌تعالی است و او بر پنهان و آشکار احاطه دارد (**فَلِلّهِ الآخِرَةُ وَ الأُولَی** ـ نجم/۲۵). پس باید به سوی او رفت و از او درخواست نمود و برای او عمل کرد و رضای او را جست. در این رابطه منظور از «روزی‌که در صور دمیده شود»، روز قیامت است. باید دانست که درحال حاضر خداوند حکمفرمایی خود را بر نظامات و قوانین تکوینی عالَم نمودار ساخته و نفوس انسان-ها را در اکتسابات خویش آزاد گذارده است؛ ولی در قیامت بر نفوس آدمیان به طور مطلق حکمفرمایی خواهد نمود و کسی نمی‌تواند، جُز به سرانجام و پاداش و کیفری که خدا معیّن می‌کند، دست یابد.

بخش هفتم

(۷۴) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ .

« **و** (به یاد آر) **هنگامی را که ابراهیم به پدر خود ـ آزر ـ گفت : آیا بُتانی را به خدایگانی می‌گیری ؟! راستی من، تو و قومَت را در گمراهی آشکار می‌بینم ! »،**

به تناسب گفتگوی پیامبر[ص] با مشرکین زمان در مکّه (آیات پیشین) در آیه‌ی فوق به بحث ابراهیم[ع][(1)] با مشرکان همزمان او اشاره دارد :

آیه‌ی شریفه مشخّص می‌سازد که شخصیّت‌های برجسته، دعوت به هدایت را از نزدیکترین کسان خود آغاز می‌کردند و حتّی هیبت پدری مانع از اِعلام حق توسّط آنها نبود. البتّه برخی، نیاکان پیامبران را مبرَّی از شرک می‌دانند، ولی اشاره‌ی صریح قرآن به شرک پسر نوح، همسر لوط و عموی پیامبر[ص]، مشخّص می‌سازد که ارتباطات خونی اصالت ذاتی ندارد. هرچند عدّه‌ای گفته‌اند که «**آزر**» نه پدر ابراهیم، بلکه پدر بزرگ، عمو یا سرپرست او بوده ـ که لفظ «**أبْ**» در عربی برای اینگونه منسوبین هم به کار رفته است. به علاوه، استدلال می‌کنند که نام پدر ابراهیم را، تورات «تارَح» ذکر نموده و چنانکه در سوره‌ی ابراهیم آمده، ابراهیم[ع] برای پدر و مادر خود آمرزش خواست (ابراهیم/٤١)، درصورتی‌که مسلمان حق ندارد برای مشرک دعا کند. امّا هیچ‌یک از این دلائل وافی به مقصود نیست، زیرا می‌توان گفت :

اوّلاً، شخصیّت‌های بزرگ دارای اسامی مختلف بودند و بنابراین ممکن است «آزر» نام دیگر پدر ابراهیم بوده باشد، چنانکه طبری در تفسیر از «سعید بن عبدالعزیز»، آورده که «آزر» و «تارَح» دو اسم پدر ابراهیم بوده است؛ همانطور که «یعقوب» را «اسرائیل» نیز می‌نامند و «محمّد» را «احمد» هم می‌گویند.

ثانیاً، درباره‌ی دعای حضرت ابراهیم[ع] در حقّ والدینش، قرآن خود توضیح داده که : «**مَاكَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُواْ أُوْلِي قُرْبَىٰ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ . وَ مَاكَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ . . . = پیامبر و مؤمنان را حقّ آن نیست که برای مشرکان آمرزش طلبند ـ هرچند خویشانشان باشند، پس‌از آنکه برایشان روشن شد که آنها دوزخی‌اند ـ و آمرزش‌طلبی ابراهیم برای پدرش جُز در مدّتی که به وی وعده داد، نبود؛ امّا همین که بر او روشن گشت، پدرش معاندانه با خدا دشمنی می‌ورزد، از او بیزاری جُست . . .** » (توبه/١١٤).

---

(۱) ـ «ابراهیم» همان «أبرام» عبری به معنی «پدر عالی» یا «پدر جماعت بسیار» است. ابراهیم[ع] از طریق پسرش اسحاق[ع] جدّ أعلای ملّت یهود و از طریق پسر دیگرش اسماعیل[ع] جدِّ أعلای حضرت محمّد[ص] است.

ثالثاً، کلمات در زبان عربی ـ مثل غالب زبان‌ها ـ علاوه بر استفاده‌ی حقیقی، استفاده‌ی مجازی نیز دارند. ممکن است لفظ «اَبْ» مجازاً برای ، عمو و یا سرپرست به کار رود، ولی دراین‌صورت، قرینه‌ای باید تا آن استفاده‌ی مجازی را مشخّص سازد. بدون وجود قرینه، باید هر لغت را حمل به معنی حقیقی کرد و در آیه هیچ‌گونه قرینه‌ای که کاربُردِ مجازی لفظِ «اَبْ» را برساند، مشاهده نمی‌شود. و آیه‌ی مزبور یعنی (**إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لأَبِيهِ**) چه تفاوتی با آیه‌ی (**إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ**) در سوره‌ی یوسف دارد ؟!

(۷۵) وَ كَذَٰلِكَ نُرِىٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ .

« و این چنین فرمانروایی بر آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد »،

یعنی به دنبال بصیرتی که ابراهیم^ع بر بطلان بُت‌ها (تکیه بر غیر خدا) و کشف ضلالت پدر یافته بود، خداوند توانایی ادراک قوانین و قانون‌گذار حاکم بر هستی را، به او عطا کرد. تفصیل مطلب در آیات بعد آمده است (طبری واژه‌ی «**مَلَكُوت**» را در آیه‌ی شریفه به معنی «مُلک و سلطنت» دانسته است). یعنی خداوند سلطنت خود را در آسمان‌ها و زمین به ابراهیم نشان داد.

(۷۶) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱلَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلْءَافِلِينَ .

« پس، هنگامی‌که شب بر او ظلمت افکند، ستاره‌ای دید؛ گفت : این، خدای من است ! و چون فرو رفت، گفت : غروب کنندگان را دوست ندارم »،

دراینجا، مفسّران، دو بحث مختلف آورده‌اند :

برخی، عقیده دارند که مجموعه‌ی استدلالاتی که در آیه‌ی فوق و آیات بعد آمده، کاوش‌های ذهنی خود ابراهیم^ع بوده و او ـ ضمن آنها ـ آن صفت ویژه‌ای را که درمورد ثبوت و زوال‌ناپذیری ذات خالق در ذهن داشته، با عوامل گوناگون خارجی تطبیق می‌نموده و نتیجه می‌گرفته است که آن عوامل نمی‌توانند خدای عالم باشند. بر این مبنا لفظ «**آفِلين** = غروب‌کنندگان» که به صورت جمع در آیه‌ی فوق آمده، فقط شامل آن ستاره نبوده، بلکه ـ به قول ابوعلی سینا ـ ابراهیم^ع گفته است : من به دنبال آن ذاتِ لایَتَغَیَّری هستم که چون دیگر ممکنات، طلوع و غروب برای او نیست. در این راستا برخی مفسّران نیز همزه‌ی استفهام را در ابتدای «**هذا رَبّی**= این خدای من است» در تقدیر گرفته و گفته‌اند که مراد از «هذا رَبّی»، استفهام انکاری است، یعنی ابراهیم می‌پرسید: آیا این (اُفول کننده) خدای من می‌تواند باشد؟ هرگز! و بدین‌ترتیب ابراهیم^ع «زوال پذیران» را از ساحت خدایی عالم مطرود دانست.

عدّه‌ای دیگر عقیده دارند که این سلسله از آیات، بحث ابراهیم^ع را با قومش می‌رساند که در آیه‌ی ۷٤ با پدر خود آغاز کرد ؛ و وقتی می‌گوید «**این ستاره خدای من است**»، یعنی «به عقیده‌ی شما (ای قوم!) این ستاره خدای من است» و وقتی ستاره غروب می‌نماید، می‌پرسد : اینک آن خدا کجا رفت؟! می‌گویند این نحوه‌ی بحث و منطق‌آوریِ ابراهیم^ع با قومش، درمقابله با شرک، بوده است.

از نظر ما هرچند نشانه‌ی بحث ابراهیم^ع با قومش در ذیل آیات به چشم می‌خورد (چنانکه می‌فرماید : «**و قومش با وی به جدل برخاستند**» ـ آیه‌ی ۸۰) ولی از عبارت «**چون ستاره را دید، گفت : این، خدای من است**»، به روشنی فهمیده نمی‌شود که این موضوع، از ابتدا درحضور جمع اتّفاق افتاده باشد. بنابراین، بهتر آن است که تصوّر کنیم، ابراهیم^ع، تفکّرات شخصی خود را دنبال می‌کرد و به عبارت دیگر، ابراهیم خود به دنبال کشف «حقیقت» بود و در پایان کار، قوم خود را نیز ـ با انصاف‌طلبی ـ به جستجوی«حقیقت» فرا خوانده است. بنابراین «هذا ربّی» می‌تواند به منزله‌ی یک فرض باشد که با اُفول ستاره ابطال گردید، نه یک حُکم!

(۷۷) فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى ۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ .

« **و چون ماه را برآمده دید گفت : این، خداوندگارِ من است ! پس چون اُفول کرد، گفت : اگر خدایم مرا هدایت نکند، قطعاً از گروه گمراهان خواهم بود** »،

یعنی، اگر خداوند افکار مرا رهنمایی نفرماید، من نیز ـ چون قومم ـ سرگردان خواهم بود! زمخشری می‌گوید، منظور از «گمراهان» در آیه، کسانی بودند که عناصر کائنات را پرستش می‌کردند.

(۷۸) فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّى هَٰذَآ أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ .

« **و هنگامی که خورشید را طالع دید، گفت : این، خدای من است، این بزرگتر**(از همه‌ی آنها)**ست ! و چون** (خورشید نیز) **اُفول کرد، گفت : ای قوم من ! همانا من از آنچه شما شریک** (خدا) **می‌سازید، بیزارم** »،

بخش اوّل آیه نشان می‌دهد که خدا در نظر ابراهیم بزرگتر و با عظمت‌تر از هرچیز بوده و سعی داشته آن عظمت مطلق را با «موجودی» در دنیای خارج تطبیق دهد. از سوی دیگر، در زبان عربی، واژه‌ی «**شَمْس**= خورشید»، مؤنّث است و در تطبیق با این‌موضوع، «**بازِغَة** = طالع‌شده» به طور مؤنّث در آیه به کار رفته، ولی متعاقباً از واژه‌ی «**هذا** = این» ـ که مذکّر است ـ برای اشاره به آن استفاده شده است. شاید به این دلیل که قرآن ابتدا به لفظ خورشید (شمس) که مؤنّث مجازی است و سپس به «حقیقت خارجی» آن اشاره دارد.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که بحث ابراهیم با قومش در **توحید** «**عبادت**» برای خدا بوده و نه در «**خالقیّت**» او. ظاهراً قوم ابراهیم خدا را ـ به عنوان خالق هستی ـ قبول داشتند ولی اَجرام آسمانی را نیز در تقدیس و نفوذ آنها بر عالَم «شریک» خدا می‌دانستند و مثلاً معتقد بودند که هرکس ستاره‌ای دارد و سرنوشتش به دست آن ستاره سپرده شده است و ماه و خورشید و کواکب، در زندگانی انسان بدینگونه مؤثّرند! این عقیده‌ی غلط تقریباً در میان برخی از اقوام بعدی نیز وارد شده و افرادی سعی داشته‌اند تا بر پایه‌ی محاسبات نجومی، آینده‌ی انسان‌ها را پیش‌بینی کنند!

(۷۹) إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَ مَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

« **من روی خود سوی کسی گرداندم که خالق آسمان‌ها و زمین است؛ به حق گراییده و از مشرکان نیستم** »،

به قول مولو ی :

از هر آن دین کو بود در روزگار من نمودم دین توحید اختیار

ابراهیم می‌گوید من «توجّه» خود به سوی آن حقیقتی بردم که ماه و خورشید و ستارگان (و همه‌ی عوامل اُفول‌کننده) از آثار اوست؛ در نتیجه اثبات ذات خدا و طردِ غیر او در مقام عبودیّت، هردو در این آیه‌ی شریفه مستتر است. واژه‌ی «حَنِیف» در آیه، به معنی «موحّد» و «متمایل به حق» هردو آمده است.

(۸۰) وَ حَآجَّهُۥ قَوْمُهُۥۚ قَالَ أَتُحَـٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَ قَدْ هَدَىٰنِۚ وَ لَآ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيْـًٔاۚ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ .

« **و قومش با او به جدل برخاستند؛ گفت: آیا درباره‌ی «الله» با من جدل می‌کنید؟ و بی‌شکّ او، راه را به من نشان داد؛ و از آنچه شما شریک او می‌سازید، نمی‌هراسم ـ مگر آنکه خدایم چیزی را** (برایم) **بخواهد که دانش او همه‌چیز را فرا گرفته ـ آیا متذکّر نمی‌شوید** (وبه خود نمی‌آیید)؟ »،

در برابر دعوت به «توحید» و تدیّن، مردم غالباً مقاومت می‌ورزند زیرا می‌خواهند در ساخته‌ها و پرداخته‌هایشان خوش باشند و اقتدا به دین توحیدی، مسئولیّت می‌طلبد. از اینرو قوم ابراهیم^ع او را تهدید می‌کردند که اگر مبارزه با عقاید ما را ادامه دهی، فلان ستاره یا بُت، دمار از روزگارت در خواهند آورد! و ابراهیم[ع] پاسخ می‌دهدکه تا خدا نخواهد هیچ زیانی به من نخواهد رسید و از معبودهایی که شما برای خود ساخته‌اید نمی‌هراسم. مقطع آیه بر سبیل نصیحت است که ای مشرکان! آیا وقت آن نرسیده که متوجّه حقیقت شده روی خود سوی خدا کنید؟!

(۸۱) وَ كَيْفَ أَخَافُ مَآ أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ عَلَيْكُمْ سُلْطَـٰنًاۚ فَأَيُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِٱلْأَمْنِۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« **و چگونه بترسم از آنچه شما شریک** (خدا) **انگارید و شما از این‌که چیزهایی را شریک خدا می‌سازید که** (خداوند) **هیچ برهانی بر** (حقّانیّت) **آنها بر شما نازل نکرده است، نمی‌ترسید؟ پس کدامیک از این دو گروه** (موحّدین یا مشرکین) **به ایمنی** (خاطر) **سزاوارتر است اگر درک می‌کنید؟!** »،

بخش اوّل آیه در بی‌اعتباری عبادت غیرخداست؛ ابراهیم به قومش می‌گوید اگر قرار به ترسیدن باشد، شما مردم مشرک باید بترسید که تکیه‌گاه‌هایی غیرخدا برای خود برگزیده‌اید که هیچ سند و مدرکی مبنی بر حقّانیّت و اعتبار آنها ـ که بتوانند تأثیری به حالتان داشته باشند ـ دردست نیست و خدا دلیلی بر حقّانیّت آنها نفرستاده است.

در بخش بعدی آیه خداوند رشته‌ی کلام ابراهیم را به دست گرفته است. می‌فرماید چه کسی به اُمنیّت سزاوارتر و نزدیکتر است؟ آن‌کس که فقط به خدا متّکی است یا کسی که بدون دلیل به غیرخدا روی آورده و دل بسته است؟ آیا اگر انسان فقط سوی خدا رود، غیرخدا ـ هرچند جلیل القدر و مقرّب باشند ـ ممکن است در آخرت از او گله کنند که چرا به بندگی خدا روی آوردید؟ مسلّماً خیر، ولی اگر کار، معکوس شود

البتّه دچار تنبیه و شماتت إلهی خواهند شد که بدون اجازه‌ی حق به پرستش غیر او روی آوردند و مراسم بندگی غیر او را به جای آوردند! پس امنیّت قطعی و اطمینان خاطر فقط از آن موحّدان است که آیه‌ی بعد در توصیف آنها می‌فرماید :

(۸۲) **الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ لَمْ يَلْبِسُوٓاْ إِيمَـٰنَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ .**

« **آنان‌که** (به خدا) **ایمان داشته و ایمان خویش را به هیچ ستمی** (شرکی) **نیامیختند؛ ایمنی، خاصِّ آنهاست و ایشان همان راه‌یافتگان‌اند** »،

طبری بنا به حدیثی از پیامبر[ص] توضیح داده است که منظور از «**ستم**» در اینجا «**شرک**» است، چنانکه فرموده : «**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** = **شرک ظلم عظیمی است**» (لقمان/۱۳). یعنی فقط موحّدین واقعی که **مستقیم** به سوی خدا می‌روند و ایمانشان را با هیچ انحرافی نمی‌آلایند، راه صحیح را در زندگی یافته‌اند و حق دارند که آسوده‌خاطر باشند. سیاق آیات نیز حدیث مزبور را تصدیق می‌نماید.

(۸۳) **وَ تِلْكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيْنَـٰهَآ إِبْرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ نَرْفَعُ دَرَجَـٰتٍ مَّن نَّشَآءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ .**

« **و این حجّت ما بود که به ابراهیم ـ در برابر قومش ـ بدادیم؛ درجات هرکه را خواهیم** (چون ابراهیم) **رفعت می‌بخشیم؛ همانا خدای تو حکیم و داناست** »،

بخش اوّل آیه یادآور بحث‌هایی‌است که طی آیات فوق مطرح شد و نشان می‌دهد که ابراهیم[ع] ـ با تکیه به خدا و حجّت او ـ منطق استواری دربرابر قومش ارائه داد.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که هرکس ممکن است با توکّل به خدا و جلب هدایت‌های او به بصیرت و منطقی ـ چون منطق ابراهیم ـ برسد. یکی از ملاک‌های رفعت را در اینجا خداوند «داشتن حجّت صحیح» دانسته و بنابراین فرد خداپرستی که به حجّت و بصیرت کافی نرسیده، چندان درجه‌ای ندارد! چنانکه در همین زمینه فرموده است : «**يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ** = **خداوند مؤمنینِ از شما و** (به خصوص) **دانش‌یافتگان** (مؤمن) **را به درجاتی رفعت بخشد**» (مجادله/۱۱).

مقطع آیه مشعر بر علم و حکمت خداست؛ خداوند «دانایی»است که اراده‌ی هر کار او بر پایه‌ی«حکمت» است و شایستگان هدایت خود را خوب می‌شناسد.

بخش هشتم

(۸۴) وَ وَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ .

« **و به او** (ابراهیم) **اسحاق و** (فرزندزاده‌ی او) **یعقوب را بخشیدیم که هریک را هدایت کردیم ـ و پیش‌از آن نوح را هدایت کردیم ـ و از فرزندانِ وی، داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون** (را نیز هدایت کردیم) ؛ **و این‌چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم** »،

در آیه‌ی فوق ابتدا ـ به دنبال آیات بخش قبل ـ می‌فرماید، خداوند نعمت را در حقّ ابراهیم^ع^ تمام کرد که نه فقط خودِ او، بلکه فرزندانش نیز مشمول هدایت إلهی قرارگرفتند. سپس به زمانی دیرتر بازمی‌گردد و از نوح^ع^ یاد می‌کند که ابراهیم^ع^، یکی از پیروان او بود (صافّات/۸۳).

آنگاه مجدّداً به ابراهیم^ع^ بازگشته شاخص‌های نبوّت إلهی را در فرزندان «وی» برمی‌شمرد که همه از شاخه‌ی اسرائیلی و از فرزندان اسحاق بودند.

البتّه عدّه‌ای از مفسّران ضمیر «**هاء**» را در «**ذُرِّيَّتِهِ** = فرزندان او» در اشاره به نوح^ع^ دانسته‌اند زیرا در ادامه‌ی ذکر سلسله‌ی انبیاء در دو آیه‌ی بعد، نام لوط آمده است که نه فرزند ابراهیم، بلکه برادرزاده‌ی وی بود. امّا ممکن است ضمیر «**هاء**» به ابراهیم اشاره داشته و لوط^ع^ ـ بنا به قاعده‌ی «تغلیب» ـ در زمره‌ی فرزندانِ او آمده باشد. چنانکه قرآن کریم عمو را نیز بنا بر همان قاعده، پدر خوانده است (بقره/۱۳۳) و از اینرو برادرزاده می‌تواند در شمار اولاد به حساب آید.

درمورد مقطع آیه، طبری می‌گوید، مقصود آن است که به همین‌صورت، خداوند همه‌ی نیکوکاران را به هدایت خود مفتخر ساخته در آخرت به پاداش بزرگ می‌رساند.(۱)

---

(۱) ـ برعکس آیه‌ی فوق که همه‌ی پیامبران^(ع)^ را «نیکوکار» خوانده، هرگاه به توراتِ کنونی مراجعه کنیم می‌بینیم که برای هریک از پیامبرانِ یادشده، عیبی گفته و آنهم عیوب وحشتناک که نه تنها برای پیامبرخدا، بلکه برای هیچ بنده‌ی صالح خدا نیز قابل قبول نیست :

درمورد نوحِ پیامبر^ع^ می‌گوید : «و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و یافِث بودند و حام پدر کَنْعان است. اینانند سه پسر نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد. و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غَرس نمود و شراب نوشیده مست شد و در خیمه‌ی خود عریان گردید. و حام پدرِ کنعان برهنگیِ پدرخود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. و سام و یافث ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس پس رفته برهنگیِ پدرخود را پوشانیدند و روی ایشان بازپس بود که برهنگی پدرخود را ندیدند. و نوح از مستی خود به هوش آمده دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود. پس گفت کنعان ملعون باد برادران خود را بنده‌ی بندگان باشد» !! (تورات ـ سِفْرِ پیدایش، باب ۹، سیمان ۲۵←۱۸).

دربار‌ه‌ی لوطِ پیامبر^ع^ آورده است : « و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند پس با دو دختر خود در مَغاره سُکنی گرفت. و دختر بزرگ به کوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین

نیست که برحسب عادت کلِّ جهان به ما درآید. بیا تا پدرخود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدرخود نگاهداریم. پس در همان شب پدرخود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدرخویش هم‌خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر بزرگ به کوچک گفت اینک دوش با پدرم هم‌خواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی هم‌خواب شو تا نسلی از پدرخود نگاه داریم. آن‌شب نیز پدرخود را شراب نوشانیدند و دخترکوچک هم‌خواب وی شد ... » !! (تورات، سفر پیدایش، باب ۱۹، سیمان ۳۵←۳۰).

درمورد یعقوبِ نبی[ع]، بنیان‌گذارِ قومِ بنی‌اِسرائیل، می‌گوید که با خدعه، پیامبری را از پدرخویش اسحق ربود ! : «و چون اسحق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود پسربزرگ خود عیسو (برادر بزرگتر یعقوب) را طلبیده به وی گفت : ای پسرِ من ! گفت : لَبَّیْکَ. گفت : اینک پیر شده‌ام و وقت اجل خود را نمی‌دانم. پس اکنون سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته به صحرا برو و نَخجیری برای من بگیر. و خورشی برای من چنانکه دوست می‌دارم ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل‌از مردنم تو را برکت دهد. و چون اسحق به پسرخود عیسو سخن می‌گفت رِفْقَه (مادر یعقوب) بشنید و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده بیاورَد. آنگاه رِفْقَه پسرخود یعقوب را خوانده گفت : اینک پدرترا شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده می‌گفت برای من شکاری آورده خورشی بساز تا آن را بخورم و قبل‌از مردنم تو را درحضور خداوند برکت دهم. پس ای پسرمن ! الآن سخن مرا بشنو در آنچه به تو أمر می‌کنم. به سوی گله بشتاب و دو بزغاله‌ی خوب از بُزها نزد من بیاور تا از آنها غذایی برای پدرت به‌طوری‌که دوست می‌دارد بسازم. و آن را نزد پدرت ببر تا بخورَد و ترا قبل‌از وفاتش برکت دهد. یعقوب به مادرخود رِفْقَه گفت اینک برادرم عیسو مردی موی‌دار است و من مردی بی‌موی هستم. شاید که پدرم مرا لمس نماید و در نظرش مثل مسخره‌ای بشوم و لعنت به عوض برکت برخود آورم. مادرش به وی گفت ای پسرمن لعنت تو بر من باد فقط سخن مرا بشنو و رفته آن را برای من بگیر. پس رفت و گرفته نزد مادرخود آورد و مادرش خورشی ساخت به‌طوری‌که پدرش دوست می‌داشت. و رفقه جامه‌ی فاخرِ پسرِ بزرگِ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته به پسر کِهتَرِ خود یعقوب پوشانید. و پوست بُزغاله‌ها را بر دست‌ها و نرمه‌ی گردن او بست. و خورش و نانی‌که ساخته بود به دست پسرخود یعقوب سپرد. پس نزد پدر خود آمده گفت ای پدر من ! گفت : لَبَّیْک تو کیستی ای پسرمن. یعقوب به پدرخود گفت من نخست‌زاده‌ی تو عیسو هستم ! آنچه به من فرمودی کردم الآن برخیز بنشین و از شکار من بخور تا جانت مرا برکت دهد. اسحق به پسرخود گفت ای پسرمن چگونه بدین زودی یافتی؟ گفت : یَهُوَه خدای تو به من رسانید. اسحق به یعقوب گفت ای پسرمن نزدیک بیا تا ترا لمس کنم که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه. پس یعقوب نزد پدرخود اسحق آمد و او را لمس کرده گفت آواز، آواز یعقوب است لیکن دست‌ها دست‌های عیسو است. و او را نشناخت زیرا که دست‌هایش مثل دست‌های برادرش عیسو موی‌دار بود، پس او را برکت داد. و گفت آیا تو همان پسر من عیسو هستی گفت من هستم ! پس گفت نزدیک بیاور تا از شکار پسرخود بخورم و جانم تورا برکت دهد، پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید. و پدرش اسحق به وی گفت ای پسر من نزدیک بیا و مرا ببوس. پس نزدیک آمده او را بوسید و رایحه‌ی لباس او را بوئیده او را برکت داد و گفت همانا رایحه‌ی پسرمن مانند رایحه‌ی صحرایی است که خداوند آن را برکت داده باشد. پس خدا ترا از شبنم آسمان و از فربهیِ زمین و از فراوانیِ غلّه و شیره عطا فرماید. قوم‌ها ترا بندگی نمایند و طوایف ترا تعظیم کنند بر برادران خود سرور شوی و پسران مادرت ترا تعظیم نمایند ملعون باد هرکه ترا لعنت کند و هرکه ترا مبارک خواند مبارک باد. و واقع شد چون اسحق از برکت دادن به یعقوب فارغ شد به‌مجرّد بیرون‌رفتنِ یعقوب از حضورِ پدرِ خود اسحق، که برادرش عیسو از شکار بازآمد. و او نیز خورشی ساخت و نزد پدرخود آورده به پدرخود گفت : پدرمن برخیزد و از شکار پسرِ خود بخورَد تا جانت مرا برکت دهد. پدرش اسحق به وی گفت : تو کیستی؟ گفت : من پسر نخستین تو عیسو هستم. آنگاه لرزه‌ی شدید بر اسحق مستولی شده گفت : پس آن که بود که نخجیری صید کرده برایم آورد و قبل‌از آمدنِ تو از همه خوردم و او را برکت دادم و فی‌الواقع او مبارک خواهد بود. عیسو چون سخنان پدرخود را شنید نعره‌ی عظیم و بی‌نهایت تلخ برآورده به پدرخود گفت : ای پدرم به‌من به‌من نیز برکت بده. گفت : برادرت به حیله آمد و برکت ترا گرفت . . . » (تورات، سفرپیدایش، باب ۲۷، سیمان۳۵←۱).

←

(۸۵و۸۶) وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ . وَإِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ.

« و زکریّا و یحیی و عیسی و إلیاس که همگی از صالحان بودند»، « و اسماعیل و یوشع و یونس و لوط را (هدایت کردیم) **و جملگی را بر اهل جهان برتری بخشیدیم »،**

آیات شریفه، دنباله‌ی ذکر پیامبران[ع] از فرزندان ابراهیم[ع] است. «**إلیاس**» که نام او در قرآن دو بار در شمار انبیاء(ع) آمده (سوای این سوره در صافّات/۱۲۳) ظاهراً در عبری نامش «**ایلیا**» به معنی «خداوند، خدای من است» می‌باشد (قاموس کتاب مقدّس، ص١٤٤).

درباره‌ی داودِ پیامبر[ع] آورده است که عاشقِ زنِ یکی از سردارانِ خود شد و هنگامی‌که آن سردار را به جنگ فرستاده بود، با زنش هم‌بستر گردید و بعد از فرمانده‌ی آن‌سردار خواست، او را در صف مقدَّم سپاه قرار دهد تا کشته شود ! : «و واقع شد بعداز انقضای سال هنگام بیرون رفتن پادشاهان که داود، یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد و ایشان بنی‌عَمُّون را خراب کرده رَبَّه را محاصره نمودند امّا داود در اورشلیم ماند. و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه‌ی پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کند و آن زن بسیار نیکومنظر بود. پس داود فرستاده درباره‌ی زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بَتْشَبَع، دختر اَلِیعام زنِ اُوریای حِتّی نیست؟ (استفهام انکاری، یعنی حتماً چنین است). و داود قاصدان فرستاده او را گرفت و او نزد وی آمده داود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده به خانه‌ی خود برگشت و آن زن حامله شد و فرستاده‌ی داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم ... و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته به دست اوریا فرستاد. و در مکتوب به این مضمون نوشت که اُوریا را در مقدّمه‌ی جنگِ سخت بگذارید و از عقبش پس بروید تا زده شده بمیرد! » (تورات، کتاب دوّم سَموئیل ـ باب یازدهم، سیمان ۱۵←۱ به اختصار).

و در مورد سلیمانِ نبی[ع] می‌گویدکه چون دل به زنانِ بُت‌پرستی باخت، به خاطر آنان مدّتی بُت‌پرست شد ! : «و سلیمانِ پادشاه زنان غریب بسیاری را از موآبیان و ... دوست می‌داشت. از اُمَّت‌هایی که خداوند درباره‌ی ایشان بنی‌اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان درنیایید و ایشان به شما درنیایند مبادا دل شما را به پیرویِ خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبّت ملصق شد و او را هفتصد زن بانو و سیصد مُتعه بود!! و زنانش دل او را برگردانیدند. و در وقت پیریِ سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیرویِ خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با یَهُوَه خدایش کامل نبود ! (تورات، کتاب اوّلِ پادشاهان، باب ۱۱، سیمان۴←۱).

مسلّماً مردمانی که چنین باورهایی درمورد پیامبران (یا بزرگان) خود داشته باشند، به خود نیز حق می‌دهند که در چهارچوبِ تدیّنِ خویش، به هَرخلافی دست زنند و بگویند که :

پدرم روضه‌ی‌رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشـم اگر من به جُوی نفروشـم !

وجود این مطالب در تورات می‌رساند که یهودیان، در عمق فکر و روحشان، معتقدند مواهبِ خداوندی، نه بنا به «علل و جهات حقیقی»، بلکه برطبق «اعتبار و قرارداد» به افراد می‌رسد و اگر خدا قراری برای برگُزیدگی و برتری نسبت به کسی یا قومی داشته باشد، آن قرار، علی‌رغمِ هرگونه فریبکاری‌هایی که ممکن است از آن فرد یا قوم سرزند، همچنان شامل حال ایشان خواهد شد! و این بینشی است که تالی فاسد زیادی به همراه دارد.

توراتی که خدا می‌فرماید **«در آن هدایت و نوری هست»** (مائده/۴۴)، قطعاً از اینگونه مطالب جدااست، و «تورات هدایتگر و نورانی» را ازنظر قرآن باید در همان ده فرمانِ موسی[ع] و مواعظ و اَحکامِ اِلحاقی آن جستجو کرد و آنگاه که قرآن می‌فرماید، اهل کتاب، وقتی مسلمان نمی‌شوند، حدّ اَقّل لازم است به کتاب خود پایبند بوده و برطبق آن حکم کنند (مائده/۴۷)، غرض، ازنظر « مواعظ واحکام» است، نه آنکه اخبار اسرائیلی و ساختگی فوق را بپذیرند!.

«**اَلْیَسَع**» به احتمال قوی «**یوشَع**» پیامبرِ بنی‌اِسرائیلی است که پس‌از وفات موسی^ع، بنی‌اسرائیل را رهبری نمود.

منظور از «برتری بخشیدن آنها بر اهل جهان» برتری آنها بر اهل جهان زمان خود و به اعتبار لیاقت و نبوّتشان بوده است.

(۸۷) وَمِنْ ءَابَآئِهِمْ وَذُرِّیَّٰتِهِمْ وَإِخْوَٰنِهِمْ ۖ وَٱجْتَبَیْنَٰهُمْ وَهَدَیْنَٰهُمْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِیمٍ .

« **و از پدران و فرزندان و برادرانشان** (نیز کسانی را هدایت کردیم) **و آنان را برگزیده، به راه راست رهنمون گشتیم** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که عدّه‌ای هم از خانواده‌ی آن انبیاء (آیات قبل) موفّق به کسب «هدایت إلهی» نشدند و فضل خدا نه «موروثی»، بلکه «استحقاقی» است. مقطع آیه حاکی از آن است که به افراد مزبور پس‌از گزینش به رسالت، روش صحیح عمل ازطریق وحی إلهی، نشان داده شد.

(۸۸) ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ یَهْدِی بِهِۦ مَن یَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۚ وَلَوْ أَشْرَكُوا۟ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ یَعْمَلُونَ .

« **این، هدایت خداست که هرکه از بندگانش‌را که بخواهد** (و لایق بیند)، **بدآن هدایت می‌کند و اگر شرک می‌آوردند، هرآنچه انجام می‌دادند تباه می‌شد** »،

کنایه‌ی سخن رو به مشرکان دارد که اگر پیامبران خدا هم می‌خواستند تن به عبادت غیر او دهند، همه‌ی اَعمالشان نابود می‌شد، تا چه رسد به شما مردم مشرک! چنانکه در بی‌اثر شدن اعمال کافران در آخرت فرموده «**وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا** = و به هرآنچه از اعمال به جای آورده‌اند می‌پردازیم و سپس آن (اعمالشان) را غباری پراکنده می‌گردانیم» (فرقان/۲۳).

(۸۹) أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِینَ ءَاتَیْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ۚ فَإِن یَكْفُرْ بِهَا هَٰٓؤُلَآءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُوا۟ بِهَا بِكَٰفِرِینَ .

« **آنها کسانی بودند که کتاب و حُکم و پیامبری بدیشان دادیم؛ پس اگر اینان** (قوم تو) **بدآن کُفر ورزند، قطعًا گروهی را بر آن گماریم که کُفرانش نکنند** »،

مقصود از واژه‌ی «**حُکْم**» را در بخش اوّل آیه، عدّه‌ای «معرفت» و برخی «احکام» دانسته‌اند؛ عدّه‌ای نیز گفته‌اند که مقصود، «قُوّه‌ی تشخیص» برای حکم کردن بوده است؛ و ضمیر مؤنّث در «**یَکْفُرْ بِها**» به قول زمخشری، به نبوّت برمی‌گردد، یا به مجموعه‌ی کتاب و حُکم و نبوّت.

در بخش بعدی آیه واژه‌ی «**هؤُلاءِ**» در اشاره به نزدیک، مردم مکّه (قُرَیش) را منظور دارد. می‌فرماید ای پیامبر! اگر قوم تو توفیق درک پیامت را ندارند و قدردان شریعت محمّدی نیستند، غم مخور! چه بسا گروندگان به حق را خارج از این قوم بیابی که از پیام تو استقبال خواهند کرد. چنانکه همین‌طور شد؛ بسیاری از قریش در دوران بعثت کافر ماندند ولی «انصار» ایمان آوردند و ایرانیان و سایر ملل نیز از اسلام

استقبال کردند.

(۹۰) أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقْتَدِهْۗ قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًاۖ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَـٰلَمِينَ .

« **آنان هدایت‌یافتگان خدا بودند؛ پس تو** (ای پیامبر) **به هدایت ایشان اقتدا کن** (مردم را) **بگو : من، بر این** (رسالتم)، **هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم، و این** (قرآن) **جُز پندی برای جهانیان نیست** »،

مقصود از واژه‌ی «**أُولئِکَ** = آنان» در آیه‌ی شریفه، پیامبران مذکور در آیات پیشین می‌باشند. خطاب به پیامبر اسلام^ص می‌فرماید «به هدایت ایشان اقتدا کن»، یعنی دیانت را در اساس، همان یکتاپرستی (توحید) و ایمان به آخرت که آنها تبلیغ می‌نمودند بدان و به مردم تصریح کن که در ابلاغ و توضیح این دین، هیچ اجر و مزدی نمی‌طلبی (هرچند مدّعیانِ پیروی از او در این دور و زمانه، برای هر سخنِ دینی، مزدی طالبند !).

(۹۱) وَ مَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓ إِذْ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَىْءٍۗ قُلْ مَنْ أَنزَلَ ٱلْكِتَـٰبَ ٱلَّذِى جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورًا وَ هُدًى لِّلنَّاسِۖ تَجْعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًاۖ وَ عُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُوٓاْ أَنتُمْ وَ لَآ ءَابَآؤُكُمْۖ قُلِ ٱللَّهُۖ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِى خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ .

« **و قدر خدا را، چنانکه باید نشناختند، آنگاه که گفتند : خدا هیچ چیزی را بر بَشَری نفرستاده است ! بگو : چه کس کتابی را که موسی آورد ـ و نور و رهنمود برای مردم است ـ نازل ساخت ؟ که شما آن را** (به صورت نوشتاری بر) **کاغذها قرار می‌دهید** (برخی از) **آن را** (برای مردم) **آشکار ساخته و بسیاری‌را پنهان می‌دارید و آنچه را شما و پدرانتان نمی‌دانستید** (با آن) **آموزش داده شدید ؟ بگو : اَللّه** (آن‌کتاب را فروفرستاد) ؛ **سپس رهایشان کن تا در** (سخنان باطل) **خویش مشغول بازیگری باشند** »،

از آنجا که آیه‌ی شریفه با یهود سخن دارد و پیامبر^ص در دوران مکّه تماسی با یهودیان نداشت، برخی معتقدند که آیه‌ی فوق در دوران مدینه نازل شده و سپس به دستور پیامبر^ص اینجا آورده شده است! امّا به نظر ما بعید نیست که یهودیان برای محاجّه با پیامبر^ص (به جانبداری از قریش) به مکّه آمده یا پیغام فرستاده باشند و درنتیجه آیه‌ی فوق مانند سایر آیات سوره‌ی انعام ـ در پاسخ به محاجّه‌ی آنان ـ در مکّه نازل شده باشد.

در این زمینه طبری شأن نزولی برای آیه ذکر می‌کند که روزی یکی از روحانیّون یهود که فوق‌العاده چاق بود، نزد پیامبر^ص آمد و پیامبر^ص به او گفت : آیا در تورات نخواندی که خداوند روحانیِ فربه را دوست ندارد ؟ و او، در پاسخ گفت : چه توراتی؟ سوگند به خدا که خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است!! بدین ترتیب یهودیان از باب توطئه و برای آنکه جلوی نشر اسلام را بگیرند، می‌گفتند : اساساً هیچ‌وقت وحیِ خدا در بین نبوده و این سخن از اصل نادرست است! خداوند در صدر آیه به این شعار پاسخ گفته و می‌فرماید خدا را چنانکه سزاوار است نشناختند که گفتند هیچ پیامی برای بندگان خود نمی‌فرستد. درحقیقت آیا ممکن است خدایی که موجودات پست‌تر از انسان را به نیروی غرائز کاملاً هدایت

کرده، آدمیان را با عقلی که گرفتار نفس است تنها گذارد ؟ کسی که چنین تصوّری دارد، خدا و سنّت‌های او را در طبیعت نشناخته است.

سپس آیه‌ی شریفه در پاسخ به آن گفتار مزوّرانه می‌فرماید پس از کجا آن کتاب و هدایت و فرهنگی که مایه‌ی افتخار شما گردید بر موسی^ع نازل شد[1]؟ و متعاقباً به عملکرد ناسپاسانه‌ی علمای یهود در قبال نعمت هدایت إلهی اشاره نموده و می‌فرماید که شما آن آیات و مجموعه‌های مقدّس را بر قرطاس‌ها نوشته آنچه را موافق منافعتان است آشکار می‌کنید و قسمت‌هایی را پنهان می‌دارید.[2] ازجمله آیاتی است که می‌رساند نوشته‌ها و آثار دینی یهود ـ از دیدگاه قرآن ـ دچار کتمان و تحریف شده و یهودیان که دریافت‌کننده‌ی مواریث انبیاء(ع) بوده‌اند، حقّ امانت را به جای نیاورده‌اند.

آیه‌ی شریفه در پایانش آن یهودیان معاند را به چالش می‌کشد که منشأ آن تحوّل و دگرگونی بین شما و پدرانتان از کجا پدید آمد؟ و سپس خطاب به پیامبر^ص می‌فرماید منتظر پاسخ نشده بگو : خدا بود که آن کتاب را فرو فرستاد و شما ـ یهودیان ـ را از نادانی به آگاهی برد. آنگاه به پیامبر^ص فرمان می‌دهد که بگذار کوته‌بینانی که «دنیا» را با آخرت معاوضه می‌کنند، به تخیّلات و سخنان باطل خود سرگرم باشند، به زودی سرانجام کردارشان را خواهند دید.

(۹۲) وَ هَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا ۚ وَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۖ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ .

« **و این** (قرآن) **کتابی مبارک** (و خجسته) **ـ مُصَدِّقِ کتب پیشین است ـ که آن را** (بر تو) **فرو فرستادیم؛ و تا** (مردم را) **در مرکزِ شهرها** (مکّه) **و اطراف آن بیم دهی و کسانی‌که به آخرت ایمان دارند، به آن می‌گروند و هم ایشان بر نمازشان مراقبت دارند**»،

به دنبال سخن از «کتاب موسی^ع» در آیه‌ی قبل، در اینجا به قرآن پرداخته شده است؛ و در برابر کتاب موسی^ع که فرمود در آن «**نور و هدایتی برای مردم است**» از قرآن به عنوان «**کتاب مبارک**» کتابی که معارف و هدایت بسیار از آن سرچشمه می‌گیرد، یاد شده که درعین‌حال کتب اصیل پیشین را نیز تصدیق می‌نماید.

سپس وظیفه‌ی پیامبر^ص را در قبال قرآنی که بر او نازل شده خاطرنشان می‌سازد که «(به وسیله‌ی قرآن)

---

(۱) ـ به توضیح آیه‌ی۵۳ سوره‌ی بقره نگاه کنید.

(۲) ـ طبری قول تفسیری دیگری را نیز آورده که برخی گفته‌اند، منکران نبوّت إلهی، مشرکین بودند و از اینرو بعضی‌از قُرّاء، «**تَجْعَلُونَهُ**» را در آیه‌ی شریفه (که صیغه‌ی مخاطب است)، «يَجْعَلُونَهُ» (که غایب‌است) خوانده‌اند یعنی «یهودیان آن را (تورات را) به صورت نوشته‌هایی بر کاغذها درآوردند . . . ». امّا این‌قول مورد قبول ما نیست و در تمام مُصحَف‌های موجود اثری از «يَجْعَلُونَهُ» (به جای «**تَجْعَلُونَهُ**») مشاهده نمی‌شود. به علاوه، مشرکان را کاری با کتاب موسی نبود تا خداوند از آنها بپرسد : پس چه کسی تورات را بر موسی فرو فرستاد ؟! آنها تورات و قرآن هردو را تکذیب می‌کردند!

مردم را در مرکز شهرها ـ مکّه ـ و اطراف آن بیم دهی». طبری در این زمینه می‌گوید مکّه ـ چون نزدیک خطِّ استواءست ـ ممکن است غیر از مرکز عربستان، مرکز زمین نیز درنظر گرفته شود و بنابراین آیه‌ی شریفه، نافیِ جهانی‌بودنِ وحی محمّدی نیست. هرچند برای نشر اسلام در سراسر زمین نیز لازم می‌بود ابتدا اُمّتی در سرزمینی (سرزمین عربی) پدید می‌آمد؛ بنابراین هرچند آیه‌ی شریفه اشاره‌ی خاص به اهالی عربستان داشته باشد، نمی‌توان بر این مبنا، اسلام را صرفاً عربی دانست؛ خصوصاً آنکه بر جهانی بودن منشور اسلام، در آیات مختلفِ قرآن (ازجمله همین‌سوره، آیه‌ی ۹۰) تصریح شده است.

در مقطع آیه گرویدگان به پیام قرآن توصیف شده‌اند. البتّه کسانی که حقیقتی را ورای این دنیای موقّت می‌شناسند و احساس معنا و سرانجامی برای زندگی در وجدانشان هست، دعوت قرآن‌را پذیرا می‌شوند و ارتباطشان را با خدا مسئولانه دنبال می‌کنند؛ و بالعکس مردمان دنیاطلب و لذّت‌جو که جُز بهره‌مندی‌های مادّی از زندگانی چیزی نمی‌شناسند، از توفیق ایمان و درک پیام قرآن محروم خواهند بود. از اینرو ـ به تناسب ـ در آیات بعد، به مدّعیان دروغین وحی و پیامبری و کسانی‌که درمقابل قرآن قد عَلَم کرده (و می‌کنند) اشاره می‌نماید.

(۹۳) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِىَ إِلَىَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَىْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ۗ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّـٰلِمُونَ فِى غَمَرَٰتِ ٱلْمَوْتِ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓا۟ أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوٓا۟ أَنفُسَكُمُ ۖ ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ ٱلْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ ءَايَـٰتِهِۦ تَسْتَكْبِرُونَ .

«و ستمکارتر از آنکس کیست که بر خدا دروغ بندد، یا بگوید بر من وحی شده ـ درحالی‌که هیچ وحی‌ای به او نرسیده ـ وآن‌کس که بگوید به زودی همانند آنچه خدا فرو فرستاده من (نیز) **نازل می‌کنم! و اگر ببینی ستمگران را در** (شدائد و) **سکرات مرگ که فرشتگان دست‌های خود به سوی آنها گشوده‌اند که : جان خود به در کنید! امروز ـ بدآنچه بر خدا به ناحق می‌گفته و در برابر آیاتش کبر می‌ورزیدید ـ به عذابی خوارکننده مجازات می‌شوید !»**،

مفسّرین، چون دو تن در زمان پیغمبرص به دروغ مدّعیِ پیامبری شدند، این آیه را با آن دو نفر (عبدالله بن اَبی‌سَرح و مُسَیلمة بن حبیب)[1] تطبیق داده‌اند. امّا آیه‌ی شریفه، منحصر به این دو تَن نیست و به طور کلّی

(۱) ـ عبدالله بن اَبی‌سَرح، برادر رضاعی عثمان و یکی از کُتّابِ وحی بود که مقطع آیات را بنا به میل خود تغییر می‌داد و بالأخره مرتدّ شده به سوی مشرکان گریخت و ادّعا نمود که به وی نیز چون حضرت محمّد[ص] وحی می‌شود ! پیغمبر[ص] او را، به خاطر این خیانت و شرارت‌های دیگرش، محکوم به مرگ ساخت، امّا پس‌از فتح مکّه وی اظهار ندامت نمود و پیامبر[ص] او را ـ با وساطت عثمان ـ بخشید.

مُسَیلمة بن حبیب، ساکن یَمامه بود که وقتی کار اسلام رونقی یافت، صلای نبوّت سرداد و جمعی از قوم بنی حنیفه ـ از سرِ هم‌چشمی با مردم حجاز ـ بدو گرویدند. این شخص، در معارضه با قرآن کلماتی پرداخته و ازجمله به تقلید از سوره‌های کوثر و فیل چنین آورد که اِنّا اَعْطَیْناکَ الْجماهِرَ، فَصَلِّ لِرَبِّکَ و هاجِرْ، اِنَّ مُبْغِضَکَ رَجُلٌ کافِرٌ! ـ وَ

چنین افرادی را حتّی در این عصر و زمانه شامل می‌شود که به دروغ مدّعی شریعتی شده و مردمان را از دین راستین خدا منحرف ساخته‌اند. خداوند، برای اینگونه افراد که ناآگاه نبوده، بلکه خود می‌دانند که دروغ می‌گویند، دلیل و برهان نمی‌آورَد، بلکه بلافاصله لحظه‌ی مرگ‌را در نظرشان مجسّم می‌سازد و نشان می‌دهد که دنیا و همه‌ی آن تلاش‌ها که افراد به خاطر بهره‌مندی بیشتر از دنیا به جای می‌آورند، سپری می‌شود و سرانجام همگان به پایان دوران خود می‌رسند؛ پس چه حال و روزی خواهند داشت آن دنیاپرستان در آن دم‌های واپسین عمر؟! در این زمینه به عبارت «**أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُم** = جان خویش به در برید» در آیه‌ی شریفه، می‌توان به دو صورت نگریست : **اوّل** آنکه حکایت از عمل ملائک در قبض روح داشته و آن لحظه را وصف می‌کند، چنانکه طبری بر این قول رفته است. **دوّم** آنکه در بیان سخنی از زبان ملائِک است که ای دنیاپرستان! اکنون جان خود را اگر می‌توانید از عذاب رهایی بخشید.

مقطع آیه در بیان عکس‌العمل اعمال در آخرت است که دنیاطلبان را دربرابر آن دروغ‌ها و ادّعاها که به خاطر ارضاءِ نفس و جلبِ اطاعت مردم به هم می‌بافتند، عذابی خفّت‌آور و رُسواکننده درپیش است.

(۹۴) وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَآءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَآؤُاْ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ .

« (و خدایشان گوید :) **همانا شما تنها** (و بی‌کس) **نزد ما آمده‌اید، چنانکه نخستین‌بار شمارا بیافریدیم؛ و هرآنچه را ارزانیتان داشتیم پشت سر نهاده‌اید و شفیعانتان را که می‌پنداشتید شریکان** (خدا) **میانتان هستند، با شما نمی‌بینیم ! به‌راستی پیوندهایتان گسسته شده و هرآنچه گمان می‌کردید، از شما رخت بربسته است** »،

آیه‌ی شریفه ابتدا از «تنهایی انسان» سخن دارد ؛ تنها در روز نخست و تنها در روز رستخیز ! بنابراین کسانی

الْفِيلِ وَ مَا الْفِيلُ، لَهُ ذَنَبٌ وَبِيلٌ، و خُرْطومٌ طَوِيلٌ! حقّا که این کلمات به هذیانِ دیوانه‌ی تب‌دار بیشتر می‌ماند تا آیات فصیح و عظیم قرآن. همچنین مسیلمه نامه‌ای به این مضمون به حضرت محمّد[ص] نوشت که : «از مسیلمه‌ی رسول‌خدا به محمّد رسول‌خدا! این سرزمین، نیمی از آنِ من و نیمی از آنِ تو و خداوند بهترین روزی‌رسانان است»! پیغمبر[ص] در جوابش نوشت : «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، از محمّد فرستاده‌ی خدا به مُسَیلمه‌ی کذّاب ! اَمّا بَعد، همانا زمین از آنِ خداست و به هریک از بندگان خویش که خواهد به میراث می‌دهد و سرانجام نیک از آنِ پرهیزکاران است». اینجا تفاوت گفتار پیامبرِ راستین با اَراجیف فردی کذّاب به خوبی نمایان است، کما اینکه این حقیقت از مقایسه‌ی قرآن با کتاب «بیانِ» باب و «اَقدَسِ» بهاء و دیگر تحریرات آن‌دو به وضوح حاصل می‌شود. مُسَیلمه، پس‌از وفات پیامبر[ص] برای مدّتی زنده بود و زنی هم به نام «سَجاح»، همپای او ادّعای پیامبری کرد! طرفین قرار ملاقات گذاشته و در خیمه‌ی ملاقات، باهم ازدواج کردند و سَجاح تابع مسیلمه گردید! این دو تن، در زمان خلافت ابوبکر شورشی عَلَیهِ مسلمانها به پا کردند که با سپاهی به فرماندهی خالِد بن وَلید، سرکوب شده و سَجاح که زنده مانده بود، توبه نمود.

«تنها» نیستند که همیشه خدا با آنها است و خارج از این دنیا و متعلّقات آن، ارتباط خویش را با خدایشان مستحکم ساخته‌اند، چنانکه فرمود : « **إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ = مگر کسی که با قلب سلیم سوی خدا رود**» (شُعراء/۸۹) و نیز فرمود : «**إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّ ٱلَّذِينَ هُم مُّحسِنُونَ** = همانا خدا با متّقیان و نیکوکاران است » (نحل/۱۲۸).

مقطع آیه حاکی از آن است که همه‌ی عبادتگرانِ غیر خدا و دلخوشانِ به شفاعت آنها در لحظات احتضارِ خویش، به روشنی می‌بینند که آن پندارهای باطِل همگی پوچ شده است و دستشان نزد خدا خالی است.

بخش نهم

(۹۵) إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلْحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ ۖ يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ ٱلْمَيِّتِ مِنَ ٱلْحَىِّ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ .

« همانا خدا شکافنده‌ی دانه و هسته است ؛ زنده‌را از مرده بیرون می‌آورَد و بیرون آورنده‌ی مرده از زنده است ؛ این است خدای شما، پس به کجا بازگردانده می‌شوید ؟ »،

در پی سخن از عدم تأثیر شفیعان و پشتوانه‌های پندارآمیز دنیا در سرنوشت نهایی انسان (آیات قبل)، در آیه‌ی فوق به «مؤثّر واقعی» اشاره داشته، می‌گوید فریادرَسِ انسان‌ها همان مقامی است که در کارعالَم مؤثّر بوده و پدیدآورنده‌ی حیات نباتی و حیوانی است. آن قدرت و حکمتی که بذر گیاهان را چنان می‌شکافد که یک رشته رو به بالا ساقه را می‌سازد و رشته‌ی دیگر درجهت مخالف ریشه را به وجود می‌آورَد و از موادِّ بی‌روح موجودی زنده ساخته در زمان معیّن حیاتش را می‌برَد، او معبود یگانه و تکیه‌گاه به حق است؛ پس از چه روی گمرهان آن «حقیقت» را فراموش کرده به افکار و عوامل واهی روی می‌آورند ؟ در آیات بعد ـ به تدریج ـ تصرّفات خدا را در طبیعت توسعه می‌دهد :

(۹۶) فَالِقُ ٱلْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيْلَ سَكَنًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ حُسْبَانًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ .

« (هموست که) **شکافنده‌ی صبح است و شب‌را مایه‌ی آرامش قرار داد و خورشید و ماه‌را برطبق حسابی مقرّر داشت ؛ این تقدیر** (و تنظیم) **آن فیروزمند حکیم است »،**

واژه‌ی «**تَقْدیر**» در آیه‌ی شریفه به معنی «اندازه دادن و نظام بخشیدن» است؛ و در کاربُرد کلمات صبح، شام، خورشید و ماه، ترتیبی رعایت شده یعنی روز را مقدّم بر شب و خورشید را مقدّم بر ماه آورده است.

(۹۷) وَ هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْأَيَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ .

« و اوست که ستارگان را برایتان مقرّر کرد تا در تاریکی‌های خشکی و دریا ـ بدآنها ـ راه یابید؛ بی‌شک آیاتِ خویش را ـ برای کسانی‌که از دانایی بهره‌ورند ـ بیان کردیم »،

پس‌از ذکر خورشید و ماه به ستارگان پرداخته و از دیدگاه بشر به آنها نگریسته‌است که چگونه در راه‌نوردی و دریانوردی ـ برای جهت‌یابی ـ از آنها استفاده می‌کنند. خطاب خاص را آیه‌ی شریفه متوجّه «دانایان» نموده است که از علوم بهره داشته و به این امر واقف‌اند. سپس به ذکر انسان می‌پردازد که همگی از اصل واحدی سرزده اند :

(۹۸) وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ فَمُسۡتَقَرّٞ وَمُسۡتَوۡدَعٞۗ قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَفۡقَهُونَ .

« **و هموست که شما را از یک تن آفرید، پس** (برایتان) **قرارگاه و اَمانتگاهی** (نهاد)؛ **به تحقیق آیات را برای اهل فهم توضیح دادیم** »،

منظور از «**امانتگاه**» صُلْب مرد و مراد از «**قرارگاه**»، رَحِمِ زن می‌باشد. ختام آیه تشویق‌کننده است که انسان‌ها در خلقت خود تفکّر کنند و از این راه متوجّهِ آفریدگار خود شوند.

(۹۹) وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَيۡءٖ فَأَخۡرَجۡنَا مِنۡهُ خَضِرٗا نُّخۡرِجُ مِنۡهُ حَبّٗا مُّتَرَاكِبٗا وَمِنَ ٱلنَّخۡلِ مِن طَلۡعِهَا قِنۡوَانٞ دَانِيَةٞ وَجَنَّٰتٖ مِّنۡ أَعۡنَابٖ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشۡتَبِهٗا وَغَيۡرَ مُتَشَٰبِهٍۗ ٱنظُرُوٓاْ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَيَنۡعِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمۡ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ .

« **و اوست که از آسمان آبی نازل ساخت پس ـ به وسیله‌ی آن آب ـ روییدنی هرچیز را برون آوردیم و از آن** (جوانه‌ی) **سرسبزی رویاندیم که دانه‌های به هم انباشته از آن برمی‌آوریم؛ و** (نیز) **درخت خرما ـ که از شکوفه‌هایش خوشه‌های متراکم آویخته ـ برآوریم و باغستان‌هایی از انگور و زیتون و اَنار ـ همانند و غیرهمانند ـ** (پدید آوریم)؛ **به میوه‌ی (هر درخت) ـ چون بار آورَد و به رسیدن** (میوه)**اش ـ بنگرید؛ همانا در اینها برای اهل ایمان قطعاً نشانه‌هایی** (از او) **است** »،

تصریح رویش گیاهان به وسیله‌ی آب باران در آیه، نوعی تصدیق قانون «عِلّیّت» در جهان‌است. مؤیّد آن است که عالَم بر پایه‌ی «عِلّت و معلول» بنا شده و البتّه کشف قوانین عِلّی نه تنها موجب نفی خدا نمی‌شود، بلکه قانون‌گذار و حافظی را برای قوانین می‌رساند و **مُثبتِ** وجود اوست.

آیه‌ی شریفه ابتدا به رویش گیاهانی با دانه‌های متراکم بر هم ـ مانند گندم و جو که نقش مهمّی در تغذیه‌ی انسان دارد ـ توجّه می‌دهد و سپس به شکل‌های مختلفِ ثمرات طبیعی اشاره می‌نماید که هرچند در زمین واحدی تحت شرایط یکسان به بار می‌آیند، ولی به تنوّع و گوناگونی می‌رسند؛ چنانکه میوه‌ی درختان یکسان نیستند وریز ودرشت با طعم‌ها ورنگهای گوناگون دارند (**مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشابِه**).

بخش انتهایی آیه استنتاج خداشناسی از قسمت‌های قبلی است و به قدرت و حکمت لایزالی توجّه می‌دهد که آن چنان «بذر» و «شرایط» را به هم پیوند داده نتایج مفید و نیکو به بار می‌آورَد. می‌فرماید دلهای حق‌طلب از این نشانه‌ها به حکمت‌ها در نظام طبیعت می‌رسند (و خالصانه رو به خدا می‌برند) به قول سعدی :

برگ درختان سبـز در نظر هوشیـار هر ورقش دفتری‌است معرفت کردگار

(۱۰۰) وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ وَخَلَقَهُمۡۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۢ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ .

« و برای خدا شریکانی از جنّیان قرار دادند، با آنکه (خدا) **آنان را آفریده است! و از سرِ بی‌دانشی، برای او پسران و دختران تراشیده‌اند! خدا منزّه** (از این نسبت‌های موهوم)**ست و از آنچه وصف می‌کنند، والاتر است »،**

به دنبال آیات قبل در بیان نشانه‌های خدا در خشکی و دریا و خلقت انسان، آیه‌ی فوق از انحراف افراد نسبت به خدایی که جهان تکوین بر وجود او گواهی می‌دهد سخن می‌گوید. منحرفان را شماتت می‌کند که جُز خدا، به مخلوقات او چون جنّیان[1] روی آورده به شرک گراییده‌اند.

ضمیر در «**خَلَقَهُمْ**» ممکن است به جنّیان یا به خود مشرکان بازگردد. یعنی با وجود آنکه خدا آنان را آفریده به جن‌پرستی روی آورده‌اند!

بخش بعدی آیه به شرک عرب جاهلی اشاره دارد که معتقد بودند خداوند با جنّ ارتباط برقرار کرده و پسران و دخترانی به بار آورده است! و برخی از بُت‌هایشان را دختران خدا می‌دانستند (نجم/۲۱ و ۲۰). حتّی در دنیای امروز، غالب مذاهبِ اهل کتاب شخصیّت‌هایی را فرزندان خدای تعالی تصوّر کرده‌اند (توبه/۳۰). از اینرو در انتهای آیه، خداوند را «**منزّه**» از این‌گونه بستگی‌های وهم‌آمیز اعلام می‌دارد و تصریح می‌فرماید که مبدأ هستی «**والاتر**» از اوهامی است که انسان‌ها بنا به صفات و عادات ذهنی خود به او نسبت می‌دهند[2].

(۱۰۱) بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٌ ۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَىْءٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ .

« نوآفرینِ آسمان‌ها و زمین است! چگونه وی را فرزندی باشد با آنکه او را همسری نیست؟! و همه چیز را آفریده و او به هر امری داناست »،

---

(۱) ـ «**جِنّ**» در لغت به معنی «موجود پنهان» است و از دیرباز این باور برای بشر وجود داشته که غیراو، موجودات متفکّر و مختار دیگری نیز در عالَم هستند که چه بسا از او پیشرفته‌تر و قدرتمندتر باشند و گاهی در مشکلات به آنها روی می‌آورده و جهت جلب نظر و حمایتشان به کارهایی دست می‌زده است! حتّی امروزه نیز این فکر در میان پیشرفته‌ترین جوامع دیده می‌شود و عدّه‌ای سعی دارند مسائل خود را از طریق توسّل به موجودات مذکور حل کنند و برای آنها ـ در ردیف خدا ـ قدرت و تصمیماتی قائلند! قرآن در عین آنکه تأیید می‌کند، مخلوق متفکّر و مختار خدا در عالم منحصر به انسان نیست و موجودات دیگری نیز از این قبیل در عالَم ـ تحت عنوان «جِنّ» ـ وجود دارند، هر نوع تأثیر و نفوذ مستقلِّ آنها را در سرنوشت آدمی رد می‌کند و سوره‌ای (سوره‌ی «جِنّ») در قرآن به این مطلب اختصاص یافته است. عرب‌ها به قدری در این انحراف پیش رفته بودند که بیابان‌هایی را به نام جنّیان خوانده و به هنگام ورود به هر منطقه با ذکر «أعُوذُ بِرَبِّ هذَا الْوادِي = پناه می‌برم به پروردگار این وادی»، خود را به جِنِّ آن وادی می‌سپردند!

(۲) ـ بسیاری از منکران دین، خدایی را رد می‌کنند که «مخلوق انسان» است و اعتقاد به او منشأِ تمام خرافات می‌باشد. قرآن نیز چنین خدایی را رد می‌کند و از مردمان می‌خواهد که «خالق انسان» را بشناسند و در پرتو بندگی او به کمال و رستگاری برسند.

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود خداوند والاتر از ذهنیّات خودساخته‌ی انسانها است در این آیه خاطرنشان می‌فرمایدکه خداوند، نوآفرین جهان و تکیه‌گاه هستی است؛ کسی همپایه‌ی او نیست تا ازدواجی صورت گرفته و فرزندی بیاورَد! عالم را بر پایه‌ی «علم و قدرت» آفرید (نه ازطریق «زایش» که محتاج به علم و آگاهی نیست) چنانکه همه جا درطبیعت آثار «علم و صنعت» او مشاهده می‌شود.

(۱۰۲) ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ .

« **این است خدا، خداوندگار شما! معبودی جُز او نیست، آفریدگار همه‌ی اشیاء است؛ پس او را بندگی کنید و او بر همه‌چیز** (و امور) **نگاهبان است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید خدای عالَم و آدَم که خداوندگار شما انسان‌هاست، چنان اوصافی دارد. کسی جُز او شایسته‌ی عبادت و پناه‌جویی ـ در وراءِ اسباب دنیوی ـ نیست، خالق همه‌ی اشیاء و اسباب است و توسّل و عبادت فقط شایسته‌ی اوست.

در مقطع آیه می‌فرماید «**خداوند بر همه‌چیز وکیل است**». «**وکیل**» نسبت به ما کسی است که ازجانب انسان سخن گفته و حفظ حقوق می‌نماید. خداوند بدین‌معنی بر همه‌چیز «وکیل» است که ضامن حفظ قوانین عالَم و پاسدار شیرازه‌ی امور و نگهبان حق می‌باشد. چنین مقامی درخورِ «عُبودیّت» بوده و بندگی او سرمایه‌ی کمال انسانی است.

(۱۰۳) لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ .

« **دیدگان او را درنیابند و او دیدگان را درمی‌یابد؛ و او صاحب لطف** (و کرم) **و**(ازاحوال بندگان) **آگاه است** »،

یعنی، خداوند بر همه چیز «مُحیط» است، نه «مُحاط». دیدگان به ساحت او راه ندارند، بلکه او محیط بر دیدگان و رؤیت انسان‌هاست. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، یکی از دلائل «غیرقابلِ رُؤیت بودن» خداوند به شمار می‌آید، و گروهی از اهل سنّت (اشاعره و حنابله ...)که معتقدند انسان در بهشت خدا را می‌بیند، این آیه را مربوط به دنیا می‌دانند! أمّا ظاهراً آیه‌ی شریفه بیانگر یکی از «کمالاتِ» إلهی است و صفات کمالیّه‌ی خدا در دنیا و آخرت هیچ‌گاه از او سلب نمی‌شود. رؤیت خداوند سبحان در بهشت هم از نوع رؤیت اجسام دنیوی نیست چنانکه در حدیث نبوی آمده است : **يَنظُرُونَ إلَى رَبّهِم بِلاكَيْفيّةٍ و لاحَدٍّ مَحدودٍ و لاصفةٍ معلومةٍ**.[۱]

در مقطع آیه از «**لطف**» خدا و «**آگاهی**» او از احوال بندگان سخن به میان آمده است؛ بدین‌معنی که خدا صاحب لطف و کرم بوده و در عین‌حال، از احوال و اعمال همگی با خبر است (در نتیجه می‌داند که چه

---

(۱) ـ یعنی : «خدا را می‌بینند بدون کیفیّت و بدون محدودیّت و وصف مشخّص» ـ الدرّ المنثور، ج۶، ص۲۹۰ (به روایت انس بن مالک از رسول‌خدا[ص]).

کسی در خور لطف اوست). البتّه واژه‌ی «**لطیف**» را به معنای «باریک‌بین» نیز در تفاسیر آورده‌اند ولی در قرآن کریم تعبیر **إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِما یَشاءُ** (یوسف/۱۰۰) به معنای صاحب لطف و کرم آمده است.

شایان توجّه است که در آیات فوق از «منزَّه بودن» خدای‌تعالی از اوهام بشری (آیه‌ی ۱۰۰) تا «خالقیّت» او نسبت به جهان (و نه تولید و زایندگی) به تدریج وصف را بالا برده و به آن حقیقت غیبی و نادیدنی رساننده است که صاحب لطف و واقف به احوال بندگان است. بدین‌ترتیب ذهن انسان را متوجّه حقیقتی مجرّد از عالم مادّه می‌کند که روابط علّی و نیازهای مادّی در او راه ندارد. و همو شایسته‌ی درخواست و بندگی است. متعاقباً اندرز می‌دهد :

(۱۰۴) قَدْ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِۦ وَمَنْ عَمِىَ فَعَلَيْهَا وَمَآ أَنَا۠ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ .

« **به راستی از خداوندتان بصیرت‌ها سوی شما آمده است! پس، هرآنکه دیده گشاید به نفع خود کرده و هرکه** (دیده بربندد و) **کور**(دل) **شود، به زیان او خواهد بود ؛** (تو، ای پیامبر! بگو :) **من نگهبان** (و ضامن) **شما نیستم** »،

یعنی اینک ـ با نزول قرآن ـ هدایت‌ها و بینش‌ها از سوی مبدأ هستی بر شما ای مردمان! نازل گشته است، پس هرکسی که با دیده‌ی دل در آیات آن بنگرد و بهره گیرد، به سود خود عمل کرده است و برعکس ـ کوردلان ـ به عواقب سوءِ تصمیم‌گیری‌های خود می‌رسند. پیامبر[ص] فقط پیام خدا را می‌رساند و برعهده‌ی او نیست تا همواره به مراقبت نشیند مبادا کسی منحرف شود!

(۱۰۵) وَ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْأَيَٰتِ وَلِيَقُولُواْ دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُۥ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ .

« **و این‌چنین آیات را** (به صُوَرِ) **گوناگون بیان می‌کنیم، تا** (مغرضان) **گویند، تو درس آموخته‌ای، و تا آن** (آیات) **را برای دانایان روشن سازیم** »،

در آیه‌ی شریفه حرف «لام» در کلمه‌ی «**لِیَقُولُوا**»، «لامِ» **غایت** و حرف «لام» در واژه‌ی «**لِنُبَیِّنَهُ**»، لام **تعلیل** است. به عبارت دیگر، می‌فرماید نتیجه‌ی توضیح آیات به صُوَرِ گوناگون این است که مردمِ معاند می‌گویند که پیامبر اسلام[ص] این‌مطالب را از اقوام دیگر (یهود و نصاری) آموخته، ولی دانایان یعنی مردم بی‌غرض و فهمیده، بصیرت یافته و اَصالتِ پیامبر[ص] و پیام‌های او را از آن نتیجه‌گیری می‌کنند.

بخش دهم

(۱۰۶) اِتَّبِعْ مَآ أُوحِىَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ .

« آنچه را از سوی خداوندت به سوی تو وحی شده پیروی کن؛ هیچ معبودی جُز او نیست و از مشرکان روی گردان »،

به دنبال بحث گذشته درمورد مشرکان و معاندان، روی سخن را به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان راه او) برده می‌فرماید، مردم معاند را ـ پس‌از ارائه‌ی برهان و اِتمام حجّت ـ رها ساز و به دستورات خود عمل کن و بدان که هیچ معبود و تکیه‌گاهی جُز خدا نیست و با این اعتقاد، در راهت استوار باش.

طبری می‌گوید دستور «**وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِين** = از مشرکان رویگردان» با آیه‌ی «**فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُمُوهُمْ** = مشرکین را هرجا یافتید بکشید» (توبه/۵)، نسخ شد. ولی این سخن صحیح نیست زیرا آیه‌ی سوره‌ی توبه ـ چنانکه قبل و بعد آن می‌نماید ـ درمقام تعیین تکلیف دربرابر مشرکینی‌است‌که سرِ جنگ داشتند و آیه‌ی فوق (انعام/۱۰٦) رویگردانی از مردم معاند را ـ ازنظر بحث و تلاش برای هدایت آنها ـ دستور می‌دهد و این‌دو، هیچ تعارضی با یکدگر ندارد. چنانکه برخی گفته‌اند مقصود از «**وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِين**» اجتناب از درگیری با مشرکان و عدم پاسخگویی به دشنام‌های آنهاست.

(۱۰۷) وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشْرَكُواْ وَ مَا جَعَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ .

« و اگرخدا می‌خواست شرک نمی‌آوردند و ما تو را نگهبان ایشان قرار ندادیم و تو عهده‌دار امورشان نیستی »،

آیه‌ی فوق خصوصاً با «واو» عطف در ابتدا، با «**وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ**» در آیه‌ی قبل مرتبط است و به دو صورت می‌توان به آن نگریست :

اوّل، آنکه می‌فرماید چون دیدی مردم معاند شنوای حق نیستند، از ایشان اِعراض کن و بدان‌که خدا لایقشان ندیده و اِلاّ هدایتشان می‌نمود و مشرک نمی‌شدند.

دوّم، آنکه تصریح دارد از مشرکان اِعراض کن و بدان که اگر خدا می‌خواست، همگی را جبراً موحّد می‌کرد، ولی چنین نخواست و اراده دارد تا انسان‌ها خود ـ درحال اختیار ـ انتخاب کنند و اکنون که کفر را برگزیده‌اند، بر تو، ای پیامبر! تکلیفی نیست و ما تو را وکیل مردم قرار ندادیم. چنانکه فرموده «**إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا** = ما راه را به او (انسان) نشان دادیم، خواه سپاس‌گزار باشد، خواه ناسپاس» (انسان/۳).

(۱۰۸) وَ لَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ .

« و آنهایی را که غیر خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان نیز ـ از سر ستم و نادانی ـ خدارا دشنام دهند ! این‌چنین برای هرگروه کردارشان را بیاراستیم؛ سپس بازگشتشان سوی خداوندشان‌است و او آنهارا ـ از آنچه می‌کرده‌اند ـ خبر دهد »،

قبلاً فرمود با مشرکان معاند بحث و جدل نکنید و درگیر نشوید (آیه‌ی۱۰۶) و بدانید حتّی پیامبر^ص^ مأمور هدایت مردمان به اِجبار نیست (آیه‌ی۱۰۷). در آیه‌ی فوق می‌فرماید به مقدّسات مشرکان نیز توهین نکنید، زیرا نتیجه‌اش این خواهد بود که آنها هم به خدای شما توهین می‌کنند (و گفتگویی که باید در مسیر «هدایت» پیش رود به خشونت می‌انجامد). بدین‌ترتیب چند نکته درمورد بخش اوّل آیه‌ی شریفه، شایان توجّه است :

اوّل آنکه خطاب به پیامبر^ص^ در آیات قبل در اینجا به کلّ مسلمان‌ها تعمیم داده شده و این مطلب می‌رساند که شخص پیامبر^ص^ به بُت‌های مشرکان دشنام نمی‌داد، بلکه عدّه‌ای از مسلمان‌ها چنین رفتاری داشتند.

دوّم آنکه ممکن است این سؤال پیش آید که مشرکان با اعتقاد به خداوند (چنانکه آیه‌ی بعدی همین سوره نیز نشان می‌دهد) چگونه امکان داشت به خدا دشنام گویند ؟ پاسخ این است که مشرکان عرب خدا را، نه به تنهایی، بلکه با واسطگی بُت‌هایشان قبول داشتند و وقتی مسلمان‌ها از خدای واحد با انکار همه‌ی واسطه‌ها سخن می‌گفتند، فریادشان برمی‌آمد که به چنین خدایی کافر هستیم ! چنانکه می‌فرماید: «**ذَٰلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا** = این(عذاب) برای آن است که چون خدا به تنهایی خوانده می‌شد (شما، مشرکان) انکار می کردید و اگر با شریک قرین می‌شد، تصدیق می‌نمودید!» (غافر/۱۲).

سوّم آنکه نتیجه می‌شود فحش و ناسزاگویی به قدری نزد خداوند مذموم است که حتّی دشنام دادن به بُت‌های مشرکان را اجازه نمی‌دهد. پس چگونه ممکن است اهل شریعت ـ علی‌رغم چنین آیه‌ای ـ فحش و ناسزا به هرمخالف خود را جایز بدانند ؟!

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که به طور کلّی در روال عمومی دنیا، انسان‌ها ـ بر طبق شاکله‌ی روحی و اخلاقی خود ـ گفته‌ها و کارهایشان در نظرشان جلوه می‌کند، ولی ماهیّت واقعی کارهای خود را در محکمه‌ی عدل إلهی در آخرت، خواهند یافت و خدا نتیجه‌ی کامل اَعمالشان را به آنها می‌رساند.

(۱۰۹) وَ أَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَتۡهُمۡ ءَايَةٞ لَّيُؤۡمِنُنَّ بِهَاۚ قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِۖ وَ مَا يُشۡعِرُكُمۡ أَنَّهَآ إِذَا جَآءَتۡ لَا يُؤۡمِنُونَ .

« و به خدا سوگندهای مؤکّد خوردند که هرگاه معجزه‌ای برای آنان آید، بی‌شکّ به آن ایمان آورند؛

بگو: معجزه‌ها فقط دراختیار خداست! و شما چه می‌دانید؟ اگر(هم) آن‌معجزه‌ها آید، ایمان نمی‌آورند»،

البتّه خدایی‌که مشرکان به او سوگند می‌خوردند، خدایی بود که ۳٦۰ بُت واسطه داشت و بدین‌طریق قول می‌دادند که اگر امر خارق‌العاده‌ای از پیامبر^ص سرزند، به او ایمان آورده مسلمان خواهند شد. چنانکه مردم نفس‌پرست و معاند، همواره برای پذیرش «حق»، به جای تفکّر و انصاف، چنین توقّعاتی را عنوان می‌کنند.

درمقابل خداوند اعلام می‌دارد که معجزه در اختیار پیامبر^ص نیست تا برای قانع‌ساختنِ مدّعیان، آن را نشان دهد! خداست که هرگاه صلاح به بیند و معجزه‌ای را برای هدایت مردمان مفید تشخیص دهد، آن معجزه را به دست پیامبرش جاری می‌سازد؛ و خطاب به مسلمان‌هایی که درخواست می‌کردند معجزه‌ای برای پاسخ به آن معاندان نازل شود، می‌فرماید شما نمی‌دانید که اگر هم آن معجزه بیاید این مردم مشرک ـ با عنادی که نسبت به حق دارند ـ ایمان نمی‌آورند و خدا از روحیّه و نیّات آنها با خبر است (کما این‌که از آیه‌ی ۱۲٤ سوره برمی‌آید که معجزاتی هم ـ بنا به اراده‌ی إلهی ـ به مشرکان رسیده بود[1]، ولی تأثیری در تغییر موضع آنها نسبت به پیامبر^ص به بار نیاورد).

(۱۱۰) وَنُقَلِّبُ أَفْـِٔدَتَهُمْ وَأَبْصَـٰرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِى طُغْيَـٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ .

« و دل‌ها و دیدگانشان را بگردانیم، همچنان‌که اوّل‌بار به آن ایمان نیاوردند؛ و آنان را رها سازیم تا در طغیان خویش حیران بمانند »،

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ می‌فرماید که عناد و سرسختی مشرکان نسبت به حق، باعث شده که آنان بر طبق قانون خدا در روان آدمی، از ایمان بازمانند و توفیق اینکه خود را «یک طرفه» نموده در شخصیّت با ثباتی آرام گیرند نیابند، بلکه همواره در طغیان‌های فکری و حیرت روحی بسر خواهند برد (**يَعْمَهُون** از مادّه‌ی عَمَه به معنای حیرت است). به بیان دیگر: وقتی انسان پیرو خواست‌های نفسانی شد ـ به جای عقل و ایمان ـ آن خواسته‌ها برایش در امور تصمیم می‌گیرند و چون خواسته‌های مزبور را پایانی نیست، به سرگردانی روحی می‌رود. فقط وقتی آدمی آموخت که در پرتو عبادت خدا و توجّه به او از هوای نفس پیروی نکند، فکرش بر اساس حق و صلاح تصمیم می‌گیرد و رو به آرامش و اطمینان خاطر خواهد رفت. در این آیه‌ی شریفه، عدم موفّقیّت مشرکان را در عبرت‌آموزی از معجزات و کسب ایمان، خدای تعالی ـ به عنوان صاحب قوانینِ هستی ـ به خود نسبت داده است که نظیر این نحوه بیان را قبلاً دیده‌ایم (بقره/٦).

امّا منظور ازاینکه می‌فرماید: «**چنانکه اوّل‌بار به آن ایمان نیاوردند**»، ظاهراً مقصود از «**آن**» قرآن می‌باشد. بدین‌معنی که همانگونه که با این دیباچه‌ی هدایت معاندانه برخورد کرده و می‌کنند، با هرگونه معجزه‌ای نیز ـ با فقدان روحیّه‌ی منصف و حق‌جو ـ معاندانه برخورد خواهندکرد. به عبارت دیگر، چنانکه قرآن هیچ حرکتی در قلبشان ایجاد نکرد، معجزه‌ی حسّی نیز اثری در هدایتشان به بار نخواهد آورد. ولی با توجّه به

(۱) ـ وَ إِذَا جَاءتْهُمْ آيَةٌ قَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللهِ . . . (انعام/۱۲۴)

تعبیر «اوّل‌بار» احتمالاً به نظر می‌رسد که مقصود معجزه‌ای خارج از قرآن باشد که قبلاً بر پیامبر[ص] نازل شده و باعث جلب ایمان آنها نگردیده بود (آیه‌ی۱۲٤).

(۱۱۱) ۞ وَ لَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ ٱلْمَوْتَىٰ وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُواْ لِيُؤْمِنُوٓاْ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ .

« و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان نازل می‌کردیم و مردگان با آنها سخن می‌گفتند و همه‌چیز را در برابرشان گرد می‌آوردیم (یا آشکار می‌نمودیم)، (باز) **ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه خدا بخواهد؛ ولی اکثرشان نادانی می‌کنند »،**

دنباله‌ی بحث در زمینه‌ی معجزه‌خواهی مردم معاند است که مرتبه‌ی اعجاز را نسبت به آیه‌ی ماقبل (آیه‌ی ۱۰۹) ترقّی داده و می‌فرماید هرگاه فرشتگان نیز بر آنها ظاهر شوند و مردگان سر از قبر درآورده با آنان سخن گویند و همه‌ی گذشتگان را هم دربرابرشان حاضر سازیم (یا همه‌چیز را جمع کنیم تا بر حقّانیّت پیامبر[ص] و قرآن شهادت دهند) باز مردمی‌که تصمیم به عناد و لجاج داشته و می‌خواهند به هر قیمت شده علائق نفسانی خود را حفظ کنند، ایمان نخواهند آورد؛ مگر روحیّه‌ی خویش را اصلاح نموده انصاف و حق‌جویی پیش گیرند و سپس بر طبق قوانین اِلهی، به هدایت رسند؛ ولی متأسّفانه اکثراً درک این‌حقیقت ننموده شرط ایمان را رُؤیت چیزهای عجیب و غریب می‌دانند!

بخش یازدهم

(۱۱۲) وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَٰطِينَ ٱلْإِنسِ وَ ٱلْجِنِّ يُوحِى بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ ٱلْقَوْلِ غُرُورًاۚ وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ مَافَعَلُوهُۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ .

« و این‌چنین برای هرپیامبری دشمنانی قرار دادیم؛ شیاطین اِنس و جِنّ که برخی از آنها به بعضی دگر ـ ازسر فریب ـ سخنان آراسته اِلقاء می‌کنند؛ و اگر خداوندت می‌خواست چنین نمی‌کردند، پس آنان را با دروغ‌هایی‌که می‌بندند واگذار »،

در آیه‌ی قبل سخن از مردمان معاندی بود که برای قبول دعوت انبیاء(ع)، توقّعات عجیب و غریب داشتند. در آیه‌ی فوق ـ در مقام دلداری پیامبر(ص) (و همه‌ی پیروان راه او) ـ اعلام می‌دارد که آری، روال کار عالم و خلقتی که خدا بنا نهاده، همواره چنین بوده که عدّه‌ای تحت تأثیر نیروهای مفسده‌گر (بشری یا غیربشری)، به دشمنی با پیامبران و دعوت آنها می‌پردازند. البتّه اگر خدا می‌خواست می‌توانست جبراً جلوگیری نموده انسان‌ها را به‌گونه‌ای بیافریند که جُز خیر از آنها صادر نشود و در نتیجه مشکلی برای انبیاء پیش نیاید. ولی چنین نکرد، زیرا در آن خلقت جبری، کمالی نبود. از اینرو خداوند انسان را «مختار» و «انتخابگر» آفرید و طبیعی است که در این شرایط همه سراغ خیر و خوبی نمی‌روند، بلکه عدّه‌ای شُرور را برمی‌گُزینند و در نتیجه، مقابله و مخالفت با دعوت انبیاء ـ که به مهار نفس و پیروی از قُوای عقلی و پیشروی به سوی کمال فطری فرا می‌خوانند ـ پیش می‌آید.

مقطع آیه در ارتباط با عکس‌العمل پیامبر (و پیروان) با چنان مخالفانی است. می‌فرماید آنان را (نه رویشان شمشیر بکش و نه ناسزا بگو، بلکه) با افتراهایی که بر خدا می‌بندند رها کن (که در این نحوه بیان، نوعی تهدید به عقوبت إلهی نیز مستتر است).

دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه از دشمنان و مخالفان انبیاء به لفظ «**شیاطین**» یاد می‌کند. «**شیطان**» به معنی «موجود متمرّد و سرکشی است که از اطاعت خدا خارج شده است». منتها از دو نوع «شیطان» نام می‌برد : (۱) شیطان انس که آشکار است و (۲) شیطان جنّ که پنهانی است.[۱] می‌فرماید دشمنی انسان‌هایی که به مقابله با دعوت انبیاء برمی‌خیزند، از اینرو ایجاد می‌شود که با توجّه به زمینه‌ای که در عدم اطاعت از خدا در آنها هست، شیطانِ پنهان (نیروی مفسده‌گر) آنان را در اختیار گرفته سخنان ظاهرفریب که واقعیّتی ندارند (**زُخْرُفَ الْقَوْل**) به آنها القاء می‌کند و تحت تأثیر چنین القائاتی است که آنان به دشمنی با انبیاء و دعوت آنها می‌پردازند.

---

(۱) ـ درمورد «**جنّ**» به معنی «موجود پنهان» ـ که ظاهراً انواع شَرور و غیرشَرور دارند ـ ذیل آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی انعام توضیح داده‌ایم

دوّم آنکه البتّه در علم پیشین اِلهی هست که چه افرادی ـ بنا به اختیار ـ از فرمان خدا خارج شده راه دشمنی با انبیاء(ع) را پیش می‌گیرند؛ امّا با وجود این خداوند از آفرینش آن افراد صرفنظر نمی‌کند. زیرا آنان موانعی خواهندبود که سکّوی پرش انسان‌های مجاهد و نیکی‌طلب به مراتب والای انسانی می‌شوند[1] (بقره/ توضیح آیات ۳۴←۳۰).

(۱۱۳) **وَلِتَصْغَىٰٓ إِلَيْهِ أَفْـِٔدَةُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا۟ مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ .**

« **و تا دل‌های کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند به آن** (گفتارِ ظاهرفریب) **مایل شود و از آن راضی گردند و تا آنچه را آنان مرتکب می‌شوند مرتکب‌شوندگان باشند** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که دشمنان پیامبران، متمرّدان آشکار و پنهان حق‌اند و متمرّدان آشکار را قُوای متمرّد پنهانی ـ با سخنانی فریبنده (با توجّه به زمینه‌ای که از تمرّد به فرمان خدا در آنها هست) ـ تحریک می‌کنند. در آیه‌ی فوق دلیل افزوده‌ای برای تأثیرپذیری انسان‌ها (متمرّدان آشکار) از اِلقائات شیطان (متمرّدان پنهان) ذکر می‌کند. می‌فرماید علّت اصلی آن است که آنها عصیان‌پیشه و منکر آخرت‌اند. دل‌هاشان به آخرت ایمان ندارد و این خود زمینه‌ای به دست می‌دهد که هر سخن اِلقایی را ـ درجهت رونق‌های ظاهری دنیا ـ بپذیرند. چنانکه عکس موضوع را درمورد مؤمنان گفته که « **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ** = همانا کسانی‌که (از خدا) پروا دارند، چون وسوسه‌ای ازجانب شیطان بدیشان رسد (خدا را) یاد کرده در دم بصیرت می‌یابند» (اعراف/۲۰۱). آیه‌ی شریفه ادامه می‌دهد که منکران آخرت، ابتدا آن اِلقائات شیطانی را می‌پسندند و دل‌هاشان از آن راضی می‌شود، سپس درصدد عمل برآمده هر گناهی را که بخواهند مرتکب می‌شوند.

(۱۱۴) **أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْتَغِى حَكَمًا وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ إِلَيْكُمُ ٱلْكِتَٰبَ مُفَصَّلًا ۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ ۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ .**

« (بگو) **آیا** (سزاست) **غیر خدا حَکَمی بجویم ؟ و اوست که این کتاب را ـ به تفصیل ـ بر شما فرو فرستاد و کسانی‌که کتاب**(آسمانی)**شان داده‌ایم، می‌دانندکه آن**(قرآن) **به حق، فرو فرستاده از سوی خداوند توست، پس البتّه از تردید کنندگان مباش** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از آرام‌سازی پیامبر(ص)(و مؤمنان) در برابر عنادهای مشرکان در آیات قبل ـ مجدّداً روی سخن را به مشرکان برده است.

می‌فرماید بگو آیا صحیح است که من (و پیروانم) پس‌از آن‌همه آیات و براهینی که در قرآن در مورد

---

(۱) ـ اینجاست که فلسفه‌ی «شرّ» و «خیر» در عالَم همه تبدیل به «خیر» شده و «اَهورا مزدا» و «اَهریمن» و دو خدایی لازم نمی‌آید تا ناچار «نیکی» را به یکی و «بدی» را به دیگری نسبت دهیم! عالَم با شُرورش محاط در خیر است و آن خیر به یک مَبدءِ واحد برمی‌گردد.

«توحید» آورده شده است، باز برای تعیین «حق» و «باطل» سراغ غیرخدا رویم و با آنکه فرقان (جداکننده‌ی حق از باطل ـ قرآن) را در اختیار داریم، «حق» را از منابع دیگر بجوییم و اختلافات خود را با رجوع به مأخذ دیگر حل کنیم؟ استفهام انکاری است، یعنی هرگز چنین نیست.

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که حتّی یهود و نصاری نیز ـ هرآینه مخلص باشند ـ حقّانیّت قرآن را درمی‌یابند. مقطع آیه در عدم تردید نسبت به اصالت إلهی قرآن، پیامبر[ص] را مخاطب قرار داده، هرچند مسلّماً پیامبر[ص] در این امر تردیدی نداشته و مقصود، نوعی آموزش(باواسطه) به مردم است.

(۱۱۵) وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ۚ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

« و کلام خداوندت ـ به صدق و عدل ـ کامل شد؛ دگرگون‌کننده‌ای بر سخنانش (وعده‌هایش) **نیست و او شنوا**(ی هرگفتار) **و دانا** (به هرکار) **است »،**

آیات قبل مشعر بر دلداری پیامبر[ص] و مؤمنان در قبال مخالفت‌های مشرکان و همچنین ریشه‌یابی عنادهای آنان با حق بود. خاطرنشان ساخت که با توجّه به قدرت انتخاب که خداوند در نهاد آدمی نهاده، این‌گونه مقابله‌ها با حق ـ ازجانب برخی مردمان ـ پیش می‌آید. آنگاه از یکسو پیامبر و مؤمنان را به شکیبایی و رهاسازی معاندان فرا خواند و از سوی دیگرتذکّر داد که مسلمان‌ها تحت تأثیر گفتار ظاهرفریب منکران قرار نگرفته «حق» را از کتاب خدا ـ قرآن ـ بجویند.

در آیه‌ی فوق اعلام می‌دارد که سخن آخر را خداوند در آن‌زمینه اَدا نمود و همگان بدانند که منطق خدا نسخ‌نشدنی است و وعده‌های او هرگز عوض نمی‌شود. (واژه‌ی «**کَلِمه**» در آیه‌ی شریفه به معنی «وعده» به کار رفته و این مطلب در قرآن سابقه دارد ـ سوره‌ی یونس/ آیه‌ی٦٤). مقطع آیه حاکی از آن است که هیچ گفتار و عمل بندگان، از آگاهی خدا خارج نیست و خداوند محیط بر هرسخن و کرداری است.

(۱۱۶) وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.

« اکثر مردمانِ زمین را اگر اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ آنان جُز از گمان(شان) **پیروی نمی‌کنند و فقَط تخمین‌هایی**(دروغین) **می‌زنند »،**

به دنبال آیه‌ی۱۱٤ که فرمود مسلمان‌ها «حق» را از خدا و قرآن بگیرند نه از این و آن (و آیه‌ی۱۱۵ که در تأکید بر دستورالعمل خدا در مورد موضع مؤمنان درقبال معاندان آمد) در آیه‌ی فوق می‌فرماید حقّانیّت لزوماً با اکثریّت مردم نیست و ازاینرو حق است که هرکس «عقیده» و «راه و روش» خود را بر طبق رضای خدا تنظیم نماید، نه در تأثیرپذیری از أکثریّت (که پندارگرایی می‌کنند).

بخش بعدی آیه در توجیه بخش اوّل است که اکثر مردمان، پندارهایی را ـ بدون تحقیق و بررسی ـ به عنوان «حقیقت» پذیرفته و شیفته‌ی آنها می‌شوند و آنگاه همه چیز را بر پایه‌ی تصوّرات از خودساخته تخمین می‌زنند.

(۱۱۷) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِۦ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ .

« **به راستی خداوندگار تو خود به آنکه از راه او گمراه می‌شود و** (نیز) **به** (احوال) **هدایت‌یافتگان، داناتر است** »،

یعنی خداست که می‌داند هرکس تا چه حدّ به حق نزدیک و چه کسانی از آن دورند. دریافت انسان‌ها در باره‌ی یکدگر، محدود می‌باشد.

(۱۱۸) فَكُلُوا۟ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِـَٔايَٰتِهِۦ مُؤْمِنِينَ .

« **پس از آنچه نام خدا بر آن برده شده بخورید، اگر به آیات او ایمان دارید** »،

به دنبال آنکه فرمود «حقّانیّت لزوماً با اکثریّت نیست»، در آیه‌ی فوق ـ به عنوان ذکر خاص بعداز عام ـ می‌فرماید پس شما مؤمنان به آراءِ مشرکان هرچند اکثریّت دارند، توجّه نکنید و از گوشت آن دام‌هایی‌که با نام غیرخدا ذبح شوند نخورید.

(۱۱۹) وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا۟ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَآئِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُعْتَدِينَ .

« **و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن رانده شده نمی‌خورید؟ درحالی‌که** (خدا) **هرآنچه را که بر شما حرام گردانیده به تفصیل بیان داشته است؛ مگر آنچه را که نسبت به آن ناچار باشید؛ و همانا اکثر** (افراد، دیگران را) **با هوسهایشان ندانسته گمراه می‌کنند، بی‌شک خداوندت به** (حال) **تجاوزگران داناتر است** »،

بخش اوّل آیه، تأکید آیه‌ی قبلی است و نشان می‌دهد که محیط تا چه حدّ به مخالفت با تعالیم اسلام تبلیغ می‌نمود به طوری‌که برخی مسلمان‌ها را در انحصار استفاده از ذبیحه‌ای‌که فقط نام خدا بر آن رانده شده بود، به تردید می‌کشاند.

بخش دوّم آیه در اشاره به آیات ۱۱۵ نحل و ۱۷۳ بقره می‌باشد که قبل‌از سوره‌ی انعام نازل شده و محرّمات دامی در آنها بیان گردیده و موارد اضطرار را نیز استثنا کرده است.

مقطع آیه مشعر بر آن است که چه بسیار کسانی‌که از سر نادانی، مواردی را بر خلاف تعالیم قرآن، بین مردم تبلیغ و توجیه می‌کنند[۱] و خداوند تجاوزگرانشان را از نادانان بازمی‌شناسد.

(۱۲۰) وَ ذَرُوا۟ ظَٰهِرَ ٱلْإِثْمِ وَبَاطِنَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْسِبُونَ ٱلْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا۟ يَقْتَرِفُونَ .

---

(۱) ـ به مانند همه‌ی کسانی‌که با مسلمانان مجادله می‌کردند که چرا مُرداری را که خدا کشته نمی‌خورید ولی ذبیحه‌ی خود را می‌خورید؟! یا افرادی که در روزگار ما به نام شخصیّت‌ها قربانی می‌کنند و نام خدا را هم احیاناً در کنار آن می‌برند و تصوّر می‌کنند بدین‌ترتیب کارشان اشکالی ندارد!

«و گناه آشکار و پنهان را رها کنید! همانا گنهکاران ـ به زودی ـ به سزای آنچه انجام می‌دادند، مجازات می‌شوند»،

آیه‌ی شریفه خطاب به مسلمان‌ها در آیه‌ی قبل را دنبال کرده و می‌فرماید شما موحّدان ـ برخلاف توجیه‌گرانِ دینی ـ انحراف از تعالیم اِلهی را در خلوت و جلوت رها کنید که خداوند در برابر کردار مردمان «بی‌تفاوت» نیست و به زودی بدکاران را به سزای خود می‌رساند.

(۱۲۱) وَ لَاتَأْكُلُواْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُۥ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ ٱلشَّيَـٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَـٰدِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ .

« و از آنچه نام خدا بر آن رانده نشده مخورید که به راستی آن گناه است! و همانا شیاطین به دوستانشان الهام می‌کنند تا با شما به جَدَل برخیزند و اگر از آنان پیروی نمایید، بی‌شک مشرکانید »،

طبری از ابن‌عبّاس به لحن تأیید می‌گوید که مراد از «آنچه نام خدا بر آن برده نشده» ـ در اینجا ـ مُردار است (و البتّه حُرمتِ ذِبحِ مشرکین نیز که به نام غیر خدا صورت می‌گرفت در آیه مستتر است). به دست می‌آید که مشرکینِ مکّه از گوشت مُردار می‌خوردند و بر سر این‌موضوع با مسلمان‌ها مجادله می‌نمودند که آیا کشته‌ی خدایی را نخوریم ولی از آنچه به دست خود سر می‌بُریم استفاده نماییم؟ طبری از عِکرمه و دیگر تابعین آورده که این مغالطه عدّه‌ای از مسلمان‌ها را تا حدّی به شک انداخته بود (که نشان می‌دهد مسلمین صدر اسلام، «ایمانِ کور» نداشتند و سخنان معترضین را شنیده در اطراف «جواب» فکر می‌کردند).[1]
از سوی دیگر شایان توجّه است که خوردن ذبیحه‌ی اهل کتاب برای مسلمان‌ها حلال اعلام شده (مائده/٤) و مفسّران می‌گویند این به شرطی است که نام غیر خدا را بر آن نبرده باشند (که البتّه معمولاً نمی‌برند). و برخی گویند اگر مسلمان در این‌مورد چیزی نشنیده باشد ـ که نام غیرخدا بر ذبیحه‌ی اهل کتاب برده شده ـ گوشت مذبوح بر او حلال است.

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است‌که مسلمان‌ها از نیروی شیطانی ـ که افرادِ تحت تسلّط خود را وامی‌دارد تا شُبَهاتی را به مؤمنان اِلقاء کنند ـ برحذر باشند. زیرا مقبولیّت در برابر منحرفان با وجود نهی صریح خداوند، آدمی را به شرک می‌برَد. نشان می‌دهد که لازمه‌ی مسلمانی مراقبت دائم از خود و موضع‌گیری «صحیح» در تمام موارد است و چنین نیست که کسی با پذیرش نام مسلمانی بتواند به نجات برسد.

از سوی دیگر در آیه‌ی شریفه درمورد «القائات شیطان»، واژه‌ی «وحی» به کار رفته، زیرا هرگونه اشاره‌ی

---

(۱) ـ البتّه این‌گونه مغالطه‌ها توسّط منکران دین بسیار اشاعه می‌شود که مطلبی را با جنبه‌ای از حق می‌گویند ولی نتیجه‌ی غلط از آن می‌گیرند. این درست است که خدا جان «مُردار» را گرفته، ولی نه برای خوردنِ افراد! هر غذایی نیز که فاسد می‌شود، بنا به قوانین بیوشیمیایی خداست ولی آیا این تغییر و تبدیل موجب چنین حُکمی می‌شود که باید آن‌را خورد؟ به نمونه‌ی دیگری از این‌گونه مغالطه‌ها در سوره‌ی یس (آیه‌ی۴۷) اشاره شده که توضیحش را در آنجا داده‌ایم.

صریح و مخفی که در باطن به انسان رسد، «وحی» نام دارد. ولی بعضی اوقات «وحی» از منشأ حق و خیر یعنی از جانب خدا با نشانه‌های ویژه است و فرشتگان حامل آن می‌باشند و بعضی اوقات از مبانی شرّ و شیطان !

(۱۲۲) أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَـٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِى بِهِۦ فِى ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِى ٱلظُّلُمَـٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَـٰفِرِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ .

« آیا آنکه مرده بود و ما او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که بدآن در(بین) **مردم مَشی کند، در مَثَل مانند کسی است که در ظلمت‌ها بسر می‌بَرَد و خروجی از آن ندارد ؟ این‌چنین اَعمالی که کافران انجام می‌دادند، برایشان آراسته شده است »،**

در آیات قبل دو دسته «مؤمن» و «مشرک» در تقابل با هم بودند و به مؤمنان فرمود که تحت تأثیر مغالطه‌های مشرکان قرار نگیرید. در آیه‌ی فوق «مؤمنان» را با «منکران» قیاس نموده و برای هریک وصفی آورده است.

مسلمان را کسی توصیف می‌کند که قبلاً (پیش‌از مسلمانی) به لحاظ روحی مرده بود و به برکت اسلام حیات روحانی یافت؛ پس‌از این به بعد ـ به توفیق خدا ـ نوری در جان خود دارد که می‌تواند در پرتو آن «صلاح» را از «فساد» و «کج» را از «راست» تشخیص دهد. این همان «بصیرت روحی» است که در «**مؤمنین واقعی**» دیده می‌شود.

برعکس، منکر دینی (کافر) را کسی معرّفی می‌کند که در ظلمت‌هاست و نمی‌تواند از احاطه‌ی آن ظلمت‌ها خارج شود. یعنی، «حجاب‌هایی» عقل او را فرا گرفته‌است و عقلش قادر نیست که از آن حجاب‌ها بگذرد؛ لاجرم تابع نفس می‌شود. این حجاب‌ها، همان مغالطه‌های فکری و غرض‌ورزی‌هایی‌اند که مانع می‌شوند انسان، عاری از هوای نفس اندیشیده و صعود روحی بیابد؛ حجابی‌که انسان را از گوهرهایش می پوشاند و در اسلام حرام شده است :

ای زِ خود پوشیده خود را بازیاب   در مسلمانی حرام‌است این‌حجاب!

در مقطع آیه می‌فرماید منکران خدا و دین که در «ظلمت»اند، قادر نیستند خارج‌از نفسانیّات خود، حقّانیّتی را ببینند و طبعاً آنچه می‌اندیشند و انجام می‌دهند، به نظرشان خوب و آراسته جلوه می‌کند! طبرسی در تفسیر مجمع البیان می‌گوید که واژه‌ی «**کَذلِکَ** = این‌چنین» در ختام آیه با قسمت اوّل آن بدین‌صورت مرتبط است که می‌فرماید همانگونه که مؤمنان در زندگانی، نوری در جان خود دارند، برای مردم کافر و معاند نیز اعمال ناشایسته‌ی آنان در نظرشان جلوه می‌یابد. طبری «**کَذلِکَ**» را به احوال پیشین کافران که ذکر آن رفت برمی‌گرداند و مرحله‌ی تزیین عمل را پیش می‌آورد.

(۱۲۳) وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِى كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَـٰبِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا۟ فِيهَا ۖ وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ .

« و بدینسان در هر دیاری بزرگانی قرار دادیم که مجرمان آن(دیار)**اند** (و میدانشان دادیم) **تا در آن**(دیار)

نیرنگ ورزند؛ ولی جُز خود را نمی‌فریبند و نمی‌فهمند »،

یعنی، به همین قیاس که اَعمال کافران برایشان زینت می‌یابد (آیه‌ی قبل) در هر سرزمینی (واژه‌ی «**قریه**» به معنی «شهر و سرزمین» نیز به کار رفته است ـ بقره/۵۸)، رؤسایی هستند که مکرها و تردستی‌هایشان در استثمار و استحمار مردم و رسیدن به پول و قدرت، در نظرشان جلوه یافته است. این شخصیّت‌ها بنا بر اقتدار ظاهری، به چشم سایرین بزرگ می‌نمایند ولی حیله‌ها و سیاست‌هایی که در مبارزه با حق به خرج می‌دهند، به خودشان بازمی‌گردد و خودخواهی‌هایشان مانع از آن است که درک این حقیقت کنند. خداوند این مطلب را، به عنوان «اصل کلّی» در عالم خلقت ـ در مقام آفریننده ـ به تقدیر خود نسبت داده است.

(۱۲۴) وَإِذَا جَآءَتْهُمْ ءَايَةٌ قَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ ٱللَّهِۘ ٱللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُۥۗ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدُۢ بِمَا كَانُواْ يَمْكُرُونَ .

« **و چون نشانه‌ای به سویشان آید، گویند : هرگز ایمان نمی‌آوریم تا** (چیزی) **همانند آنچه به پیامبران خدا** (در گذشته) **داده شد به ما** (نیز) **داده شود؛ خدا بهتر می‌داند که رسالتش را کجا نهد؛ به زودی گناهکاران در پیشگاه خدا به ذلّت و خواری مبتلا شوند و به سبب نیرنگ‌هایی‌که می‌زدند عذابی سخت خواهند داشت »،**

آیه‌ی شریفه در تشریح روحیّه‌ی آن بزرگ‌نمایان در آیه‌ی قبلی است. نشان می‌دهد که حتّی با رؤیت حجّت و نشانه‌ای بر صحّت نبوّت پیامبر^ص^، باز آنها به بهانه‌جویی پرداخته می گویند : اساساً چرا وحی پیامبران مستقیم به ما نمی‌رسد ؟! چنانکه امروزه نیز بسیاری از افراد این نغمه را سر داده‌اند ! وقتی می‌پذیرند که انسان، علاوه بر عقل، محتاج هدایتی از ما فوق است، می‌گویند، چرا آن هدایت مستقیماً به هریک از ما نمی‌رسد ؟!

در پاسخ به این‌گونه افراد می‌فرماید هرکسی لایق دریافت «وحی» و رسالت إلهی نیست و خدا بهتر می‌داند که چه کسانی لایق این مقام هستند که العطیّات بقدر القابلیّات !

واژه‌ی «گناهکاران» در مقطع آیه به همان «بزرگ‌نمایان» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. می‌فرماید به زودی آن بزرگی ظاهری و اعتباری آنها (و سخنان ناحقّی که از موضع روشنفکرانه ! بین مردم اشاعه می‌دهند) نزد خدای تعالی ـ که قاضی نهایی هستی است ـ به ذلّت و حقارت روحی تبدیل می‌شود و به سبب اعمال مکرآمیز خود عذابی دردناک خواهند داشت و حقیرانِ عالَمِ حقیقت خواهند بود.

بخش دوازدهم

(۱۲۵) فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهْدِيَهُۥ يَشْرَحْ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ ۖ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُۥ يَجْعَلْ صَدْرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِى ٱلسَّمَآءِ ۚ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ ٱللَّهُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ .

« **پس آن‌کس را که خدا** (لایق دیده) **هدایتش را بخواهد، سینه‌ی او را برای اسلام می‌گشاید؛ و هرآن‌کس را که بخواهد به گمراهی سِپُرَد، سینه‌اش را تنگ و فشرده گرداند چنانکه گویی** (برای پذیرش دین، می‌خواهد) **در آسمان بالا رود؛ بدینسان خدا بر کسانی‌که ایمان نمی‌آورند، پلیدی می‌نهد** »،

به دنبال سخن از «مردگان روحی» که خداوند ایشان را به «حیات اسلام» زنده ساخت و تشریح لجاجت‌های معاندان حق (آیات قبل) در آیه‌ی فوق از وضع «هدایت» و «گمراهی» و عکس‌العمل‌های روحی افراد در قبالِ دعوت به ایمان سخن گفته است.

می‌فرماید «مسلمانی» به توفیق خداست و افراد بنا به «لیاقت» به آن می‌رسند و سپس توضیح می‌دهد که چگونه آن توفیق برای مستعدّان پیش می‌آید. به عبارت دیگر «مکانیسم توفیق مسلمانی» بدین‌صورت است که خداوند سینه‌ی کسانی را که لایق بیند (همان منصفان و جویندگان واقعی حق) نسبت به اسلام می‌گشاید؛ یعنی حالت استقبال ازحقیقت برای آنها پیش می‌آید به‌طوری‌که به راحتی حقّانیّت اسلام‌را دیده و می‌پذیرند.

امّا برعکس، کسانی را که خدا لایق ایمان نمی‌بیند (نفس پرستان و معاندان) سینه‌ی آنان ـ بنا به قانون خدا ـ از درک حقایق هستی تنگ و عاجز مانده و در برابر آیات إلهی به شدّت مقاوم و بی‌حوصله می‌شوند (واژه‌ی «**ضَیِّق**= تنگ» در آیه‌ی شریفه به پذیرا نبودن روح و فکر برای ایمان اشاره داشته و «**حَرَج**= فشرده و سخت» بی‌حوصله بودن شخص را برای شنیدن کلام خدا می‌رساند). در نتیجه قبول ایمان برای این‌گونه افراد و تن به عبادت خدای تعالی دادن، در نظر آنها چون کوهی به بلندای آسمان می‌آید که می‌خواهند از آن بالا روند !

مقطع آیه حاکی از آن است که گمراهان به همان تناسب که از شنیدن و فهم و قبول حقایق دین سربازمی‌زنند، ناپاکی و کدورت روحی نصیبشان می‌گردد.

چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه روشن است که خداوند کسانی‌را «هدایت» و «گمراه» می‌کند که اسباب «هدایت» و «گمراهی» را خود آنها فراهم کرده‌اند. به عبارت دیگر اراده و انتخاب و «عمل» از انسان است و توفیق و «عکس‌العمل» بر طبق قانون إلهی به او می‌رسد (صف/۵، ابراهیم/۲۷، تغابن/۱۱، عنکبوت/٦٩).

دوّم آنکه طبرسی در تفسیر آیه می‌نویسد : «از رسول‌خدا(ص) درباره‌ی این آیه پرسیدند که خدا چگونه سینه را می‌گشاید ؟ فرمود : «نُورٌ یَقْذِفُهُ اللهُ فِی قَلْبِ المُؤمِنِ، فَیَنْشَرِحُ لَهُ صَدرُهُ و یَنْفَسِحُ. قالوا فَهَل

لِذلِکَ مِن أمارَةٍ یُعرَفُ بها ؟ قال(ص) : نَعَم، الإنابَةُ إلَی دارِ الخُلُودِ و التّجافی عَن دارِ الْغُرُور و الاستعدادُ لِلْمَوتِ قَبلَ نُزُولِ الْمَوت = نوری است که خدا در دل مؤمن می‌افکند و سینه‌ی او را می‌گشاید و گسترده می‌سازد. پرسیدند : آیا (بروز این حالت) نشانه‌ای دارد که بدان شناخته شود ؟ فرمود : آری (نشانه‌اش) رغبت به سوی سرای باقی و دوری از سرای فریب (خود را به گناهان دنیا نیالودن) است و همچنین آماده شدن برای مرگ پیش‌از ورود آن».(۱)

(۱۲۶) **وَ هَٰذَا صِرَٰطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْأَيَٰتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ .**

« و این راه مستقیم خداوند توست، به راستی ما آیات خود را برای پندپذیران به روشنی بیان کردیم »،

یعنی اسلام، راه مستقیم حرکت به سوی خداست که هیچ کژی و انحرافی در آن نیست و به روشنی در قرآن توضیح داده شده است. مقطع آیه خود دلیل افزوده‌ای است که شبهه‌ی جبر را ازبین می‌برَد. خداوند آیات خود را به روشنی بیان کرده و باید افراد بذر انصاف و حق‌جویی را در دل به بار آورند تا آیات إلهی در آنها مؤثّر افتد.

(۱۲۷) **لَهُمْ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمْ ۖ وَ هُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .**

« برای آنان ـ نزد خداوندشان ـ سرای سلامت است و همو به سبب اعمال (نیک)**شان، کارساز آنها خواهد بود »،**

خداوند بهشت خود را در اینجا «**دارُالسَّلام**» نامیده، یعنی سرایی که از هر گزندی محفوظ و هیچ ظلم و خطری در آن نیست؛ همان‌جایی‌که خیّام آرزو داشته می‌گوید : «کازاده به حقّ خویش رسیدی آسان». واژه‌ی «**عِنْدَ رَبِّهِمْ**» در آیه تأکید می‌نماید که این مقام در سایه‌ی قُرب و لطف إلهی است و ممکن است مراد این باشد که چنین مقامی ـ برای پویندگان راه مستقیم ـ نزد خدا تضمین شده است.

(۱۲۸) **وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ قَدِ ٱسْتَكْثَرْتُم مِّنَ ٱلْإِنسِ ۖ وَ قَالَ أَوْلِيَآؤُهُم مِّنَ ٱلْإِنسِ رَبَّنَا ٱسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَآ أَجَلَنَا ٱلَّذِىٓ أَجَّلْتَ لَنَا ۚ قَالَ ٱلنَّارُ مَثْوَىٰكُمْ خَٰلِدِينَ فِيهَآ إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ .**

« و (به یاد آر) **روزی‌که** (خدا) **همه‌ی آنان‌را** (از جنّ و اِنس) **گِرد می‌آورَد** (سپس گوید :) **ای گروه جنّ! به راستی از آدمیان** (پیروان) **بسیار یافتید؛ و دوستانشان از آدمیان گویند : خداوندا! برخی از ما از برخی دگر بهره بردیم تا به مهلت معیّن که برایمان مقرّر داشتی رسیدیم؛** (آنگاه خدا) **گوید :** (اینک) **آتش، جایگاه شماست که در آن ماندگارید مگر آنچه خدا بخواهد؛ و همانا خداوند تو فرزانه و داناست »،**

واژه‌ی «**هُمْ** = آنها» در آیه‌ی شریفه به «**اَلّذِینَ لایُؤْمِنُون** = کسانی‌که ایمان نمی‌آورند» در آیه‌ی۱۲۵ برمی‌گردد

---

(۱) ـ تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی۱۲۵ سوره‌ی انعام.

و خداوند پس‌از ذکر «**پند پذیران**» و کسانی‌که در «دارُالسَّلامِ» او جای دارند، به اهل «دارالعَذاب» اشاره می‌کند که شامل همه‌ی موجودات بدکار ـ اَعَمّ از پنهان (جنّیان ـ توضیح آیه‌ی ۱۰۰ همین سوره) و آشکار (انسان‌ها) ـ می‌شود. می‌فرماید، روزی را درنظر گیرند (یعنی، قیامت) که خداوند معاندان حق را ـ از جنّ و انس ـ گرد خواهد آورد.

بخش بعدی آیه، خطاب خدا در قیامت به جنّیان بدکار است، چنانکه فرموده شیطان نیز از همین طایفه است (کهف/۵۰). واژه‌ی «**اِستَکْثَرتُم**» به لحاظ لغوی، یعنی «بسیار یافتید»؛ ولی با توجّه به سیاق کلام، به معنی «گروه بسیاری را گمراه کردید» آمده است؛ چنانکه طبرسی و ابوالفتوح رازی این معنا را از ابن عبّاس نقل کرده‌اند. می‌فرماید وسوسه‌هایی از جانب شما به انسان‌های بسیاری که آماده‌ی بدکاری بودند می‌رسید که به اعمال بد تشویقشان می‌کرد (آیه‌ی۱۱۲ همین سوره).

متعاقباً به‌جای پاسخ جنّیان، عکس‌العمل انسان‌هایی‌را که تحت تأثیر آنها بوده‌اند ذکر می‌کند که می‌رساند بدکاران پنهان و آشکار در طول حیات، یار و یاور یکدگر در بدی‌ها بوده و در پایان عمر و ظهور قیامت ـ با کوله‌باری از ناشایستگی‌ها ـ در صحنه‌ی عدل إلهی می‌ایستند.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که همه‌ی آن بدکاران را در آن موقعیّت، خداوند روانه‌ی منطقه‌ی عذاب اُخروی می‌سازد؛ امّا متعاقباً از سر رحمت، استثنایی قایل شده و می‌فرماید «**إلاّ ما شاءَ الله** = مگر آنچه خدا بخواهد». طبری از ابن عبّاس می‌گوید «این استثناء از اینروست که خداوند، کار دوزخیان را به مشیّت خود واگذار نموده» و در قرآن مشابه این معنا بازهم آمده است (هود/۱۰۷). شاید بتوان به تعبیری گفت که این استثناء حاکی از آن است که احتمالاً خداوند دوران عذاب عدّه‌ای را کوتاه خواهد ساخت.

مقطع آیه اشعار می‌دارد که خداوند بنا به حکمت و آگاهی خود، به خوبی می‌داند که چه کسانی درخور عفو او می‌باشند.

(۱۲۹) وَ كَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضًۢا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ .

« **و بدینسان برخی از ستمگران را بر برخی دگر ـ به سبب اعمالشان ـ ولایت بخشیم** »،

آیه‌ی شریفه اشاره‌ای به همبستگی بدکاران عالَم با یکدگر در جهان آخرت دارد بدین‌معنی که همچنانکه در دنیا «یاور»هم در بدی‌ها بودند، در آخرت در نتایج آن «یاوری‌ها» رها خواهند شد.

(۱۳۰) يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَاۚ قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَىٰٓ أَنفُسِنَاۖ وَ غَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَ شَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَٰفِرِينَ .

« **ای گروه جِنّ و اِنس! آیا شما را پیامبرانی از خودتان نیامد که آیات مرا بر شما حکایت کنند و شما**

را از دیدار امروزتان بیم دهند ؟ گویند : (آری) **به زبان خود گواهی می‌دهیم؛ و زندگی دنیا آنان را بفریفت و** (به ناچار) **بر زبان خویش گواهی می‌دهند که انکار حق می‌ورزیدند »،**

آیه‌ی شریفه، تذکّر اِلهی به بدکاران جنّ و اِنس در قیامت، می‌باشد و در عین حال نمایانگر **عدل** خداست که قبل‌از ظهور آن صحنه، مردمان را نسبت به آن مطّلع ساخته است.

درمورد «**رُسُلٌ مِنْكُمْ** = رسولانی از خودتان»، عدّه‌ای عقیده دارند که با توجّه به خطاب آیه که به «مجموعِ جنّ و اِنس» می‌باشد، پیامبرانِ خدا همواره از بین آدمیان بوده و پیام‌هایشان ـ به نحوی ـ به «موجوداتِ پنهان» نیز می‌رسیده است (جن/۵←۱). ولی شاید این تعبیر موجّه ننماید، زیرا در قرآن تأکید شده که : «**قُل لَّوْ كَانَ فِي الأَرْضِ مَلآئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا** = بگو : اگر فرشتگانی در زمین زندگی می‌کردند همانا برایشان فرشته‌ای را به عنوان رسول می‌فرستادیم» (اِسراء/۹۵). این امر می‌رساند که خداوند پیامبر هر نوع از موجودات را از جنس خودشان قرار می‌دهد. چنانکه طبری نیز بر این نظر رفته و در تفسیر آیه آورده است که «از ضَحّاک (یکی از تابعین) پرسیدند : آیا در بین آن موجودات پنهان نیز پیامبرانی هست ؟ گفت : آری ! و سپس آیه‌ی فوق را خواند».

بخش بعدی آیه مبنی بر گواهی بدکاران جن و انس بر ضدِّ خود در قیامت، نشان می‌دهد که موجود مختار، بسیاری از حقایق را در دنیای آزاد انکار می‌کند، ولی به محض آنکه ملاحظه کرد آن آزادی به کنار رفته و پندارهایش واژگون شده است، به اقرار و اعتراف می‌پردازد.

در مقطع آیه می‌فرماید انسان در آزادی و لذائذ دنیوی، خود را فریب می‌دهد و سطحی‌نگری نموده به عواقب امور نمی‌اندیشد. امّا زمانی‌که مشکلات بر او هجوم آورَد، به سرزنش نفس پرداخته معترف به گناه و خطا می‌شود.[1]

---

(۱) ـ فریب انسان از ظواهر دنیا، بدینگونه تعلیل می‌شود که علاوه بر «عقل» در آدمی «قُوای نفسانی» هست. انسان فقط حقیقت‌خواهی و مصلحت‌جویی نیست، بلکه لذّت‌طلبی و خودخواهی نیز در او وجود دارد؛ گویی«فرشته» و «شیطان» در وجودش به هم آمیخته‌اند. پس باید آدمی هنری به خرج دهد تا نفسانیّاتِ او را، جنبه‌ی ملکوتی وجودش «در اختیار» گیرد و در نتیجه «تمام قُوایش» به سوی خیر رود. در این‌صورت مولوی می‌گوید از ملائک برتر و در غیر آن، از بهائم نادان‌تر است :

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلقِ عالَم بر سه گونه آفرید
یک گروهش جمله عقل وحلم و جود	او فرِشته‌است و نداند جُز سجود
یک گروه دیگر از فکرت تُهی	همچو حیوان از علف در فربهی
او نداند جُز که اصطبل و علف	وز شقاوت غافل است و از شرَف
وآن سوم هست آدمی‌زاد و بشر	از ملائک نیمی و نیمی ز خر !
تا کدامین غالب آید در نبرد	تا کدامین زین دوگانه بُرد نَرد
عقل اگر غالب شود او شد فزون	از ملائک این بشر در آزمون
شهوت ار غالب شود او کمتر است	از بهائم این بشر چون کابتر است

(۱۳۱) ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَٰفِلُونَ .

« این چنین است که خداوندت هیچ سرزمینی را ـ درحالی‌که اهلش غافل باشند ـ به ستم نابود نکند »،

آیه‌ی شریفه تأکیدی بر بخش اوّل آیه‌ی قبل است است. می‌فرماید خداوند اهل ستم نیست و برای اِتمامِ حجّت به خلق، قبلاً پیامبران می‌فرستد و هیچ‌مردمی را ـ بی‌آنکه به آگاهی رسند ـ مسئول نشناخته، به سبب گناهانشان، عذاب نمی‌کند. چنانکه فرموده «**رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِئَلَّايَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ** = پیامبرانی را بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم تا پس‌از این پیامبران، برای مردم بر خدا حجّت و دستاویزی نباشد» (نساء/١٦٥)

(۱۳۲) وَ لِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا۟ ۚ وَ مَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ .

« و برای هرگروه از (ثمراتِ) **اعمالشان درجاتی‌است وخداوند تو از آنچه می‌کنند غافل نیست »،**

یعنی، هر گروهی را ـ خواه اطاعت خدا کنند یا معصیت ـ بر طبق اَعمالشان که با آگاهی انجام می‌دهند در آخرت، درجاتی است (آل‌عمران/۳۰). چنانکه هم اکنون نیز، هرگاه اعتبارات دنیا را رها کرده واقعیّاتی را که در نفس انسان‌ها حکومت می‌کند در نظر گیریم، هرکس را در درجه‌ای می‌بینیم. آخرت، عالَم ظهور باطن‌هاست و همین درجات نهانی که اینجا از دیدگاه مردم ظاهربین مخفی است، در آنجا به بروز و ظهور می‌رسد.

(۱۳۳) وَ رَبُّكَ ٱلْغَنِيُّ ذُو ٱلرَّحْمَةِ ۚ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنۢ بَعْدِكُم مَّا يَشَآءُ كَمَآ أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ ءَاخَرِينَ .

« و خدایت بی‌نیاز و رحمتگر است؛ اگر بخواهد شما را می‌برَد و پس‌از شما، نسلی دگر را ـ که اراده نماید ـ جانشین می‌سازد، چنانکه شما را از نسل گروهی دگر پدید آورد »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از ذکر آگاهی خدا از اعمال آدمی ـ صفات دیگر مقام احدیّت را توضیح می‌دهد. شبیه آیه در نساء/۱۳۳ و ابراهیم/۲۰و۱۹ نیز آمده است.

ابتدای آیه بر آن است که بگوید: خداوند در عین بی‌نیازی ـ به نسبت طاعت و تقوای بندگان ـ در حقّ ایشان صاحب کرم است (پس این‌که عدّه‌ای را عذاب می‌کند، به‌خاطر ستم‌های خودشان است نه امر دیگر).

بخش بعدی آیه ـ در ارتباط با بخش نخستین ـ کمال غنای خدا را می‌رساند. می‌فرماید، خدا نیازی به شما انسان‌ها ندارد و اگر بخواهد همگیتان را از میان برمی‌دارد و نسلی دگر ـ که اراده نماید ـ جانشینتان می‌سازد؛ همانگونه که شما را هم از نسل دیگری پدید آورد. به طور کلّی همه‌ی انسان‌هایی که امروزه روی زمین‌اند حدّاکثر دویست سال دیگر نخواهند بود، همچنانکه هیچ انسانی از دویست‌سال قبل، امروز با ما نیست. به‌عبارت دیگر، آیه هُشدارمی‌دهد که ای انسان‌ها! هریک از شما حلقه‌ای از سلسله‌زنجیری است که مرگ بر آن حاکم است، پس خود را به دنیا نفروشید و حوادث و اکتسابات این دنیا را «همه چیز» ندانید؛ بلکه برای عالَمی آماده شوید که «کمالات» در آنجا مفید است.

(۱۳۴) إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأٓتٍۖ وَ مَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ .

« **به راستی آنچه به شما وعده داده می‌شود آمدنی است؛ و شما عاجزکننده‌ی خدا** (از کیفر گناهان خود) **نیستید** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در اشاره به سرانجام انسان، آیه‌ی شریفه تأکید می‌نماید که **قیامت** می‌آید و شما مردم عاجزکننده‌ی خدا در جزای اعمالتان نخواهیدبود. بدکاران مطمئن باشند که از عذاب خدا نتوانند گریخت. به عبارت دیگر می‌فرماید برای تو ای انسان ! اَعمالی «بد» و اَعمالی «نیکو» است و از آثارشان نتوانی گریخت؛ آن قدرت و حکمت فائق بر هستی قطعاً نتایج اَعمالت را به تو می‌رساند و هیچکس نمی‌تواند از احاطه‌ی فرمان او بگریزد.

(۱۳۵) قُلۡ يَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَامِلٞۖ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ .

« **بگو : ای قوم من ! هرآنچه می‌خواهید بکنید؛ همانا من** (نیز به وظایف خود) **عمل می‌کنم و به زودی خواهید دانست که فرجام**(نیک) **در آن‌سرای از آنِ کیست؛ به تحقیق ستمکاران رستگار نمی‌شوند** »،

به دنبال تذکّرات آیه‌ی قبل، اعلام می‌دارد که بگو (ای رسول) : انسان‌ها در انتخاب راه و روش خود در زندگانی مخیّرند. و هرکس به هرعقیده‌ای که خواست پایبند بوده و بر طبق آن عمل کند.(۱) ولی من (پیامبر خاتم^ص^) و پیروانم همگی مطیع امر خداییم و از فرمان‌های او (وحی خداوندی) پیروی می‌کنیم. به زودی حقیقت روشن می‌شود و اهل رستگاری به سعادت ابدی نائل می‌گردند و ستمگران از نعمت فلاح محروم خواهند شد.

واژه‌ی «ستم» در مقطع آیه، شامل شرک (لقمان/۱۲) و سایر اعمال ستمگرانه می‌شود.

---

(۱) ـ بنا بر سیاق کلام این نحوه بیان نه تجویز، بلکه تهدید است.

بخش سیزدهم

(۱۳۶) وَ جَعَلُواْ لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلْحَرْثِ وَٱلْأَنْعَٰمِ نَصِيبًا فَقَالُواْ هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَآئِنَا ۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَآئِهِمْ ۗ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ .

« و برای خدا ـ از آنچه از کِشت و دام‌ها آفریده است ـ سهمی قرار دادند! پس گفتند : این ـ به زعم خودشان ـ برای خدا و این، از آنِ شریکان ماست (که عبادتشان می‌کنیم) **! و آنچه از آنِ شریکانشان بود به خدا نمی‌رسد و**(لی) **آنچه برایِ خدا بود، به شریکانشان می‌رسد! چه بد حُکم می‌کنند »،**

آیه‌ی شریفه در مقام زشت‌شماری و تقبیح اَعمالی است که مشرکان مکّه به نام خدا انجام می‌دادند (و البتّه اَعمال نکوهیده به‌نام خدا، منحصر به عرب جاهلی نبوده و نیست).

می‌فرماید این مردمانِ کوته‌فکر، سهمی از چهارپایان و محصولات کشاورزیِ خود را ـ که آفریده‌ی خداست ـ برای خدا می‌نهند.

غیر از سهم خدا نیز مشرکان جاهلی، سهمی از آن مواد را برای بُت‌هایشان منظور می‌داشتند که قهراً به نگهبانان و متولّیان بُت‌خانه تعلّق می‌گرفت، یا با وجه آن مواد زینت‌هایی برای بُت‌ها ترتیب می‌دادند. آیه‌ی شریفه به وضوح می‌رساند که مشرکان عرب بت‌هایشان را نه در «**خالقیّتِ**» خدا، بلکه در «**عبادت**» مانند نذر و غیره شریک خدا می‌شمردند.

در ادامه‌ی توصیف نهاد جاهلی، بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که هرگاه ـ بنا به عواملی ـ مشرکان در تقسیم سهام! دچار کمبود می‌شدند، هیچگاه از سهم شریکان برای خدا نمی‌کاستند ولی به راحتی از سهم خدا برای شُرکاء مایه می‌گذاشتند! (چنانکه برخی در این زمانه مال و منال برای ساختن ضریح‌ها از طلا و نقره فراوان خرج می‌کنند ولی اقداماتشان برای خدا مانند زکات و صدقات معدود است).

مقطع آیه به دست می‌دهد که چقدر آن افکار و اعمال بی‌معناست (و وای بر آنها که این آیات و تعالیم را چنین صریح و روشن می‌خوانند و کماکان مأنوسات موروثی را به عنوان عبادت خدا، دنبال می‌کنند).

(۱۳۷) وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَٰدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ۖ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَافَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ .

« و به‌همین ترتیب شریکانشان، کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان آراسته‌اند! تا آنان را به هلاکت افکنند و تا دینشان‌را بر آنها مشتبه سازند؛ و اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند؛ پس آنان را با افتراهایشان (به خود) **واگذار »،**

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که مشرکان، به راحتی و با شوق، جگرگوشگانشان را قربانی بُت‌ها می‌کردند،

چنانکه نوشته‌اند عبدالمطّلب (پدربزرگ پیامبر[ص]) نذر کرد که اگر خداوند به او ده پسر بدهد و همه‌ی آنان به سنّ بلوغ برسند، یکی از آنها را برای خشنودی خدا در پای بُت هُبَل قربانی کند.[۱]

عبارت «**لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ** = تا آنان را به هلاکت افکنند و تا دینشان را برآنها مشتبه سازند» در بخش بعدی آیه، مشعر بر آن است که آن اعمال موجب می‌شد که مشرکان دنیا و آخرتشان را به باد داده و دین حق را درنیابند. یعنی نتیجه‌ی ارتباطِ با خدا نمی‌تواند اَعمال احمقانه و جنایتبار باشد؛ ارتباطِ «غیر مستقیم و مشرکانه» با خداست که چنین بلایایی به بار می‌آورَد.

سپس می‌فرماید اگر خدا می‌خواست، می‌توانست مشرکان را وادار کند که گِرد آن زشتی‌ها نگردند و جبراً «افرادی صالح» باشند، ولی اگر قرار بود خداوند اراده‌ی انسان را در انتخاب اَعمال سلب کند، اساساً به او اراده نمی‌داد! پس آنها را با افتراهایشان به خدا واگذار (که به زودی سزای آن افتراها را خواهند دید).

(۱۳۸) **وَقَالُواْ هَٰذِهِۦٓ أَنۡعَٰمٞ وَحَرۡثٌ حِجۡرٞ لَّا يَطۡعَمُهَآ إِلَّا مَن نَّشَآءُ بِزَعۡمِهِمۡ وَأَنۡعَٰمٌ حُرِّمَتۡ ظُهُورُهَا وَأَنۡعَٰمٞ لَّا يَذۡكُرُونَ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا ٱفۡتِرَآءً عَلَيۡهِۚ سَيَجۡزِيهِم بِمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ .**

«**و به زعم خودشان گفتند: این دام‌ها و کشت‌ها** (محصولات، بر همگان) **ممنوع است؛ جُز کسانی‌که ما بخواهیم از آن نخورند! و چهارپایانی‌است که سواری بر آنها حرام است! و چهارپایانی‌که** (هنگام ذبح) **نام خدا را بر آنها نمی‌برند! بر خدا دروغ می‌بندند؛ به‌زودی** (خداوند) **کیفر افتراهایشان را خواهد داد**»،

در اینجا کنارگذاریِ سهمی از چهارپایان و محصولات کشاورزی را به عنوان متعلّق به خدا و شُرکای او! بیشتر توضیح داده است. می‌فرماید آن سهام معیّن را برای استفاده‌ی دیگران ممنوع ساخته و فقط به کسانی‌که می‌خواستند ـ یعنی، متولّیان و خدمه‌ی بُت‌ها ـ می‌دادند. بدین‌ترتیب پیش می‌آمد که متولّیان بُت‌خانه، به عناوینی، سهم خدا را هم صاحب شوند.

در بخش بعدی آیه آمده است که مشرکین، حیواناتی را برای بعضی مصارف حرام می ساختند (مائده/ ۱۰۳). سپس به قانون دیگری درمیان ایشان اشاره می‌کند که در ذبحِ حیواناتی‌که اختصاص به بُت‌ها یافته بود، نام خدا را بر زبان نمی‌راندند. طبری در تفسیر از قول ابن عبّاس می‌گوید «بَرّه‌ی خدا را به نام خدا و بُت هردو، سر می‌بُریدند ولی در ذِبحِ بَرّه‌ی بُت، دیگر نام خدا را نمی‌آوردند».

بخش انتهایی آیه دلالت دارد که مشرکان همه‌ی آن کارها را به نام خدا می‌کردند و آنها را احکام إلهی برمی‌شمردند، درحالی‌که دروغ بود و خداوند به زودی ـ در صحنه‌ی قیامت ـ جزای دروغ‌هایی را که به نام خدا می‌گفتند خواهد داد (و بنا به وحدت ملاک، وای بر کسانی‌که قوانینِ ازپیشِ خود ساخته را، احکام إلهی جلوه می‌دهند!).

(۱۳۹) **وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ خَالِصَةٞ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِنَاۖ وَإِن يَكُن مَّيۡتَةٗ فَهُمۡ فِيهِ**

---

(۱) ـ ترجمه‌ی سیره‌ی ابن هشام، اثر مسعود انصاری، ج۱، ص۲۰۹.

شُرَكَآءُۚ سَيَجۡزِيهِمۡ وَصۡفَهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ .

« **و گفتند : آنچه در شکم این دام‌هاست ویژه‌ی مردان ما و بر زنانمان حرام است! و**(لی) **اگر** (بچّه حیوان) **مرده باشد، همگی در** (خوردن)**آن شریکند! به‌زودی** (خدا) **جزای این توصیفاتشان را خواهد داد؛ همانا او حکیم و داناست** »،

آیه‌ی شریفه در دنباله‌ی اشاره به قوانین غلط جاهلی، می‌فرماید که این موهومات را دین خدا می‌دانستند و به زودی به کیفرِ این پندارها و ستم‌هایی که بر آن پایه روا می‌داشتند، خواهند رسید. (چنانکه در جوامع اسلامی امروز نیز بسیاری از خرافات را به خدا نسبت می‌دهند و دست به کارهایی می‌زنند که بسیاری را نسبت به تدیّن بدبین ساخته‌است).

(۱۴۰) قَدۡ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓاْ أَوۡلَٰدَهُمۡ سَفَهَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٍ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفۡتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِۚ قَدۡ ضَلُّواْ وَ مَاكَانُواْ مُهۡتَدِينَ .

« **بی‌شک کسانی‌که فرزندانشان را از سر کم‌خِرَدی و بی‌دانشی کشتند و آنچه را خدا روزی‌شان داده با افتراءِ به خدا حرام شمردند، زیانکار گشتند و به تحقیق گمراه شده و** (از) **هدایت‌یافتگان نبودند** »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی توضیح «مذهب شرک» و مجموعه‌ی خرافات و اَعمالِ ناشایسته‌ای است که مشرکان عرب به نام خدا انجام می‌دادند. می‌فرماید مشرکان فرزندان خود را در راه بُت‌ها ازدست داده و حیواناتی را بی‌جهت بر خود حرام می‌ساختند و این‌کارها مایه‌ی خسارات مادّی و معنوی برایشان بوده است؛ و اینکه می‌فرماید، از سر جهل و نادانی به این اعمال دست می‌زدند، از باب تبرئه‌ی آنها نیست، زیرا کدام عقلی است که به چنان اَعمالی حکم کند؟ بنا به شعور فطری می‌توانستند زشتی کارشان را درک کنند، ولی "راه بی‌خِرَدان را پیش گرفته" با نسبت دادن موضوع به خدا، خسارات و زیان‌هایشان را برای خود قابل توجیه و تحمّل می‌ساختند! درحالی‌که این احکام، نه از خدا، بلکه از مراجع بُت‌پرست و مرادهاشان در جامعه مایه می‌گرفت که آنان را برای رونق کار خود به آن اعمال وامی‌داشتند. در مقطع آیه عبارات «گمراه شده» و «هدایت نیافته»، توأماً، برای تأکید به کار رفته و شدّت دوری آنها را از حقیقت می‌رساند.

(۱۴۱) وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ جَنَّٰتٖ مَّعۡرُوشَٰتٖ وَغَيۡرَ مَعۡرُوشَٰتٖ وَٱلنَّخۡلَ وَٱلزَّرۡعَ مُخۡتَلِفًا أُكُلُهُۥ وَٱلزَّيۡتُونَ وَ ٱلرُّمَّانَ مُتَشَٰبِهٗا وَغَيۡرَ مُتَشَٰبِهٖۚ كُلُواْ مِن ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوۡمَ حَصَادِهِۦۖ وَلَاتُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَايُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ .

« **و اوست که باغستان‌هایی ـ با داربست و بی‌داربست ـ و** (همچنین) **درختان خرما و کشت‌هایی که خوردنی‌ها**(ثمرات)**شان مختلف است، و** (نیز درخت) **زیتون و اَنار ـ متشابه و غیرمتشابه ـ پدیدآورد؛ از میوه‌ی آن** (درختان) **ـ چون به بار آیند ـ بخورید و حقِّ آن به روز برداشت، أدا کنید و از حدّ مگذرانید که خدا اسرافگران را دوست ندارد** »،

در اینجا صنعت و حکمت نعمت‌بخشی خداوند را در ایجاد محصولات زمینی یادآور شده و البتّه صاحب چنین حکمتی، به چنان خرافه‌هایی (آیات قبل) حکم نمی‌کند.

می‌فرماید خداست که باغستان‌هایی در خلقت نهاد که درختانش (به مانند مو) محتاج داربست است و همچنین باغستان‌هایی که بی‌نیاز از آنند. متعاقباً درختان رده‌ی اخیر را تفصیل داده که مشابه آیه‌ی ۹۹ سوره است و توضیحش را داده‌ایم.

در بخش انتهایی آیه می‌فرماید به جای تقسیم میوه‌جات برای بُت‌ها و خدایان باطل (آیات ١٣٦ تا١٣٩ سوره) از آنها استفاده کنید و حقِّ نیازمندان را نیز بدهید. درمورد ختام آیه طبری در تفسیر می‌گوید بعضی بیش‌از حدّ از محصولاتِ خود را به فقراء می‌دادند و خدا می‌گوید، اندازه نگه داشته، مقداری برای خود بگذارید. ولی در اینجا به نظر می‌رسد که مراد از «اِسراف»، کُلًّا گناه و هر نوع تجاوزی بوده است. به عبارت دیگر می‌فرماید، از نعمت‌های خدا بخورید و بهره برید و فقط تجاوز ننموده گِرد گناهان نگردید، چنانکه در همین رابطه فرموده است «**كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحًا** = از پاکیزه‌ها بخورید و عمل صالح کنید» (مؤمنون/۵۱).

(۱۴۲) **وَمِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ حَمُولَةً وَفَرْشًا ۚ كُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِ ۚ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ .**

« **و** (اوست که) **از چهارپایان** (بهر شما) **حیوانات باربر و** (نیز) **حیوانات کوچک** (پشم‌دهنده، آفرید) ؛ **از آنچه خدا روزیتان داده بخورید و گام‌های شیطان را پیروی مکنید؛ همانا او دشمن آشکار شماست** »،

به دنبال ذکر نباتات و محصولات کشاورزی (آیات قبل) به چهارپایان پرداخته و به همان ترتیب می‌فرماید از این مواهب نیز به درستی بهره برید و فقط خادم نفس نشوید که او دوست شما نبوده و به خیر و صلاح هدایتتان نمی‌کند. عدّه‌ای، مقصود از واژه‌ی «**فرش**» را که برای بیان دسته‌ی دوّم از چهارپایان به کار رفته، چهارپایان کوچکتری می‌دانند که از کُرک و پوست آنها استفاده می‌شود و می‌توان آن را، به «حیوانات خوراکی» تعبیر نمود. طبری نیز بر این قول رفته است.

(۱۴۳) **ثَمَٰنِيَةَ أَزْوَٰجٍ ۖ مِّنَ ٱلضَّأْنِ ٱثْنَيْنِ وَمِنَ ٱلْمَعْزِ ٱثْنَيْنِ ۗ قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلْأُنثَيَيْنِ أَمَّا ٱشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ ٱلْأُنثَيَيْنِ ۖ نَبِّـُٔونِى بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .**

« (خدا) **هشت زوج** (نر و ماده) **را** (از دام ها برای شما آفرید) : **دو** (نر و ماده) **از گوسپندان و دو** (نر و ماده) **از بزها؛ بگو : آیا** (خدا) **آن نران را حرام کرده است یا آن دو ماده را ؟ یا آنچه را در رَحِم‌های ماده‌هاست ؟ مرا با دانش** (و دلیل از تحریمشان) **خبر دهید اگر راست می‌گویید** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد در مورد تحریمی است که مشرکان از حیوانات حلالِ خدا به عمل آورده بودند. واژه‌ی «**زوج**» به هر عدد حیوان، بنا به رابطه‌اش با جنس مخالف خود اطلاق شده، چنانکه زن و شوهر

هرکدام نسبت به دیگری زوج است.[۱] در نتیجه چهار جفت از حیوانات را (دو جفت در این آیه و دو جفت در آیه‌ی بعد) متعاقباً نام برده است.

خداوند این حیوانات را در اینجا یاد کرده و از مدّعیان تحریم آنها که ـ به نام خدا حیوانات مزبور را حرام می‌شمردند ـ می‌خواهد دلیل و مدرکشان را در این‌مورد ارائه دهند که نشان می‌دهد هیچ‌مدرکی بر آن حلال و حرام‌های ساختگی نبوده است. تصریح دارد که تعیین حلال و حرام‌هایی به نام خدا «دلیل» لازم دارد و نمی‌توان از پیش خود حلال و حرام شرعی برای مردم تعیین کرد!

(۱۴۴) وَ مِنَ ٱلْإِبِلِ ٱثْنَيْنِ وَ مِنَ ٱلْبَقَرِ ٱثْنَيْنِ ۗ قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلْأُنثَيَيْنِ أَمَّا ٱشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ ٱلْأُنثَيَيْنِ ۖ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ وَصَّىٰكُمُ ٱللَّهُ بِهَٰذَا ۚ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **و** (نیز) **از شتران دو**(نر و ماده) **و از گاوان دو** (نر و ماده) **را** (پدید آورد)؛ **بگو : آیا نران آندو**(حیوانات) **را** (خدا) **حرام کرده یا ماده‌های آنها را ؟ یا آنچه در رَحِم‌های ماده‌هاست ؟ آیا گواه بودید زمانی‌که خداوند شما را به این** (امر) **توصیه کرد ؟ پس ستمکارتر ازآن‌کس که بر خدا دروغ بندد ـ تا مردمان را بی‌هیچ دانشی گمراه کند ـ کیست؟ همانا خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند** »،

در اینجا، به جای مدرک و دلیل‌خواستن از عالِم‌نماهایی‌که آن احکام (آیات قبل) را به عنوان مقرّرات اِلهی اعلام می داشتند، می‌پرسد : آیا در حضور شما بوده که خداوند آن قوانین را مقرّر داشت ؟ پیامی به ما مسلمان‌هاست که حرام‌های بی‌دلیل ازجانب خود به نام خدا نسازیم و به خدای عالم افتراء نبندیم که ستمی بزرگ است. منظور از «از سر بی‌دانشی»، یعنی مطالبی را بدون علم و اطّلاع گفتن و فقط بر پایه‌ی موهومات و عقاید ریش‌سفیدان بر صحتّشان مُصرّبودن. طرد خرافات و عقاید باطله، از جنبه‌های بارز دین اصیل می‌باشد و پیشبرد این هدف، در محور «چهارپایان»، به سوره نامِ «اَنعام» داده و خطِّ تأکید پیام‌هایش را می‌رساند.

(۱۴۵) قُل لَّآ أَجِدُ فِى مَآ أُوحِىَ إِلَىَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُۥ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ ۚ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **بگو در آنچه** (از احکام) **به من وحی شده، هیچ‌حرامی**(از غذا) **ـ بر خورنده‌ای‌که آن را بخورد ـ نیافتم، مگر مُردار یا خون ریخته یا گوشت خوک ـ که همانا آن پلیداست ـ باشد؛ یا** (ذبحِ) **گناه‌آلودی‌که نام غیرخدا بر آن برده‌اند؛ پس آنکس‌که ناگزیر شد ـ بی‌آنکه به تجاوز وگناه رود ـ همانا خداوند تو آمرزنده و مهربان است** »،

---

(۱) ـ به همین علّت زن و شوهر را گاه «**زَوجَین**» می‌گویند و فرموده «**وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى** = و هم اوست که دو نوع می‌آفریند : نر و ماده» (نجم/۴۵).

پس‌از رَدِّ آنچه که مشرکین بی‌دلیل حرام ساخته بودند (آیات قبل)، در آیه‌ی فوق محرّمات إلهی را ذکر می‌کند. محتوای آیه محتاج توضیح نیست و نظیر آن را قبلاً دیده‌ایم (بقره/۱۷۳ و مائده/۳). صرفاً به بیان چند نکته اکتفاء می‌شود :

اوّل، آنکه لفظ «**پلید**» برای گوشت خوک، ضرر و زیان آن را می‌رساند، نه آنکه از نظر معنوی ـ به مانند شخص مشرک و معاند (یونس/۱۰۰) ـ پلید باشد.

دوّم، آنکه برخی از مفسّران از واژه‌ی «**باغٍ**» در آیه چنین نتیجه گرفته‌اند که عصیان‌کننده بر دولت اسلامی نمی‌تواند ـ حتّی اگر در بیابان هم تلف شود ـ مشمول استثناء گردیده و از محرّمات فوق بخورَد. درصورتی که «باغ» در اینجا به معنی متجاوز علیهِ دولت اسلامی نیست (سوره مکّی است) و به عَدَمِ روحیّه‌ی اِفراط در شخص مضطر اشاره دارد؛ چنانکه سوّمین آیه‌ی سوره‌ی مائده این مطلب را توضیح می‌دهد. به علاوه، آنکس که بر دولت حَقّه‌ی اسلامی بشورد، مسلّماً پای‌بند احکام قرآن نیز نخواهد بود تا برایش حدود و ثُغوری تعیین کنند!

سوّم، آنکه آیه ظاهراً مفهوم حصری را می‌رساند که به جُز موارد ذکر شده، سایر چیزها بر مسلمانان حلال است؛ درصورتی‌که سُنَّتِ نَبوی از «هر حیوانی‌که دارای نیش و دندان‌های پاره‌کننده است و پرندگان دارای چنگال که دیگران را می‌دَرَند، نهی نموده است». جهت رفع این تضاد و پذیرشِ حدیث ـ که معقول می‌نماید ـ با آیه، شافعی گفته است که حصر آیه، نه «حقیقی» بلکه «تأکیدی» درقبال اعتقاد مشرکان به حُرمتِ حیوانات بی‌دلیل و حلال‌بودنِ مُردار و ذبح با نام بُتان می‌باشد. ازسوی دیگر، مالک، حصر آیه را «حقیقی» دانسته و حدیث را ـ در تعارض با آن ـ نمی‌پذیرد . از نظر ما قبولِ حدیث با آیه اِشکالی پیش نمی‌آورَد زیرا ، **اوّلاً** می‌توان این‌حدیث را با آیه‌ی دیگرِ قرآن که می‌فرماید : «**يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ** = خبائث را بر مؤمنان حرام می‌نماید» (اعراف/۱۵۷)، تطبیق داد؛ **ثانیاً**، امکان دارد تا به هنگام نزول آیه‌ی فوق، محرّماتِ اسلامی به همین‌گونه مواد محدود می‌شده و این امر معارض آن نیست که بعدها محرّمات دیگری نیز به آن لیست افزوده شده باشد و **ثالثاً**، می‌توان گفت که آیه در مقام بحث غذاهای غیر رایج نبوده (تا اشاره به گوشت شیر و گرگ و پلنگ لازم آید) و صِرفاً غذاهای معمول را درنظر گرفته است، چنانکه جمله‌ی «**عَلَى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ**» در آیه می‌تواند قرینه‌ای بر این مطلب باشد.

(۱۴۶) **وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍۖ وَمِنَ ٱلْبَقَرِ وَٱلْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَآ إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَآ أَوِ ٱلْحَوَايَآ أَوْ مَا ٱخْتَلَطَ بِعَظْمٍۚ ذَٰلِكَ جَزَيْنَٰهُم بِبَغْيِهِمْۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ .**

« **و بر یهودیان، هر** (حیوانِ) **سُم‌ناشکافته را حرام کردیم؛ و** (نیز) **از گاوان و گوسپندان پیه‌شان را ـ مگر آنچه بر پشتشان حمل کنند یا با روده‌هایشان داشته یا با استخوان آمیخته باشد ـ بر آنها حرام کردیم؛ بدینسان آنان را به سزای سرکشی‌شان، کیفر دادیم، و به یقین سخن ما راست است** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از تخطئه‌ی حرام‌هایِ نابجای مشرکان و تذکّرِ محرّمات صحیح إلهی ـ به تناسب، حُرمت

بعضی مواد را در شریعت یهود توضیح می‌دهد؛ اینکه چرا پاره‌ای از موادّی که بر مسلمان‌ها حلال است، بر آنها حرام شد؟

درمورد حکم فوق در تورات می‌خوانیم «و هر حیوانِ شکافته‌سُم که سُم را به دوحِصّه‌ی شکافته دارد و نشخوار کند آن را از بهایم بخورید. لیکن از نشخوارکنندگان و شکافتگانِ سُم اینها را مخورید یعنی شتر و خرگوش و وَنَک زیرا که نشخوار می‌کنند امّا شکافته‌سُم نیستند اینها برای شما نجس‌اند. و خوک زیرا شکافته‌سُم است لیکن نشخوار نمی‌کند این برای شما نجس است از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس مکنید» (تورات، سِفْرِ تثنیه، باب۱۴، سیمان ۸←٦).

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که «دُنبه‌ی» گاو و گوسفند ـ که یهودیان بسیار دوست داشتند ـ بر آنها حرام شد ولی در جداسازی رگ و پیهِ بسته به گوشت، خداوند سختگیری روا نداشت : «این قانون اَبَدی در همه‌ی پشت‌های شما در جمیع مسکن‌های شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید» (تورات، سفر لاویان، باب سوّم، سیمان۱۷).

ولی از بخش انتهایی آیه به دست می‌آید که تحریم‌های فوق بر یهودیان، تنبیهی و به سزای سرکشی‌های آنان در برابر فرامین إلهی بوده است (نساء/۱۶۱ و۱۶۰) البتّه یهودیان از پیه و دنبه‌ی حیوانات، برای مصارف گوناگون ازجمله روغن‌کشی و همچنین مسکّنی برای دردهای عضلانی استفاده می‌کردند و خداوند آن محدودیّت را به خاطر تربیت آنها ایجاد کرد. عبارت «**اِنّا لَصادِقُون** = همانا سخن ما راست است») در مقطع آیه ظاهراً از نظر تأکید در بیان فلسفه‌ی حُرمت می‌باشد.

(۱۴۷) فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُۥ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ .

« **پس اگر تو را تکذیب کردند، بگو : خداوندتان را رحمتی وسیع است و** (در عین حال) **عذاب او از گروه مجرمان بازنگردد** »،

یهودیان، عادت به تکذیب پیامبر[ص] داشتند و عبارات «**اِنّا لَصادِقُون**» در مقطع آیه‌ی قبل و «**فَاِنْ كَذَّبُوكَ**» در ابتدای آیه‌ی فوق، در همین ارتباط است. شایان توجّه است که تذکّر «**رَحمَت**» را نسبت به یهودیانِ معاند مقدّم داشته می‌فرماید چون ـ ای پیامبر! ـ ببینی که به تکذیب تو برخیزند، ابتدا به آنها بگو، خداوندْ نسبت به کسانی که دست از لجاج بردارند، فراخ‌رحمت است و متعاقباً توجّه بده که **عقاب** او نیز درمورد معاندانِ حق رَدنَشدنی است. این نکات تربیتی در قرآن، همه مایه‌ی عبرت و آموزش برای مسلمان‌ها در هر زمان و مکان است.

(۱۴۸) سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشْرَكْنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُواْ بَأْسَنَا ۗ قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَآ ۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ .

« **شرک‌آوران به زودی خواهند گفت : اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان ـ هیچ‌یک ـ مشرک نمی‌شدیم**

و هیچ چیزی (از چیزهایی‌که بر خود حرام شمردیم) **حرام نمی‌کردیم؛ پیشینیان ایشان** (نیز) **بدین‌گونه** (حق‌را) **تکذیب کردند تا کیفرِ ما را چشیدند؛ بگو: آیا نزدتان** (در این‌باره) **دانشی هست تا آن را بر ما آشکار سازید ؟! همانا شما جُز** (حدس و) **گمان پیروی نمی‌کنید و فقط تخمین‌هایی می‌زنید »،**

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از گفتاری با یهودیان در آیات قبل ـ مجدّداً روی سخن به مشرکان برده است.

به ابتدای آیه می‌توان به دو صورت نگریست :

اوّل، آنکه منظورِ مشرکان مکّه این بوده که اگر خداوند از این شرک و حلال و حرام‌های ما(مذهب ما) ناراضی بود، **تکویناً** به جلوگیری می‌پرداخت؛ یعنی برای توجیه کژی‌های خود به مشرب «جبر» متوسّل می‌شدند.

دوّم، آنکه مشرکین معتقد بودند بنا به اراده‌ی تشریعی خدا به عبادت بُت‌ها پرداخته و آن محرّمات (آیات أخیر) را تأسیس کرده بودند. ظاهراً این تعبیر با آیات قبلی سوره هماَهنگی بیشتری دارد.

سپس می‌فرماید اقوام قبلی آنها نیز با چنین نسبت‌های غلطی به خداوند، پیامبرانشان‌را تکذیب کردند تا عُقوبت إلهی به ایشان رسید. آنگاه مذهب شرک را ـ با توجّه به آنکه مشرکان خدا را به عنوان آفریدگار هستی قبول داشتند (مؤمنون/ آیات٨٤ به بعد) و راه و روش خود را مورد رضای خدا می‌پنداشتند ـ به چالش می‌کشد که آیا دلیلی دارید که خداوند بدان گونه مذهبی بودن رضا داده است ؟

نشان می‌دهد که هرکس به اعتقادی درمورد خدا رسید و به نام او سخنی گفت و اعمالی انجام داد، باید دلیل و مدرک برای کار خود داشته باشد (و تنها "ابراز نظر" مقبول نیست). ادیان آمده‌اند تا ما را درمورد خدا و قوانین او روشن کنند و باعث شوند که تصوّرات بیهوده راجع به خدای عالم نکنیم. هرچند متأسّفانه اکثر مردم، در خداشناسی، تابع پندارها و مأنوسات خود بوده و اَعمال زیانباری را به نام خدا و رضای او، انجام می‌دهند. چنانکه در مقطع آیه در مورد مشرکان فرموده جُز ازحدس و گمان پیروی نمی‌کنند.

(۱۴۹) **قُلْ فَلِلَّهِ ٱلْحُجَّةُ ٱلْبَٰلِغَةُ ۖ فَلَوْ شَآءَ لَهَدَىٰكُمْ أَجْمَعِينَ .**

« بگو : خدارا برهانی رساست؛ واگر می‌خواست شما ـ همه را ـ هدایت می‌کرد »،

یعنی خداوند می‌تواند چنان برهان و آیت آشکاری روی زمین بیاورَد که به تمام تصوّرات باطل درمورد او خاتمه داده شود و همگان جبراً سویِ مشیّت حقیقی او کشانده شوند؛ ولی چنین نخواسته و اراده دارد تا مردمان آزاد بوده و به اختیار با بهره‌گیری از عقل و فطرت و هدایتی که توسّط انبیاء به بشر رسانده شده، بفهمند و اتّخاذ طریق کنند و از این‌راه خود و دنیایشان را رو به کمال ببرند.

بخش چهاردهم

(۱۵۰) **قُلْ هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَاۖ فَإِن شَهِدُواْ فَلَاتَشْهَدْ مَعَهُمْۚ وَلَاتَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ .**

« (مشرکان را) **بگو : گواهانتان را ـ آنها که گواهی می‌دهند همانا خدا این** (امور) **را حرام ساخته ـ بیاورید؛ پس اگر گواهی دادند، تو با آنان گواهی مده و اَمیال کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند و به آخرت ایمان ندارند و** (غیرخدا را) **با خداوندشان برابر می‌نهند، پیروی مکن** »،

آیه‌ی شریفه به دنبال تخطئه‌ی حلال و حرام‌های بی‌جا و بی‌دلیل مشرکان در آیات قبل، گواهان ـ یا عالم‌نمایان ـ آنان را به مباحثه می‌طلبد. می‌فرماید، هریک از آن بزرگانتان را که فکر می‌کنید حجّتی بر حُرمتِ «خدایی» آن امور و حیوانات دارد (آیات ١٣٦ تا ١٣٩) بیاورید. سپس خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید اگر مقاماتشان آمدند، تو تحت تأثیرِ ظواهر و گفتار عریض و طویل آنها قرار مگیر بلکه با قاطعیّت دست ردّ به عقاید باطلشان بزن و با کسانی‌که به آیات خدا و آخرت ایمان ندارند، همآهنگی مکن.

البتّه مقصود از «همتاگیری مشرکان برای خدا» در مقطع آیه، نه ازنظر «**خالقیّت**»، بلکه ازجهت «**عبادی**» بوده که آنها با وجود آنکه به خدای عالم به عنوان آفریدگار هستی معتقد بودند، بُت‌ها یا مظاهر شخصیّت‌های خود را همچون خدای عالم عبادت می‌نمودند (رفتاری که غالب پیروان مذاهب با بزرگان خود داشته‌اند).

(۱۵۱) **قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْۖ أَلَّا تُشْرِكُواْ بِهِۦ شَيْـًٔاۖ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًاۖ وَلَاتَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُم مِّنْ إِمْلَٰقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْۖ وَلَاتَقْرَبُواْ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَۖ وَلَاتَقْتُلُواْ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .**

« **بگو : بیایید تا آنچه را خداوندتان بر شما حرام کرده بخوانم : اینکه چیزی را شریک او مشمرید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از** (بیمِ) **فقر مکشید ! ـ ما شما و ایشان را روزی می‌دهیم ـ و به اَعمال زشت چه آشکار و چه پنهان، نزدیک مشوید و کسی‌را که خدا کشتنش را حرام ساخته ـ مگر به حق ـ مکشید؛ این‌است آنچه** (خداوند) **شما را به آن سفارش کرده است، باشد که خردورزی کنید** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از نفی حرام‌های بی‌دلیل مشرکان (آیه‌ی قبل) ـ محرّمات واقعی خدا را برمی‌شمرد.

در درجه‌ی اوّل خطاب به آنان می‌فرماید عبادت‌های شرک‌آمیز شما حرام است (چنانکه امروزه بسیاری از مذهبیّون در جوامع مختلف گرفتار این مسئله هستند).

آنگاه بعداز تأکید بر دوری از شرک (و حقّانیّت توحید عبادی خدا) ـ بر طبق معمول قرآن ـ نیکی به پدر و مادر را به صورت مثبت ذکر می‌کند. سپس در تحریم زنده به گور کردنِ دختران در گذشته و سقطِ جَنین در عصر ما بنا به معاذیر اقتصادی (یا راحت‌طلبی‌ها) می‌فرماید کسی حق ندارد جنینی را که خدای روزی‌رسان حیات بخشیده، بکشد.

مقصود از «**فواحش**» در بخش بعدی آیه، ظاهراً هرنوع زشتکاری است چه پنهانی انجام دهند (مانند روابط جنسی) و چه آشکارا (همچون دروغ و تهمت)؛ ولی شاید اشاره‌ی خاص به زنا باشد که أعمّ از علنی (به فاحشه‌خانه‌های رسمی رفتن) یا غیرعلنی (مخفیانه رفیق‌گرفتن)، در هردو صورت، حرام است.

در بخش انتهایی آیه ـ به تناسب ـ قتل عمد به طور اعم (بدون آنکه شخصی مرتکب قتل عَمد شده یا فسادی در زمین کرده باشد ـ مائده/۳۲) حرام شمرده است.

در مقطع آیه مرحله‌ی اوّل از محرّمات إلهی را جمع زده و می‌فرماید اینها مواردی است که خداوند بندگانش را به رعایت آنها سفارش می‌نماید.

(۱۵۲) وَ لَاتَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ وَ أَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ وَ ٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِۖ لَانُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَاۖ وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰۖ وَبِعَهْدِ ٱللَّهِ أَوْفُواْۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ .

«**و به مال یتیمان ـ مگر به وجهی که نیکوتر است ـ نزدیک مشوید تا آنکه به رشد رسند؛ و پیمانه را تمام دهید و ترازو را عادلانه** (و برابر نهید) **ـ هیچ کس را جُز به توانش تکلیف نمی‌کنیم ـ و چون سخن گویید دادگرباشید اگرچه** (در حقِّ) **خویشانتان باشد؛ و به پیمان خدا وفا کنید؛** (خدا) **شما را بدینها سفارش نماید، باشد که پند پذیرید** »،

به دنبال آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، احکام دیگری را مطرح کرده است.

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که سرپرست هر یتیم فقط درصورتی می‌تواند به مال یتیم دست زند که یا مستمند بوده و حقّی به خاطر سرپرستی و تأمین مخارج او بردارد (نساء/ ۲ و۶) و یا معامله‌ای به نفع یتیم انجام دهد. مقصود از «**رُشد**» (هنگامی‌که باید مال یتیم را به خود او سپرد) بلوغ جسمانی و فکری هردوست (نساء/۶).

در بخش بعدی آیه با عبارت «**ترازو را عادلانه نهید**» حُکم به عدالت در معامله و نفی کم‌فروشی داده و متعاقباً متذکّر می‌شود که انجام کامل این احکام در حدِّ توان مردم است و خدا تکلیف فوق طاقت بر کسی نمی‌نماید (نه آنکه احکام فوق را تا حدّی که می‌توانید انجام دهید!). سپس خاطرنشان می‌سازد که مقام حق بالاتر از هرنوع رابطه‌ی قَرابت است (نساء/۱۳۵ و مائده/۸) و وجه تفصیلی «**بِعَهْدِ الله أوفُوا** = به پیمان خدا وفا کنید» در اوّلین آیه‌ی سوره‌ی مائده که توضیحش را داده‌ایم، آمده است.

در توضیح مقطع آیه باید دانست که خداوند در آیات فوق ـ در مقام مقابله با مشرکان که چیزهایی را بی‌دلیل حرام شمرده و در عین حال از بسیاری تباهکاری‌ها اِبایی نداشتند ـ تکالیف عمده را بیان فرموده و این امر معارض صدور احکام دیگری چون نماز و روزه و زکات (که درواقع پاسدار عمل به احکام فوق است) نیست. به علاوه، آیه، کُلًّا در موضع بیان محرّمات ویژه‌ای می‌باشد و نه عموم تکالیف.

(۱۵۳) وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

« **و همانا این راهِ راستِ من است؛ پس آن‌را پیروی کنید و به راه‌ها**(ی دیگر) **مروید که شما را از راه او** (خدا) **جدا گرداند؛ این است آنچه** (خدا) **شما را بدآن سفارش نماید، باشد که تقوی پیشه کنید** »،

مجموعه‌ی دو آیه‌ی قبل «ده فرمانِ» قرآنی است که با ده فرمان نازل‌شده بر موسی[ع] (تورات، سفر تثنیه، باب پنجم) قابل مقایسه است. خداوند فرامین مزبور را ـ به عنوان منشور سعادت بشر ـ «راه راست خود» معرّفی نموده است. یعنی «شاهراه» رستگاری انسان یکی بیش نیست (همان «**صراط مستقیم**» که هیچگاه در قرآن به صورت جمع نیامده) ولی درمقابل، راه‌های غیرخدایی متعدّد است

مقاطع سه آیه‌ی أخیر که به ترتیب بر محور «**تَعْقِلُون** = خردورزی کنید»، «**تَذَكَّرُون** = پند پذیرید» و «**تَتَّقُون** = تقوی پیشه کنید» قرار دارد، ظاهراً ترتیبی را رعایت کرده است. ابتدا می‌فرماید، بر این مطالب «**اندیشه کنید**»؛ سپس اشاره دارد که«**پندگیرید**» (زیرا فکر بی‌نتیجه باطل است) و نهایتاً تصریح می‌نماید که از کارهای بی‌رویّه **خودداری** کنید و در مسیر رضای خدا قرار گیرید (مفهوم درست تقوی ـ بقره/توضیح آیه‌ی۲).

(۱۵۴) ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ .

« **سپس موسی‌را آن کتاب دادیم تا** (نعمت را) **بر نیکوکاران تمام کنیم؛ و** (آن کتاب) **بیانگر همه چیز و** (مایه‌ی) **هدایت و رحمتی است، باشد که آنان به ملاقات خداوندشان ایمان آورند** »،

به دنبال آیات قبل ـ در ذکر «ده فرمان قرآنی» که مشابه «ده فرمان موسی[ع]» است ـ در آیه‌ی فوق به «کتاب موسی[ع]» اشاره شده است.

واژه‌ی «**ثُمَّ** = سپس» در آغاز آیه، ظاهراً چنین می‌نماید که تورات بعداز قرآن نازل شده است، امّا طبری به حق استدلال می‌کند که موضوع، در تعقیب آیه‌ی ۱۵۱ است که خطاب به مشرکان فرمود : « **بیایید تا آنچه را خداوندتان بر شما حرام کرده، بخوانم . . .** »، و در آیه‌ی فوق می‌فرماید سپس بگو به موسی[ع] نیز کتاب داده شد و شبیه این قوانین در آنجاهم آمده است.

برخی گفته‌اند که مقصود از «**کُلّ شَیء** = همه چیز» در بخش بعدی آیه، تمام مواردی بوده که موسی[ع] برای راهنمایی بنی‌اسرائیل به آن نیاز داشته است. ولی آیه‌ی شریفه در موضع بیان «هدایت» إلهی است و

هدایت خدا، نسبت به اقوام مختلف تفاوت نمی‌کند. ده فرمان موسی(ع) و احکام إلحاقی موافق با آن در تورات ـ به مانند دیگرکتب آسمانی ـ آنچه برای هدایت مردمان لازم بوده، دربر داشته‌است ومطالب معارض با ده فرمان که در تورات (یا کتاب مقدّس) راه یافته، از تحریفاتی است که بعدها توسّط علمای یهود وارد شده است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اصول قوانین إلهی در همه‌ی أدیان مشترک است و پیامبران(ع) همگی ـ بدین‌لحاظ ـ یکدگر را تأیید نموده‌اند؛ چنانکه فرموده : «**إنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی . صُحُفِ إبْرَاهِیمَ وَ مُوسَی** = این حقیقت در صحیفه‌های گذشتگان (نیز) آمده است، صحیفه‌های ابراهیم و موسی» (اعلی/۱۸ و۱۹).

در مقطع آیه اشاره‌ای به «معاد» شده و این مطلب نشان می‌دهد که هدف «اصلیِ» کُتبِ آسمانی، ساخت و تربیت مردم برای وصولِ به حق و زندگی اُخروی است و اینکه رعایت دین در دنیا نیز خوشبختی و سعادت به بار می‌آورَد، مطلب جنبی است.

(۱۵۵) وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٌ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ .

« **و این** (قرآن) **کتابی پربرکت است که فرو فرستادیم؛ پس آن‌را پیروی کنید و تقوی پیش گیرید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید** »،

هدایت خدا، منحصر به قوم معیّنی نیست و یهودیان گمان مبرندکه «تافته‌ی جدابافته‌ای» بوده کتاب وپیامبری، جُز برای ایشان نباشد ! خداوند، برای هرجامعه و مردمِ مستعد، وسائل تربیت و پیشرفت فراهم می‌کند و این دیگر بشر است که باید کوشش نموده، از نعمت إلهی بهره‌مند گردد. در این راستا آیه‌ی شریفه، به منشور آخرینِ هدایت إلهی ـ قرآن ـ اشاره دارد که برکات خداوند را بدون کم و کاست و بی‌هیچ تحریف و کژی، در اختیار مردمان قرار داده است.

(۱۵۶) أَن تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أُنزِلَ ٱلۡكِتَٰبُ عَلَىٰ طَآئِفَتَيۡنِ مِن قَبۡلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمۡ لَغَٰفِلِينَ .

« **تا نگویید کتاب فقط بر دو دسته**(ی یهود و نصاری) **قبل‌از ما نازل شد و همانا ما از** (کتاب)**خواندن آنها بی‌خبر بودیم** »،

یعنی، خداوند جای هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای باقی نگذاشته و نمی‌گذارد. برای عرب‌ها کتابی به زبان خودشان نازل ساخت تا نگویند کتاب آسمانی فقط به یهودیان و مسیحیان رسید و ما هم زبان ایشان ندانسته چیزی از کتابشان نمی‌فهمیدیم ! (و خداوند امکان ترجمه و توضیح قرآن را نیز به زبان‌های مختلف و صُوَر گوناگون در اَقصیٰ نقاط دنیا، پیش آورد تا بی‌خبران فقط خود مقصّر باشند. زیرا رسالت قرآن، جهانی است **و ماهُوَ إلّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِین** (قلم/۵۲).

(۱۵۷) أَوۡ تَقُولُواْ لَوۡ أَنَّآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡكِتَٰبُ لَكُنَّآ أَهۡدَىٰ مِنۡهُمۡۚ فَقَدۡ جَآءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمۡ وَهُدًى وَرَحۡمَةٌۚ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَصَدَفَ عَنۡهَاۗ سَنَجۡزِي ٱلَّذِينَ يَصۡدِفُونَ عَنۡ ءَايَٰتِنَا سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يَصۡدِفُونَ .

« **یا تا نگویید اگر بر ما کتاب نازل می‌شد، هرآینه ما راه‌یافته‌تر از آنان می‌بودیم؛ و به راستی شما را دلیلی روشن و هدایت و رحمتی از**(جانب) **خداوندتان آمده‌است؛ پس ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را دروغ شمرد و از آن رویگرداند، کیست ؟ بی‌شک به زودی، کسانی را که از آیات ما روی گردانند ـ به خاطر اینکه اِعراض می‌کردند ـ به سختی کیفر می‌دهیم** »،

دردِ مسلمان در خود اوست و هیچ کوتاهی در حقّش نشده است؛ اگر از خواب گران برخیزد و هدایت خدایش را شناخته پیروی کند، راه‌یافته‌ترینِ اقوام خواهد بود. پس چه ظلمی بالاتر از این‌که چراغ راه برای عبور از کوره‌راه عُمر در اختیار انسان باشد و آن‌وقت او آن را برنگیرد ؟ مسلّماً ـ در این‌صورت ـ با سر به زمین خواهد افتاد ! **و** خدای عالم وعادل در برابر «کج‌رفتار» و «درست‌کردار» بی‌تفاوت نیست و یکسان برخورد نمی‌کند.

(۱۵۸) **هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ ۗ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيْرًا ۗ قُلِ ٱنتَظِرُوٓا۟ إِنَّا مُنتَظِرُونَ .**

« **آیا جُز این انتظار دارند که فرشتگان یا خداوندت یا برخی از آیات خدایت سویشان آید** (تا ایمان بیاورند) ؟ **روزی که پاره‌ای از نشانه‌های خداوندت بیاید، ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان خویش کسب نکرده، سودش ندهد؛ بگو : در انتظار خود بمانید که ما** (نیز) **منتظریم** »،

پس‌از ردِّ همه‌ی بهانه‌ها و تذکّر این نکته که کتاب آسمانی و قابل فهم برای عرب‌ها (و همگان) فراهم شده، می‌پرسد پس دیگر برای قبول ایمان، در انتظار چه چیزی هستند ؟ آیا منتظرند فرشتگان سویشان آیند ؟ یا خدا، شخصاً نزدشان رفته بگوید این قرآن کتاب من است؟ یا قیامت فرا رسد؟ (عبارت «**بَعضُ آیاتِ ربّک** = برخی از آیات خدایت» در ابتدای آیه به قرینه‌ی بخش بعد، علائم قیامت را می‌رساند). متعاقباً خاطرنشان می‌سازد که اگر چنین است و ایمان خود راموکول به رؤیت آن نشانه‌ها کرده‌اند، بدانند که ایمان در شرایط اضطرار، شخصیّت‌ساز نبوده و مایه‌ی نجات نخواهدبود. سپس در مقطع آیه تصریح دارد که اگر منکران ـ با این همه ـ باز در انتظار پیدایش شرایط جبری برای نیل به ایمان هستند، اشکالی ندارد منتظر بمانند که چنان روزی خواهد آمد، همانگونه که مؤمنان نیز منتظر ظهور آن روز و تحقّق وعده‌های إلهی هستند.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه ایمان جبری مورد قبول نیست چنانکه فرموده «**وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ وَ لاَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** = و توبه‌ی کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی‌که مرگ یکی از ایشان دررسد (و آنگاه) می‌گوید اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه‌ی) کسانی‌که در حال کفر می‌میرند پذیرفته نخواهدبود ؛ آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم»

(نساء/۱۸).

دوّم آنکه آیه تصریح دارد که ایمان اختیاریِ بی‌ثمر نیز ـ که هیچ خیری از آن سرنزند ـ رَه‌آوردی نخواهد داشت.

سوّم آنکه مفسّران، عبارت «**تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَة** = فرشتگان سویشان آیند» را به دو نوع تفسیر کرده‌اند:

عدّه‌ای گفته‌اند منظور، فرا رسیدن لحظه‌ی مرگ و رویارویی با مأموران قبض روح إلهی است که پذیرش ایمان در آن موقعیّت پذیرفته نیست. **عدّه‌ی دیگر** گفته‌اند که مقصود، برخورد با فرشتگان در این دنیا و دریافت مستقیمِ وحیِ إلهی از آنهاست (که منکران بعضاً چنین شرایطی برای ایمانِ خود قائل‌اند).

چهارم آنکه منظور از آمدن خدا (**يَأتِيَ رَبُّكَ**) را نیز برخی از مفسّران، فرارسیدن عذاب خدا دانسته‌اند که این نحوه بیان ـ به عنوان خبر از عذاب إلهی ـ با «**يَأتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ**» به مفهوم فرا رسیدن قیامت، هماهنگی دارد.

(۱۵۹) **إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍۚ إِنَّمَآ أَمْرُهُمْ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ .**

« **همانا کسانی که در دین خویش تفرقه آوردند و فرقه فرقه شدند، تو را با آنها هیچ بستگی و پیوندی نیست؛ امرشان فقط با خداست، آنگاه** (خدا) **آنان را به آنچه می‌کردند خبر** (و کیفر) **خواهد داد** »،

پس‌از اخطار به مشرکان در آیات قبل، در آیه‌ی فوق روی سخن را سوی یهودیان و مسیحیان برده که هریک دین واحد خدا را رها کرده آئینی خاص ـ بر پایه‌ی عشق به شخصیّت‌ها ـ برگزیده‌اند و حاضر نیستند در راه راست و یگانه‌ی إلهی متّحد شوند. همچنین ممکن است مراد، قبائل و فِرَقِ گوناگون مشرکان باشند که هرکدام بت خاصّی را می‌پرستیدند.

واژه‌ی «**شیعه**» در آیه به گروه‌های پراکنده‌ای اِطلاق می‌شود که هریک تابع فردی می‌باشد. می‌فرماید، ای پیامبر! (و ای مؤمنان!) کسانی‌که در دین به فرقه‌بازی پرداخته وحدتِ آئین إلهی را می‌شکنند، تو (و شما) هیچ اشتراک فکری و روحی با آنها نداشته (و ندارید)؛ یا مسئولیّت گمراهی آنها به هیچ‌وجه با شما نیست. سپس، از سر تهدید می‌گوید که امرشان به خدا واگذار شده و خداوند در صحنه‌ی دیگرِ عالَم، انحرافاتشان را بازگو نموده، عکس العملِ کارشان را خواهد داد.

البتّه برخی مفسّران گفته‌اند که آیه‌ی فوق با آیات جهاد نقض شد که سخن بی‌دلیلی است. عدّه‌ای از مفسّران نیز عقیده دارند که آیه‌ی شریفه با بدعت‌گذاران و مذهب‌سازان در اسلام تطبیق می‌شود. هرچند از نظر ما، آیه درباره‌ی مسلمانان منحرف نیست، ولی بنا به وحدت مِلاک، می‌توان آن دسته ها را نیز داخل گروه‌های مورد بحث دانست.

بخش پانزدهم

(۱۶۰) مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشْرُ أَمْثَالِهَا ۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

« هر آن‌کس که کار نیکی آورد پاداشِ او ده‌چندان خواهد بود و هرکه بدی آورد، جُز همانند آن کیفر نبیند و بر ایشان ستم نشود »،

در آیات قبل (آیات۱٤٤←۱۳٦) محرّمات بی‌دلیل مشرکان را تخطئه فرمود و پس‌از اشاره به پاره‌ای محرّمات استثنایی در حقّ یهودیان (آیه‌ی۱٤٦)، محرّمات واقعی و أعمال نیک را ازنظر خداوند مشخّص ساخت (آیات ۱۵۱ و۱۵۲). سپس فرمود که این مجموعه‌ی مکارم اخلاق، راه مستقیم خداست (آیه‌ی۱۵۳) که شبیه آن بر یهودیان نازل شده (آیه‌ی۱۵٤) و به مسلمانان نیز در این قرآن ابلاغ گشته است (آیه‌ی۱۵۵). آنگاه پس‌از توجیه نکته‌ی اخیر و اِتمام حجّت به منکران (آیات۱۵۸←۱۵٦)، نهایتاً حساب کسانی را که در راه واحد و مستقیم خدا تفرقه می‌افکنند از حساب پیامبر[ص] جدا نمود (آیه‌ی۱۵۹). در آیه‌ی فوق کسانی‌را که ـ برخلاف تفرقه افکنان ـ آن «راه مستقیم» را حفظ نموده، پی‌گیر نیکی‌ها هستند، مورد تشویق قرار می‌دهد. این، نمونه‌ای از نظام آیات قرآن و چگونگی ارتباط آنها با یکدگر است که نظریّه‌ی آیات پراکنده را به وضوح رد می‌کند.

می‌فرماید، پاداش هرکار نیکی‌را خدا ده برابر می‌دهد (و این امر کمال فضل و رحمت خداست). امّا بدکاران جُز به مانند بدکاری خود، کیفر نمی‌بینند؛ و این نشانه‌ی عدل خداست چنانکه مقطع آیه می‌رساند که اگر جُز این بود، شبهه‌ی«ستم» پیش می‌آمد. به عبارت دیگر، خدا در مقام پاداش، «کریم»[1] و در مقام قهر و عقوبت ـ برخلاف قدرتمندان سرکش دنیا ـ «**عادل**» است.

(۱۶۱) قُلْ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا ۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

« بگو : همانا خداوندم مرا به سوی راهی راست هدایت کرده است : دینی استوار، آئین ابراهیم حقگرای؛ و او از مشرکان نبود »،

یعنی، ای پیامبر! به مردم بگو، آن «**صراط مستقیم**» را که به شما معرّفی می‌کنم از خودم نیست، بلکه خدایم آن‌را به من نشان داده و همان آئین استوار ابراهیم[ع]، به دور از هرگونه شرک و خُرافه‌ای است (نحل/۱۲۳).

(۱۶۲) قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« بگو : همانا نماز و قربانی و زندگانی و مرگم از آنِ خدا، خداوندگار جهانیان است »،

---

(۱) ـ چنانکه برخی مفسّران گفته‌اندکه واژه‌ی «**عَشْر**» در آیه‌ی شریفه، برای بیان کثرت است و حدّ اقل را می‌رساند و در واقع دهش إلهی را حدود و ثغوری نیست (بقره/۲۴۵ و۲۶۱، نساء/۴۰، زُمَر/۱۰ و قصص/۸۴).

واژه‌ی «**نُسُک**» در آیه‌ی شریفه به معنی مطلق عبادت است؛ امّا با توجّه به خطاب آیه به مشرکان زمان ـ که قربانی‌هایشان معمولاً در پای بُتان بود ـ جماعتی از مفسّران (ازجمله طبرسی) واژه‌ی مزبور را در اینجا (به حق و درستی) به معنی «قربانی» گرفته‌اند.

در عربستان ابراهیم[ع] به عنوان شخصیّت معتبر إلهی، مورد قبول همگان بود، ولی عرب‌ها از پیش خود چیزهایی به نام او ساخته بودند[1]. آیه‌ی شریفه به پیامبر[ص] می‌فرماید، به مشرکان بگو : من نیز تابع آئین ابراهیم‌ام، ولی ـ به مانند شما ـ چیزهایی ازپیش خود به نام او نساخته‌ام، بلکه به هدایت إلهی آئین واقعی ابراهیم را یافته‌ام و دنبال می‌کنم و به همین‌جهت همه‌ی عباداتم فقط برای خداست؛ زندگانیم برطبق رضای او و مرگم در راه خدا و خدمت به دین اوست.

(۱۶۳) لَاشَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ .

« **شریکی بر او نیست؛ و بدین** (امر) **فرمان یافتم و من نخستین مسلمانم** »،

یعنی، در محیطی‌که همه‌جا را شرک و انحراف از دینِ اصیل إلهی فرا گرفته، من ـ پیامبر اسلام ـ نخستین کسی هستم که تسلیم فرامین خدا شده و به کیش پاک و خالص ابراهیم[ع] راه یافته‌ام.

(۱۶۴) قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖۚ وَلَاتَكۡسِبُ كُلُّ نَفۡسٍ إِلَّا عَلَيۡهَاۚ وَلَاتَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرۡجِعُكُمۡ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ .

« **بگو : آیا جُز خدای یکتا، خداوندگاری بجویم ؟ با آنکه او خداوندگار همه چیز است ؟! و هیچ نفسی جُز به زیان خود** (گناهی) **نکند؛ و هیچ باربرداری بارِ** (گناه) **دیگری را برندارد؛ سپس بازگشت شما به سوی خداوندتان است و او شما را بدآنچه در آن اختلاف می‌کردید خبر خواهد داد** »،

«**رَبّ**» به معنی «مالک و سیّد و سروَر» است. ازاینرو از نظر ما، ترجمه‌ی صحیح واژه‌ی مزبور به فارسی، نه «پروردگار» ـ چنانکه مرسوم است ـ بلکه «خداوندگار» می‌باشد.

آیه‌ی شریفه خطاب به مشرکان و در اشاره به همه‌ی کسانی است که جُز خدا، سروران و اَولیایی برای خود در این عالَم انتخاب کرده (و می‌کنند)! به این افراد اِتمام حجّت نموده می‌فرماید، اگر پذیرای نصایح نباشند و همچنان به شرک خود ادامه دهند، فقط خود خُسران می‌بینند، زیرا فردای قیامت هیچ مقامی ـ جز خدا ـ قادر نخواهد بود از بار گناهانشان بکاهد و به اختلافاتی هم که ـ در نتیجه‌ی انحراف از توحید ـ دچار شده رو به شرک و مذاهب مختلف رفته‌اند، خداوند در آن موقعیّت رسیدگی خواهد کرد (عنکبوت/۱۲ و بقره/۱۳٤).

---

(۱) ـ چنانکه در عالم اسلام نیز همگان پیامبر[ص] و قرآن را قبول داشته‌اند ولی چه باورها و کارهایی که به نام خدا و پیامبر[ص] نپرداخته و دنبال نکرده‌اند!

ملاحظه می‌شود که آیه‌ی شریفه با سخن از «توحید» آغاز شده و سپس با تذکّر به «معاد» ختم شده‌است.

(۱۶۵) وَهُوَ ٱلَّذِی جَعَلَكُمْ خَلَٰٓئِفَ ٱلْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِی مَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ ٱلْعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌۢ.

« و اوست که شما را جانشینان زمین قرار داد و مرتبه‌ی برخی را برتر از دیگران نهاد تا شما را در آنچه ارزانیتان داشته بیازماید؛ همانا خداوند تو زودکیفر و همو بس آمرزنده‌ی مهربان است ».

پس‌از ترسیم خطِ «توحید» و اِتمام حجّت به منکران و مشرکان در آیات قبل در آخرین آیه‌ی سوره فلسفه‌ی خلقتِ انسان را تشریح کرده است.

می‌فرماید، همان خدایی‌که خداوندگار همه چیز است، شما انسان‌ها را «**جانشینان زمین قرار داد**»؛ یعنی، در هر مقطع تاریخ انسان، وارث نسل‌های گذشته و قدرت و تمدّن‌های پیش‌از خود است؛ در هر فصلی از زمان میراث‌برانِ آینده، شکوه و قدرت وارثان نسل پیشین را از آنها می‌گیرند.

منظور از «**رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ** = مرتبه‌ی برخی را برتر از دیگران نهاد»، همان اختلافات «طبیعی» و خداداد ـ به لحاظ زیبایی، هوش، استعداد، قدرت جسمانی، امکانات و غیره ـ است، نه اختلافات «مصنوعی» که ظلم‌ها در جوامع به بار می‌آورند. بنا به آن اختلافاتِ «خداداد»، مسلّم است که برخی از افراد، نسبت به برخی دیگر، رُجحان‌هایی می‌یابند، ولی هیچ‌یک از آن رُجحان‌ها مِلاک برتری (و اساساً خوشبختی واقعی، حتّی در این دنیا) نیست، بلکه همه ابزار آزمایش‌اند تا لیاقت و جوهر ذات همگان در برخورد با یکدگر به بروز و ظهور رسد و چه بسا کسی با نعمت‌های کمتر، از بوته‌ی آزمایش بهتر به در آید و برعکس.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه به مردمان اتمام حجّت می‌کند که هشدارید و آگاه باشید که «ابزارِ» زندگی را به جای «هدف» آن نگیرید و با موفّقیّت از آزمایش عمر بگذرید.

در مقطع آیه سخن از «**زود کیفربودن و رحمانیّت خدا**» رفته و در واقع می‌فرماید در پسِ این زندگانی موقّت دنیا، «عِقابی سریع» و «غُفران و رحمتی وسیع» در انتظار شما انسانهاست. از «سرعتِ عقاب خدا» به سیر سریع عمر توجّه داده می‌شود که زندگی هر قدر طولانی باشد، سرانجام می‌گذرد و انسان‌ها پس‌از فرصتی کوتاه در این دنیا، به اَبَدیّتِ خود می‌پیوندند؛ پس امید که در این مهلت محدود عمر به خود آیند و راه غفلت نسپرند و هدف‌های اساسی خلقتشان را شناخته و با مسئولیّت دنبال کنند (إن شاءَ الله).